نظریات سیاسی فلاسفهٔ غرب

یا

مباهده در تألیف بین فرد و جمع (اندیویدوالیسم و کولکتیویسم)

ترجمه و تألیف:

دکتر بهاءالدین پازارگاد

با مقدمهٔ

جناب آقای دکتر رضا زاده شفق

از انتشارات:

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

تهران - ۱۳۲۳

باهمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین
تهران - قاهره - لاهور - نیویورک

Dr . B . Pazargad,s

POLITICAL OPINIONS OF WFSTFRN PHYLOSOPHFRS

Franklin Publications Inc .

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

فهرست تصاویر کتاب

ما نشده وروی همین بی‌خبری بااینکه‌ازطرفی سیاستمدارانی‌لایق درین دیار ظهور کرده اند ازطرفی‌هم سیاست بازان (دیمی) خام وخودکام در آمده هردم بارفتار وگفتار فضولانه و پندار کوتاه دیوانه بازار سیاست مارا سخت آشفته کرده وخسارات عظیم بکشور وارد آورده‌اند.

کتاب حاضر که اینمقدمه برای آن نوشته میشود تـوان گفت در نوع خود یکتاست ودرمیان منطبعات متنوع سنوات اخیر بمؤلفات مشابه هم خیلی نادرتصادف میشود . این کتاب نظریات سیاسی چندتن ازفلاسفه سیاست عصرمارا دربرابردارد ومطالعه چنین کتاب وتفکر وامعان نظر و سنجش در مطالب آن بدون تردید برای آنانکه برسر سیاستمداری هستند وبر آنکه میخواهددراوضاع‌واحوال‌سیاسی صاحبنظر باشنداهمیت وضرورت دارد .

تصور نمیکنم برای‌معرفی مترجم‌محترم‌این کتاب سودمند حاجتی درکارباشد چون ایشان خود ازسالها باینطرف معروف اهل‌دانش‌هستند .

تصور میکنم اولین باردرسفر اولم‌بشیراز روحنواز درسال ۱۳۱۰ بودکه خط دیدار ایشان نصیب‌من‌شد . ازهمان اوان آشنائی بروحیات وآزادمنشی‌ودانشمندی ایشان پی‌بردم درهمان ایام یکی ازترجمه‌های سودمند ایشان که درباب تعریف وتوجیه علوم‌عصربزبان ساده برای فهم عامه بود جلب‌نظرمرا کرد . ازآن روزگاران تاامروز ایشان کار تألیف وترجمه ونشرمقالات را باکمال‌پشتکارادامه داده‌اند وامیدوارم کتابخانه محترم اقبال کـه کتاب حاضر را انتشار میدهد صورت سایر تألیفات و ترجمه های عمده ایشانراکه بطبع رسیده انتشار دهند تا هموطنان

عزیز بمراتب خدمات این مترجم محترم دانشمند پی برند .

ایشان درهمه این مدت درعین تألیف بشغل تدریس هم پرداختند وبعنوان تدریس وریاست دبیرستانها درشیراز وپایتخت خدماتی ارجمند نسبت بفرهنك این کشور ارزانی داشته‌اند .

درعالم ورزش نیز ایشان مربی لایق وراهنمای شایسته بوده وسالها پیشوای جوانان ورزشکار بوده اند .

درعین این فعالیت وپشتکار وآزمایش وباوجود فضل ودانش از ادامهٔ کسب دانش دست برنداشتند و بمطالعات نوین همت گماشتند واز آنجمله در حدود سال ۱۹٤٦ میلادی برای تحصیلات عالی ومشاهدات فرهنگی بکشورهای متحده امریکا رفتند و دردانشگاه معروف کلمبیا درنیویورك چندین سال بانهایت دقت وکوشش به دانشجوئی و تحصیل معرفت پرداختند .

بااین مختصر که بیان شد توانديد که‌قدر اینگونه مردان ورزیدهٔ پرمایه بس ارجمنداست وافکار وآثار آنان بسیار سودمند .

امید وارم این کتاب مفیـد کـه با تشویق مؤسسین مطبوعات فرانکلین وباهمت کتابخانه اقبال پا بعالم مطبوعات ایران مینهد توجه خاص تشنگان دانش و بینش را بحدیکه در خور است جلب کند . از خداوند بزرك اجر برای مؤلفین ومترجم محترم ومشوقین وطابع وتوفیق برای خوانندگان مسئلت میکنیم.

دکتر رضا زاده شفق

طهران ـ اسفند ماه ۱۳۳۳ شمسی

نظریات سیاسی فلاسفهٔ غرب

یا

مجاهده در تألیف بین فرد و جمع (اندیویدوالیسم و کولکتیویسم)

جورج سانتایانا ـ ویلیام جیمز ـ جان دوئی ـ
هارولد لاسول ـ رابرت مکیور ـ والترلیپ من
ادوارد هالت کار

ترجمه و تألیف

دکتر بهاءالدین پازارگاد

با مقدمهٔ
جناب آقای دکتر رضا زاده شفق

از انتشارات
شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

تهران آذرماه ـ ۱۳۳۳

مقدمه

درسنت حکومت مطلقهٔ کلی (۱) وسنت دموکراتیک

مروری بتاریخ سیر عقاید سیاسی معلوم میکند که از ازمنهٔ قدیمه (دوره یونان قدیم) تازمان معاصر همواره دونظر متخالف دراجتماعات بشری موجود وهمیشه مورد بحث وگفتگوی فلاسفه و متفکرین بوده وامروز نیزهمان دونظرحائزاهمیت ومورد بحث ومشاجره نویسندگان و فلاسفهٔ سیاسی و زمامداران و اولیاء قدرت است . منتها در هر زمان هریك از این دونظر متضاد اسامی‌وعناوین مختلف بخودگرفته‌اند مانند لیبرالیسم و اتوریتاریانیسم یا اندیویدوالیسم و کولکتیویسم (اصالت فردواصالت جمع) یاتوتالیتاریانیسم ودموکراسی‌یا استبداد و آزادی وامثال‌آن . ولی جوهرمطلب همیشه یکی بوده وآن مبارزه بین‌دوسنت حکومت مطلقه کلی و دموکراسی است که‌نتیجه آن‌امروز بصورت مبارزه بین اصالت جمع (۲) و اصالت فرد (۳) یا دو مرام کمونیسم ودموکراسی جلوه‌گرشده است وما ذیلا توضیحی باختصار درباب هریك ازاین دوسنت خواهیم داد .

(۱) سنت حکومت مطلقه کلی :

یك دسته از فلاسفه از افلاطون گرفته تا نیچه عدم تساوی را حالت طبیعی انسان دانسته اند ونتیجه این فرض آن است که هرفرددر

---

(1) Totalitarianism این اصطلاح جدید به « حکومت مطلقه کلی » ترجمه شد و مقصود از آن یك نوع تازه از حکومت مطلقه است که در آن همه چیز فرد بخصوص امور اقتصادی وحقوق سیاسی فرد در مقابل جمع از بین میرود ومنافع فرد در منافع اجتماع مستهلك میگردد .

(2) Collectivism

(3) Individualism

اینصورت باید دردستگاه اجتماعی مکان شایسته خود را تصاحب نماید. طبق عقیده ایشان این امر کاملا طبیعی است که عده ای معدود حاکم و بقیه مردم محکوم به امر ایشان باشند و شئون زندگی آنان در تحت حکم طبقه حاکمه قرار گیرد.

بنا بنظر این دسته از فلاسفه محکوم(۱) نباید از حاکم پرسش و بازخواست نماید. این عده ازفلاسفه بادموکراسی وسوسیالیسم وهر نوع دیگری از حکومت که درآن تساوی انسان و آزادی بشر ملحوظ شده باشد مخالف بوده و آنرا مردود دانسته‌اند. افلاطون دموکراسی را دری گشاده به هرج و مرج (انارشی) دانسته ومعتقداست که فیلسوف باید پادشاه شود وتمام مردم رادر یکدستگاه متشکل قرار دهد و هریك از افراد در جای مناسب وشایسته دردستگاه اجتماعی، آنطور که خود تشخیص میدهد، جای دهد.

هگل قدمی از این فراتر گذاشته گفت که بعضی از جامعه‌ها (یادولتها) بحکم طبیعت برسایر جامعه ها (یادولتها) تفوق دارند ودرعالم خلقت برتر آفریده شده‌اند ولذا باید بردولتهای دیگر حکومت کنند. فیلسوف مزبور سپس براساس فرضیه فوق مدعی میشود که ملت آلمان واجد این خاصیت برتری بوده و روزی فرا میرسد که برسایر ملل عالم حکومت خواهد کرد.

(۲) سنت دموکراتیك:

این سنت با آنکه ریشه قدیمی دارد در قرون جدیده بخصوص در دوره رنسانس رو به نمو گذاشت ودراثر مجاهدات فلاسفه مانند لاك و روسو وپیروان ایشان به نتیجه رسید.

---

(۱) منظور از استعمال اصطلاح (محکوم) دراینجا کسانی است که تمام ملت یا مردم در تحت اداره حکومت هستند

طبق این آئین « همه مردم بحکم طبیعت آزاد ومساوی خلق شده و آزاد ومتساوی الحقوق هستند » . این اصل در انقلاب فرانسه ودر اعلامیه استقلال کشورهای متحده امریکا وهم درقانون اساسی این کشور ازاصول مسلم واساسی واصلی غیرقابل تردید وغیرقابل نسخ وتغییر شمرده شد. این دسته ازفلاسفه مدعی گشتند که «بعضی ازحق هاازطرف خالق بمردم اعطاشده ودرتحت هیچ نوع شرایطی نمیتوان آنهارا ازایشان گرفت و این حقوق عبارت اند از حق آزادی ، حق حیات و حق جستجوی سعادت .

از نتایج فرضیهٔ بالایکی ظهور آئین آزادی درکسب وتجارت (لسه فر ۱) بود وعدم دخالت دولت درامور اقتصادی . آئین مزبور از سالهای اولیهٔ تأسیس دولت کشورهای متحده امریکا مورد توجه واقع شد ودر آن کشور بنحواتم واکمل معمول گردید . طبق این آئین قدرت دولت محدود شده و فرضیهٔ «آزادی فردی برای کار واخذاجرت دربرابر کار» قوت گرفت .

البته نمیتوان مدعی گشت که هریك از دوسنت فوق یا طریقه ها و روشهای حکومتی که بر پایهٔ دوسنت مزبور قرار گرفته اند، کامل وبی عیب وعاری از نقص است . اصل مسلم این است که همانطور که یك موجود کامل درجهان آفریده نشده یك مسلك وعقیدهٔ کامل هم که حاوی تمام فوائد ومزایا ازدریچه چشم انسان باشد وباکلیهٔ منافع و آمال بشری مطابقت نمایدنه تاکنون بوجود آمده ونه درآینده بوجودخواهد آمد. دلیل براین مطلب آن است که غالباً فوائد ومحاسن دو یاچندطریقهٔ اداره حکومت وامور اجتماع درتضاد بایکدیگر قرارگرفته و دردونقطه

---

(1) Laissez faire

مقابل بایکدیگر واقع گشته‌اند و جمع اضدادهم بایکدیگر محال است بدینمعنی که هرطریقهٔ حکومت وهر مسلك ومرام‌اجتماعی متضمن‌محاسن وفوائدی است وهم شامل معایب و نقائصی است وجمع محاسن و فوائد مرام ومسلك مخالف هرطریقه بامحاسن اصلیه مرام یاطریقهٔ مورد نظر از محالات است.

پس هرکس مدعی شود که فلان طریقه حکومت یافلان مرام اجتماعی یامسلك سیاسی درسرحد کمال‌است مسلماً‌متعصب‌است وتعصب بافضاوت عقلی وتفکر واستنتاج منطقی فاصلهٔ بسیار دارد وبالاخره جمع کردن محاسن و فوائد دوطریقه حکومت متضاد در یك طریقه واحد شاید بطریق نسبی تادرجه‌ای میسر باشد بشرط آنکه از شدت وحدت اصول معتقدات هریك از دوطریقه تادرجه ای بکاهیم وروش را نرم و قابل انعطاف قرار داده معتقدات متخالف را بایکدیگر نزدیك‌سازیم اما جمع محاسن‌دوطریقهٔ متضاد درطریقه واحد بطرزمطلق محال است.(١) خلاصه کلام آنکه سنت حکومت مطلقهٔ کلی فرد را هیچ وجامعه راهمه چیز میشمارد وفرد را منحل درجامعه دانسته میگوید: « فرد و منافع فرد باید فدای جامعه شود.» این سنت درواقع برای جامعه یك‌موجودیت فرضی وخیالی و آسمانی‌وماوراء عقلی‌قائل است و آنرا مشابه یك موجود آلی وعضوی (٢) میشمارد وافراد را بمنزله اجزاء آن‌بدن‌آلی و گوید « همانطور که سلولهاواجزاء بدن یك‌انسان یاحیوان باید نسبت‌بمجموع دستگاه بدن یانسبت بدماغ که بمنزلهٔ حاکم بدن است اطاعت مطلقه و

---

(١) رجوع شودبه بحث درنسبی‌ومطلق درفلسفه سیاسی مونتسکیو شرح این مبحث در فصل بیست و پنجم جلد دوم (کتاب سوم) تاریخ فلسفه سیاسی بقلم مؤلف این کتاب آمده است.

(٢) ارگانیك.

کورکورانه وغیرارادی داشته باشند افراد یک جامعه نیز بخود تعلق نداشته به هیئت مجموع و به جسد آلی مانند جامعه تعلق دارند واذا فرد شخصیتی برای خود ندارد .همه چیزش از آن جامعه ووقف جامعه ومتعلق بجامعه است .

اما سنت دموکراتیك گوید که جامعه از روز ازل و در ادوار زندگی بدوی آدمی وجود نداشته . جامعه چیزی است مصنوعی وساخته فکر بشراست. انسان بنابمصلحت وتنها بخاطر حفظ منافع خویش بوجه احسن وتعقیب لذات وحفظ مسرات خود بطریق اکمل جامعه رااختراع کرده وحیات اجتماعی را نسبت بزندگی انفرادی ترجیح داده است و هیچگاه معقول نیست که فرد آزاد بالفطره غلام وعبد مصنوع دست خود گردد ومملوك مخلوق فکر خویشتن شود . مسرت وسعادت ولذت و آزادی فرد اصل است وجامعه فرعی است ازاین اصل . افرادبشر درطبیعت ازادومساوی خلق شده اند و آزاد ومساوی ازدنیاخواهند رفت .

بدیهی است که پیروی ازهریك ازاین دوسنت متفرعات بسیار پیدا میکند ونتایج بیشمار از هریك در عمل عاید میگردد که بشر را دچار اشکالات متعدد مینماید .

چنانچه تعقیب سنت اول وقبول آثار وعوارض مترتب بر آن مسلماً انسان صاحب عقل وممتاز بفکر واراده رامبدل بیك آلت بی فکر و بی اراده مینماید که ابزار عمل وآلات ارادهٔ دولت باشد . دولتی که مفروض آن است که بمنزلهٔ دماغ جامعه میباشد .

واز نتایج پیروی از سنت دموکراتیك آنکه چون کسب وتجارت وفعالیت اقتصادی آزادباشد ومحدودنگردد ودرمعرض هیچنوع نظارت جامعه یادولت قرارنگیرد بالطبع افرادباهوش وزیرك ومحیل محصولات

ومواهب طبیعت را بدست اشخاص ساده لوح که اکثریت باایشان است استخراج وتملك نموده‌درانحصار خویش قرار میدهند وعدهٔ کثیری رااز استفاده از مواهب طبیعی محروم میدارند . خود مالك همه چیزجهان میشوند ودیگران مالك هیچ وبدین ترتیب نیز نظام عالم برهم میخورد ورشنه‌نظم‌جهان بشری گسسته میشود. وقتیکه دقت‌نمائیم میبینیم‌استدلال هردوطرف اعم از دلائل مثبت ومنفی طبق عقل ومنطق صحیح است و بهیچ روی قابل رد وتردید نیست .

پس حق است که‌بگوئیم‌افراط درروش اصالت فرد یافردیت نتایج سوء میدهد و افراط در روش دسته جمعی (۱) نیزمنتهی بنتایج مشابه آن میگردد .

بطوریکه ملاحظه میکنیم‌اکنون که درست درسال ۱۹۵٤ میلادی یعنی درآغاز نیمه دوم قرن بیستم قرارگرفته‌ایم این‌کشمکش وتقلابحد اعلای خود رسیده وتمام جهان بشری‌بدودسته بزرك تقسیم شده صرف نظر ازاصطلاحات وکلمات که فی‌المثل هردوطرف به کلمه و اصطلاح دموکراسی چسبیده واصطلاح دموکراسی رابرای جلب پیروان خویش عنوان میکنند وهریك مدعی است که دموکراسی و آزادی حقیقی‌چنان است که اوفهمیده ودموکراسی و آزادی دروغی درآن طریقه و روشی است که خصم وی پذیرفته جوهرمطلب واصل مقصودهمان است که‌اشاره شدواین دودستهٔ بزرك ایجادیك‌جنك‌بزرك عقاید (۲) کرده‌اند که‌احتمال قوی دارد به بزرگترین جنك خونین‌بشری منتهی شود وشاید به‌نابودی جامعهٔ بشری خاتمه پذیرد .

---

(1) Colleetive

(۲) ایدئولوژیك

این دودسته بسرعت تمام وباصراری جنون آمیز مسلح میشوند وروزبروز برشدت وکمیت تسلیحات خودمیفزایند وامتعه‌واجناسی راکه ممکن است کلیه افراد بشر و جمعیت امروز جهان را سیر کند وموجب رفاه و بهبودی زندگی ایشان گردد بمصرف تسلیحات جنگی میرسانند تا چندی بعد بقتل یکدیگر قیام کنند وبافنای نوع بشر پردازنـد بمنظور آنکه طبق اظهارخودشان یکی ازاین دوعقیده (۱) بردیگری غلبه کند وعقیدهٔ غالب برجهان بشری حکومت نماید .

(۳) فلاسفه حد وسط :

همین احساس بیم ووحشت است که عده‌ای ازفلاسفه معاصر رابفکر کشف راه حلی انداخته وسعی دارند حد وسطی مابین این دومرام بیابند وفکر جدید خودرا بجهان آشفته معرفی کنند ومعمول گشتن آنرا باقوت دلیل ومنطق بردوطرف مشاجره بقبولانند تاشاید بدینوسیله از خطرات وحشت آور جنگ آینده جلوگیری کنند واز ابتلائات ومصائب و متاعب بشری بکاهند .

این دسته ازفلاسفه سعی دارند تاموازنه ای بین دو نظریهٔ مورد بحث برقرارکنند . میگویند آزادی کامل منتهی بیك سیستم فردی (۲) خشن میشود که در آن قوی به ضعیف ستم خواهد کرد . اداره کـامل دولت هم درکلیه امور اجتماعی منتهی به همین نتیجه میشود و در اینجا جباران وستمگران باز همان اشخاص هوشمند وزیرك خواهند بود که درپشت پرده کنترل حکومت رادردست خواهند داشت یعنی همان مراکز اقتصادی ومنفعت جویان ودستجات فشار بصورت دیگر جلوه میکنند .

---

(۱) ایدئولوژی

(۲) اندیویدوالیسم

این دسته ازفلاسفه معاصر سعی دارند قاعده و دستوری تهیه کنند تاطبق آن آزادی دردرون گروه اجتماعی موجودباشد بطوریکه هم افراد وهم جامعه ثروتمند و سعادتمند شوند . بسیاری از تجارب اجتماعی امروز برای تعقیب همین خط مشی و نیل بهدف مزبور است که منافع افراد و منافع جامعه را طوری در موازنه بایکدیگر قرار دهندکه هردو مکمل یکدیگر گردیده بیکدیگر خدمت کنند و هیچ یک قربانی دیگری نشود .

تعداد فلاسفه و نویسندگان غربی که‌درزمان حاضروهم درنیمه‌اول قرن‌بیستم برای‌نیل‌بهدف مزبورمجاهده کرده ومیکنندبسیاراست‌بطوریکه تلخیص وترجمهٔ آثار تمام ایشان مستلزم وقت بسیار و ازحدودگنجایش این مختصر خارج است لهذا بطورنمونه هفت‌نفر ازایشانرا انتخاب کرده خلاصه‌ای ازنظریات‌سیاسی‌ایشانرادراین کتاب‌بمنظور آشنائی خوانندگان باطرز استدلال وعقایدآنهاذکرمیکنیم .

البته همان نویسندگان غربی‌را نیز میتوان بسه دسته تقسیم نمود دستهٔ اول آنهائیکه عقایدشان قدری متمایل‌به سنت اول است که آنها را متمایل‌به‌چپ‌اصطلاح کنند. دستهٔ دوم آنهاکه تمایل‌به‌راست‌دارند ودستهٔ سوم آنهاکه ازتحریراتشان نیك مشهوداست‌که سعی دارند حد وسط بین دوعقیده را اختیار کرده طریقی نوبن‌برای حل مشکلات عالم کشف‌نمایند وبیشتر از دودستهٔ دیگر جنبهٔ بیطرفی‌درتحریراتشان‌ملاحظه‌میشود .

وبنظرمؤلف ومترجم‌این کتاب‌چنین‌رسید که‌این‌هفت‌نفر نوبسنده‌ای که تلخیص عقاید ایشان دراین کتاب جمع آوری شده است درزمره‌دستهٔ سوم باشند .

اگر خوانندهٔ کتاب از مطالعه خلاصهٔ عقاید سیاسی فلاسفهٔ مزبور استنباطی غیرازاین نمودنباید حمل بر نظری خاص ازطرف مؤلف‌ومترجم نماید چه‌سلیقه هاونظریات مختلف است .

توضیح‌قابل ذکر آنکه مؤلف ومترجم این‌مجموعه سعی کرده‌است که شخصاً درموردنظریات سیاسی وعقایدی که ازمتن آثار فلاسفهٔ مزبور اقتباس وتلخیص گردیده حتی‌الامکان ابراز نظر ننماید وقضاوت درنظریات وعقاید ایشانرا بذوق سلیم‌ونظر خوانندگان واگذاشته .

درپایان‌این کتاب‌بمنظور راهنمائی‌خواننده‌بمتون کتب‌فلاسفهٔ‌مزبور فهرست مأخذومراجع‌ورسالات و کتبی که درتهیهٔ این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است بدست داده شده تااگرخواننده مایل به کسب اطلاعات بیشتر در مورد نظریات فلاسفهٔ مورد بحث باشد بکتب مزبور مراجعه نماید .

☆ ☆ ☆



جورج سانتايانا

(اول) جورج سانتایانا
(۱۸۶۳ - ۰۰۰۰۰۰)

شرح حال و آثار:

جورج سانتایانا (۱) شاعر وفیلسوف معاصر اصلااسپانیولی است ودرسال ۱۸٦۲ میلادی در مادرید پایتخت اسپانیا متولد شده درسن ده سالگی یعنی درسال ۱۸۷۲ بامریکا مهاجرت کرده درآنجا تربیت یافت و تاسال ۱۹۱۳ مقیم آن کشوربود. پس ازآن باروپا مسافرت نمود. تحصیلات عالیه‌خودرا دردانشگاه هاروارد (۲) درشهر بوستون (۳) بپایان‌رسانید ودرهمان دانشگاه‌ازسال ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۲ به تعلیم فلسفه اشتغال داشت از ۱۹۱۲ ببعد بیشتر مقیم فرانسه وگاهی نیز درایتالی بسربرده.

سانتایانا درمدت توقف درامریکا ازمحل سکونت خویش رضایت نداشت واز زندگی سراسر شتاب وپرسروصدای شهرهای امریکائی‌رنج میبرد وبدان سبب شهربوستون را برای اقامت خود اختیار نمودکه آن شهررابه محیط اروپائی نزدیکتر میدید. وی بیشتربه‌انزوا وحیات‌تنهائی رغبت داشت وازجمعیت ومطبوعات کناره میگرفت.

سانتایانا دردرجه‌اول شاعراست ودردرجه دوم فیاسوف‌ودرقسمت فلسفه‌نیز نتوان‌اورا ازفلاسفهٔ‌سیاسی‌شمرد. معهذاچون دربعضی‌ازتحریرات وی بخصوص‌درکتاب حیات عقل درمجلدی که‌تحت عنوان‌عقل درجامعه (یاعقل اجتماعی) انتشارداده است‌بحثی درمسائل سیاسی دیده میشودکه

George Santayana (1)
Harward . . . (2)
Boston . . . 3)

قسمتهائی از آن جالب توجه بنظر میرسد وهم آنکه ازفلاسفهٔ معروف معاصر است خلاصه‌ای از عقاید سیاسی اورا دراینجا ذکر میکنیم.

سانتایانا مصنف ونویسندهٔ چندین کتاب درنظم ونثر وفلسفه است که‌ازآن‌جمله‌است کتاب‌موسوم‌به « حس جمال » (۱) که‌اولین‌نشریه‌وی بوده ودرسال ۱۸۹۶ انتشار یافت.

دیگر کتاب « حیات عقل » (۲) درپنج‌جلد که ازآن‌جمله است عقل‌علمی‌وعقل‌مذهبی‌وعقل‌اجتماعی (۳) ودرسالهای ۱۹۰۵ و۱۹۰٦ نشریافته

دیگر کتاب «ریاح آئین» (٤) نشریه سال ۱۹۱۳ اخلاق و آراء درکشورهای متحده امریکا (۵) نشریهٔ سال ۱۹۲۰ ، «گفتگوی بانفس خویشتن درانگلستان » (٦) نشریهٔ سال ۱۹۲۲ ، «اصالت‌شك‌وایمان حیوانی » (۷) این کتاب‌رادرسال ۱۹۲۳ بعدازترك‌امریکا درانگلستان درسن شصت سالگی نوشت وبعقیدهٔ خودش کتاب مزبور مقدمهٔ فلسفهٔ جدیدی بود تحت عنوان « قلمرو وجود » (۸) یا«قلمرو ماده» (نشریهٔ سال ۱۹۲۸) . دراین کتاب اصول بحث درمعرفت رااز آن‌حد افراطی که آلمانها رسانیده‌بودند بکنار گذاشت وقضاوت عادی وطبیعی حیوانی را ملاك کافی شمرده . بااین مقدمه نفی قسمت بحث معرفت که توان گفت

The Sense of Beauty (1)
The lite of Reason (2)
Reason in Religion , Reason in Science, Reason in Society . (3)
The Winds of Doctrine (4)
Character and Opinion in the United states (5)
Soliloquies in England (6)
Scepticisn anb Aniinal Faith (7)
The Realm of Matter (8)

فلسفهٔ اساسی قرون اخیره بود سانتایانا موضوع فلسفه را بمرحلهٔ فلسفهٔ افلاطون وارسطو برمیگرداند ودرپنج تألیف بزرك خود یعنی « حیات عقل » روی آن اصل مطالعات خودرا شرح میدهد (۱)

سایر آثار سانتایانا باذکر تاریخ نشرهریك دیلا ذکرمیشود

« مباحثه دربرزخ » (۲) نشریهٔ سال ۱۹۲۵

« مسلك افلاطونی وحیات روحی » (۳) نشریهٔ سال ۱۹۲۷

« قلمرو ماده » (٤) نشریهٔ سال ۱۹۳۰

« سنت آقامنشی درخلیج » (٥) نشریهٔ سال ۱۹۳۱

« آخرین پیوریتان » (٦) نشریهٔ سال ۱۹۳٥

« قلمرو حقیقت » (۷) نشریهٔ سال ۱۹۳۷

« قلمرو روح » (۸) نشریهٔ سال ۱۹٤۰

کتاب اتوبیوگرافی موسوم به « اشخاص و اماکن » (۹) نشریهٔ سال ۱۹٤۳

در عقاید سیاسی جورج سانتایانا

عقاید سیاسی سانتایانا بیشتر درکتاب « عقل درجامعه » که یکی از مجلدات پنجگانهٔ «حیات عقل» است ذکرشده وملخصی ازعقاید وی از کتاب مزبور استخراج ودیلا ذکر میشود :

---

(۱) رجوع شود بکتاب Will Durant صفحه ٥۳٤

(2) Dialogues in limbo

(3) Platonism and the Spiritual life

(4) The Realm of Essence

(5) The Genteel Tradition at Bay

(6) The last puritan

(7) The Realm of Truth

(8) TheRealm of spirit

(9) Persons and Places

(الف) فلسفه و وظیفه آن

بعقیدهٔ سانتایانا وظیفهٔ مهم فلسفه ومسئله بزرگی که فلسفه با آن مواجه میباشد آن است که ایجاد وسائلی کند که امیدها و بیم های مردم بدون مشوقات مافوق الطبیعه (۱) بطریق خیر و تقوی هدایت شوند.

گوید: « این مسئله از لحاظ تئوری دو مرتبه در طی تاریخ حل شده یکمرتبه بوسیله سقراط ومرتبه دوم بوسیله اسپینوزا که هردو فیلسوف یك دستگاه کامل و کافی اخلاقیات طبیعی وعقلی بجهان عطا کردند و اگر ممکن میشد که مردم را بقالب یکی ازاین دو فلسفه بریزیم جهان گلستان میگشت وهمه مشکلات عالم بشری حل میشد. » اما هیچگاه یك فلسفهٔ اخلاقی عقلی واقعی ویك دستور کلی برای عمل اجتماعی در جهان وجود نیافته ومشکل است که در آتیه نیز بوجود آید. چنین فلسفه ودستوری تنها درزمره زینت ها وتجملات دماغ فلاسفه خواهد بود. هر فیلسوف پناهگاهی دردرون وجود خود دارد ومن شك دارم که سعادت افسانه و برکت جعلی درزندگی دیگران راه داشته وقابل پیروی باشد...... این پناهگاه درون وجود فیلسوف تنها یك شعار (۲) شاعرانه است. وی ازحقیقت لذت میبرد ومتساویاً آماده است که ازآن صحنه که خود در درون خویشتن بوجود آورده است لذت برد ویا آنرا ترك گوید (اگرچه اشخاص ممکن است یك سرسختی وطول عمر درفیلسوف مشاهده نمایند) ازفیلسوف که بگذریم درمورد سایر مردم راه تکامل اخلاقی چه درزمان گذشته وچه درزمان آینده منحصر است به پرورش ونمو آن تحریکات و

Supernatural (1)
Symbol . (2)

احساسات اجتماعی که درمحیط کریم واصیل عشق و خانواده شکوفه میدهد وبه‌ثمر میرسد » (۱)

(ب) عشق وخانواده:

سانتایانا گوید : صحیح است همانطور که شوپنهاور استدلال کرده است « عشق فریبی است که ازطرف نژادبه هرفرد تحمیل شده و در فرد بموقع اجرا و عمل گذاشته شده » و نیز « نه عشر علت عشق دروجود عاشق نهفته ویك عشر سبب ممکن است دروجود معشوق باشد » و « عشق دوباره روح رابجریان کور غیر مجسم وفاقد شخصیت (۲) ملحق میکند » معهذا عشق خالی ازاجر وجبران نیست و انسان‌دربزرگترین فدیه به‌لذت بخش‌ترین‌نتیجه میرسد .

گوید :« لاپلاس(۳)دربسترمرك گفت که « علم تنهایك بازیچه وشوخی واتلاف وقت‌بود وهیچ چیز درعالم حقیقت نداردبجز عشق» از این‌گذشته عشق شاعرانه (٤) باوجود اغفالها و فریب های شاعرانه اش معمولا منتهی به ایجاد روابط خانوادگی - والدین واطفال - میشودکه از هرنوع مصرنیت تجرد رضایت بخش تر بوده وبیش ازعالم عزوبت غرائز انسانی راقانع میکند .وجود کودکان‌بمنزلهٔ حیات‌جاودانی مااست ومارافنا ناپذیرمیسازد وچون باچشم‌خود می‌بینیم که متن‌جاودان وفنا ناپذیرکتاب خطی حیات ما باخطوطی جلی برصفحه ای اعلا تحریر وتقلید شده (مقصود وجود فرزندان است - مترجم) بیشترباطیب خاطر

---

(۱) کتاب عقل در جامعه صفحه ۲۳۹ ، و کتاب اصالت شك و ایمان حیوانی صفحه ٥٤ .

(2) Impersonal

(۳) عشق رومانتیك

(4) Pierre simon de laplace

عالم علم هیئت وریاضی دان معروف فرانسوی (۱۷٤۹ - ۱۸۲۷ واضع فرضیه سحابی nebular معروف در باب مبدأ تکوین عالم و ایجاد نظام شمسی‌موسوم به فرضیه لاپلاس . لاپلاس چندی‌وزیر داخله بناپارت بوده وبعد سناتور شد

مسوده های ملکوك و فرسودهٔ زندگی خویشتن را تسلیم شعله های آتش میکنیم» (اشاره بمرك است ـ مترجم) (١)

و نیز سانتایانا گوید : « خانواده طریق استمرار و ابدیت انسان است ولذا هنوز یك مؤسسه اصلی و اساسی درمیان مردم محسوب میشود حتی اگر تمام مؤسسات دیگر انسانی درانجام این وظیفه دچار شکست شوند واز عهدهٔ آن برنیایند تنها همین مؤسسه موسوم بخانواده میتواند نژادرا ادامه دهد . »

« خانواده بتنهائی قادراست که تمدن را تامرحله ساده ومشخصی برساند . ادامهٔ تکامل وافزایش ترقی نسل محتاج به ایجاددستگاهی وسیع تر و پیچیده تر است که درآن دستگاه خانواده دیگر واحد مولد نخواهد بود زیرا نظارت خود را نسبت بروابط اقتصادی اعضای خود از کف داده و می بیند که قدرت وی را دولت از او گرفته و یا باآن شریك گشته است »

(ج) دولت :

سانتایانا گوید : بقول نیچه « دولت ممکن است بمنزله یك دیو یا هیولای مهیب جلوه کند هیولائی که بدرجه غیر لازم بزرك شده باشد اسنبداد متمرکز دولت این خاصیت‌را دارد که مستبدهای کوچك ومظالم مختلف بیشماررا که مولد همان رنجها وآزارها ومحدودیت های دوره قدیم است از میان میبرد . یك نفر رئیس دزدان که آرام آرام ازماباج بگیرد بهتراست ازیکصد دزدکوچك که بی‌خبر و بی مضایقه و بی حدو حصر ازماخراج بخواهند » (٢)

---

(١) « عقل در جامعه » چاپ نیویورك سال ١٩١٥ صفحات ٢٢ و ٦ و ١٩٥ و ٤١ و ٢٥٨ و کتاب « عقل در حس مشترك » صفحه ٥٧

(٢) « عقل درجامعه » صفحات ٤٥ و ٧٧ و ٧٩

(د) میهن پرستی .

بعقیده سانتایانا . « بهمین سبب‌است که اصل میهن پـرستی (١) درمیان مردم بوجود آمده زیرا مردم میدانند که بهائی‌راکه برای وجود حکومت می‌پردازند ارزان‌تر ازقیمت مصائب وبدبختی های ناشی‌ازهرج ومرج است »

سانتایانا شك میکند که آیا واقعاً ضـرر چنین میهن پرستی بیشتر است یانفع آن زیرا حس میهن پرستی تمایل دارد باینکه داغ باطله‌عدم و فاداری برپیشانی حامیان تحول وتغیر زند .

و گوید : « عشق ورزیدن نسبت بیك کشور مستلزم آن است که تمیزی بین شرایط جاری‌آن کشور باهدف اصلی ذاتی آن کشور گذاشته شود مگر آنکه آن عشق عشقی کور وتنبل باشد وچنین تمیز بنوبت‌خود مستلزم تقاضای‌تغییروتحول ومجاهده است »

«هـ» نژاد

گوید: « ازطرف‌دیگرمیهن‌پرستی‌نژادی حتمی وچاره ناپذیراست بدیهی است بعضی‌نژادهاتفوق وبرتری بردیگر نژادهادارند. توجهی‌بیشتر به‌انطباق‌بشرایط‌حیات روحیه‌پیروزی‌ومیدان جولان‌واستحکام وپایداری نسبی به نژادهای‌برتربخشیده »

لهذا بعقیده‌وی :« ازدواج‌بین نژادهای گوناگون خطرناك‌است‌مگر بین نژادهائی که تساوی بین‌آنها و هم ثبات‌آنها مسلم باشد . یهودیان ، یونانیان، رومیان وانگلیسها هیچگاه بقدر ازمنه‌ای‌که مواجه باسایرملل گشته ، بزرك نبوده‌اند . اینان دربرابر سایرملل‌عکس العمل نشان‌داده ودرعین‌حال شاید فرهنك وتعلیم‌وتربیت آنهاراپذیرفته‌اندولی هنگامیکه

---

(١) پاتر یوتیزم

تماس باسایر ملل یك نژاد را بمرحله آمیختگی وامتزاج باسایر نژادها میکشاند این عظمت و بزرگی شکست خورده وازمیان میرود » (۱)

بطوریکه ملاحظه میشود سانتایانا نیزمتمایل است باینکه افسانه نژادی وتفوق یك نژادبرنژادهای دیگرتوجیه نموده وبپذیرددرحالیکه این عقیده امروز منسوخ وکهنه شده واین ادعا ازطریق علمی وباروش علمی(۲) بمرحله ثبوت نرسیده وهیچ معلوم نیست که نژادی درجهان ذاتاً وخلقتاً تفوق برسایر نژادها داشته باشد ودرطبیعت برتر آفریده شده باشد. هرچند سانتایاناباتوجیه خودکه میگویدنژادهائی که بیشترسعی کرده اند خودراباشرایط حیات منطبق سازند میدان جولان آنها درعرصه زندگی وسیع تر وثبات وپایداری نسبی آنها بیشتر گشته وروحیه پیروزی یافته لذا برترشده اند افسانه نژادی را میتوان گفت که سست نموده زیرا این توجیه میرساند که برتری یك نژاد امری است عارضی وبسبب توجه بیشتر آن نژادبه انطباق باشرایط حیات حاصل گشته نه آنکه ذاتی وفطری و آسمانی باشد. برخلاف دعوی فلسفه فاشیسم آلمان نازی در زمان معاصر که تازه ترین فلسفه طرفدار تفوق نژادی است ومدعی بود که نژاد آلمان درعالم خلقت ذاتاً برترازسایر نژادها آفریده شده است.

«و» مضار دولت

سانتایانا معتقد است که « شرعظیم وعیب دولت درتمایل آن است باینکه مبدل بیك ماشین جنگی شود » منظور وی این است که هر دولت میخواهند بجهانی که آن دولت جنگی را مادون خود

---

(۱) « عقل درجامعه » صفحات ۱۶٤ ـ ۱٦٧

(۲) Scientific Method

فرض میکند مشتی خصمانه نشان دهد .

سانتایانا معتقد است که تاکنون هیچ دسته ازمـردم جهان درطی تاریخ درجنك نائل بپیروزی نشده‌اند . وی در کتاب « عقل درجامعه » مینویسد : (۳)

آنجاکه احزاب وحکومت‌ها بدهستند چنانکه دراغلب اعصار و درغالب کشورها چنین‌بوده است صرف‌نظر ازغارتها وویرانیهای محلی‌در عمل‌برای‌یك‌جامعه فرق نمیکند که آیا سپاه‌وی‌درجنك غالب آید یامغلوب شود وسپاه دشمن پیروزمندگردد ...... هرتبعه کشور درهرحال درچنین کشورهامتحمل‌پرداخت حداکثرمالیاتهابوده ودر کلیه منافع شخصی‌خود مبتلای بحداکثررنج و آزردگی‌وغفلت میشود . معهذا ..... همان رعیت مظلوم مانند سایرین باشوق وحرارت میهن پرستی گرم میشود وهر کس راکه باو بگویدکه « این‌وفاداری بیهوده بحکومتی که نماینده‌منافع عامه نیست‌چقدرخطا واشتباه است » متهم بوظیفه ناشناسی وبینرفی‌میکند . »

(ز) جنك‌وپیروزی

بطوریکه ازبیانات‌فوق مشهود است‌نظراین فیلسوف درباره‌دولت ومضاردولت وجنك باکمال صراحت ادا شده وابهامی ندارد اما درباره جنك وغلبه کشور قوی‌بر کشورضعیف نظریات خاصی دارد که‌ازتحریرات وی استنباط میشود .

وی غالباً چنین فکرمیکندکه‌پیروزی‌یك ملت نسبت‌به ملت‌دیگر وجذب ملتی اضعف ازطرف ملتی‌اقوی‌بوسیله جنك وپیروزی گامی‌است بطرف ترقی‌وبمنزله‌یك‌پیشروی‌است بسمت‌نظم وترتیب وایجاد تشکیلات

(۳) « عقل درجامعه » صفحه ۱۷۱

و آرامش عالم بشریت . معتقداست چنانچه تمام جهان درتحت حکومت یك قدرت بزرك یامجموعه ای ازقدرتهای بزرك درآید این خوداحسانی بعالم بشریت است چنانچه درازمنه گذشته هنگامی فرارسید که جهان درتحت حکومت روم درآمده ابتدا باشمشیر وسپس باقوت گفتارو کلمات صلح ونظم جهانی درتحت حکومت واحد برقرارگردید .

سانتایانا دراین باره مینویسد :

« از نظام عمومی جهانی که وقتی آرزوی بشر بود ودرظاهر تقریباً وجود خارجی هم پیدا کرد وازهنر یاصنعت عقلانی که همه جارایج بود ونیز ازدیانت فلسفی آنزمان امروزدیگر خبری نیست . . . . آن اعصار تاریك که ماتجربه سیاسی خود را ازآن آموخته‌ایم یك نظریه سیاسی هم دربر داشت که سزاوار است آنرا مطالعه کنیم . عقاید مردم آنزمان درباب یك دولت جهانی نیزمیراث عصرعقلانی قدیم تری بوده که چندتن ازمردان فکر اداره جهانی را درسرداشتند ودرصددبودند جهان را بایك نظم کلی بسنجند ودرآن عادلانه حکومت کنند » (۱)

مسابقات ورزشی بین المللی

سانتایانا گوید : « شاید رواج مسابقات ورزشی بین المللی بتواند

---

(۱) کتاب « عقل درجامعه » صفحات ۸۱ و ۲۵۵ گویا اشاره سانتایانا دراین گفته بد عصر **انتونینوس پیوس** Antoninus pius امپراطور روم (۸۶ - ۱۶۱ بعد از میلاد) است که در سال ۱۳۸ بسلطنت رسید ودر عصر وی منتهای آرامش حکمفرما بود و هیچ نوع جنگ یا شورش یا توطئه وطغیانی بوقوع بپیوست وهمواره سلطنت وی باصلح وفراوانی نعمت همراه بود . سانتایانا در ضمن نظر **گیبون** Gibbon و **رنان** Renan را تأیید کرده که بنا بقضاوت ایشان عصرانتونینوس بهترین و سعادتمند ترین دوره تاریخ حکومت بوده است .

مخرج ومدفعی برای روح رقابت گروهی باشد وتادرجه‌ای جای جنك را بگیرد و بعنوان یك معادل اخلاقی برای جنك بکاررود .»

(ح) اقتصاد جهانی - صنعت و کار

نیز گوید :«شاید بکارانداختن سرمایه‌های متقابل مالی رقابت بازرگانی را برای بدست آوردن بازارهای جهانی که همیشه منجر بتصادم وجنك میشود ازبین ببرد .

درباب صنعت میتوان گفت که سانتایانا بقدراسپنسر شیفته صنعت و دلباخته کارخانه نیست . وی صنعت و کارخانه راتنها ازجنبه صلح ودردوره آرامش نمی‌نگردبلکه ازجنبه خواص جنگی آن نگریسته وهم ازجنك صنایع آگاه است .

سانتایانا بطور کلی دریك محیط اشرافی (۱) بیشتراحساس راحت روح و آرامش خیال مینماید تادرمیان همهمه وغوغای یك شهر بزرك زمان معاصرودراینمورد میگوید « ماخیلی زیاد تولیداجناس میکنیم ودرباطلاق اشیاء ساخته دست خودمان فرورفته‌ایم. درجهانی که کاملا ازفلاسفه تشکیل شده باشد (۲) روزی یك تادوساعت کار دستی که بسیاردلپذیر است کلیه احتیاجات مادی مارا مرتفع میسازد . انگلستان از امریکا عاقل تراست زیرا اگرچه انگلستان نیز به مالیخولیا وجنون تولید محصول گرفتار آمده لااقل عده ازمردمان آن کشور بهارزش تفریح پی برده وبافنون تفریح نیز علاوه برصنعت آشنا گشته‌اند » (۳)

---

(۱) اریستوکراسی

(۲) این فکر درواقع سهط ارزوی افلاطون است که معتقد بوده زمامدار باید فیلسوف باشد . رجوع شودبکتاب جمهوری افلاطون

(۳) « عقل درجامعه » صفحات ۸۷ و ۶۶ و ۶۹

(ط) تمدن

سانتایانامعتقداست که چنین فرهنگی (۱) که جهان آنرا شناخته همیشه ثمر حکومت های اشرافی (۲) بوده است و در این باره چنین مینویسند (۳)

« تمدن تاکنون عبارت بوده است ازنشر وتوسعه عاداتی که در مراکز طبقات ممتازه بوجود آمده است .

تمدن از طبقات مردم ناشی نگردیده بلکه ازطبقه ای که درمیان مردم زندگی میکنند(مقصودطبقه‌اشراف‌است) ناشی شده . سپس تمدن خود را ازبالا بپائین بر مردم تحمیل کرده‌است ... هردولت که منحصراً ازکارگران ودهقانانی تشکیل شود که جسد ملل جدیده را تشکیل دهند دولتی کاملا وحشی وبربری است .

هرنوع سنت آزادیخواهی (٤) درچنین دولت هلاك وفانی میشود . حتی اساس میهن پرستی عقلانی وتاریخی نیز درآن مستهلك ومفقودالاثر میگردد . شکی نیست که هیجانات‌واحساسات آن باقی میماند زیرا آنچه راکه مردم‌فاقد آن هستنداحساسات وعواطف نیست. مردم واجد هرنوع احساسات هستند . آنچه راکه مردم فاقد آن‌هستند ونمیتوانند فراهم آورند هما ناتجربه‌است‌زیرا اگرتجربه‌فراهم آورندبالطبع طبقه آزموده وعالی جامعه‌خواهندشدکه همان طبقه اشرافی‌است»

(ی) مساوات

سانتایانا بااصل مساوات میانه خوبی ندارد وبه پیروی ازافلاطون

(۱) بمراسه کولتور (۲) اریستوکراسی

(۳) « عقل در جامعه » صفحه ۱۲۵ وکتاب « عقل علمی » صفحه ۲۰۵

(٤) لیبرال

معتقد است که « مساوات بین افرادی که مساوی بایکدیگر نیستند عبارت است از عدم مساوات .» معهذا سانتایانا خودرا کاملا تسلیم طریقه حکومت اشرافی ننموده ومعتقد است که « تاریخ اصل اشرافیت‌را آزموده ونشان داده است که محاسن اریستو کراسی بامعایب آن در حال موازنه قرارداد.» بعقیده وی «اریستو کراسی راه ترقی را برافرادصاحب ذوق وقریحه ای که‌دارای شجرةالنسب معین‌وازدودمان مشخص نیستند میبندد ومانع رشد میگردد وتکامل وترقی رادرحال‌جنینی‌خفه میسازد. یعنی ترقی‌رامنحصر بیك راه باریك مینماید که تنهاهمان‌تفوق‌هاوترجیحات و معتقدات اریستو کراسی میتواند از آن راه بگذرد و بس . اگرچه اریستو کراسی‌ایجاد یك‌فرهنك‌روشن‌مینماید ولی‌درعین‌حال‌موجداستبداد نیزهست . دراریستو کراسی غلامی وبردگی میلیونها نفربهای آزادی‌چند نفر معدود است . »

« اولین اصل علم سیاست بایداین‌باشد که لیاقت هرجامعه متناسب است باآنکه آن جامعه تاچه اندازه میتواندطرز زندگی واستعداد های افراد خودرا پرورش وترقی دهد. اگر مقیاس ارزش یك ملت عبارت از ترقی وتعالی حیات انفرادی افراد آن ملت نباشدبین‌ارزش آن ملت باارزش ریگهای بیابان فرقی‌نبوده بهمان اندازه‌که ریگهای کف دریا قابل تذکار میباشدچنان‌ملت‌نیزقابل‌یادآوری‌خواهدبود.»(۱)

(ك) دمو کراسی

گوید : ازاین‌نظراست که‌دمو کراسی‌تفوق بسیار براریستو کراسی داشته‌ونسبت‌باریستو کراسی‌ترقی‌عظیم‌محسوب‌میشودولی دردمو کراسی

---

(۱) « عقل درجامعه » صفحه ۵۲

نیز معایب و مفاسد متعدد مندرج است و نه تنها فساد رایج در دموکراسی وعدم صلاحیت آن از معایب دموکراسی است بلکه بدتر از آن این است که دموکراسی نیز واجد نوعی استبداد (۱) مخصوص بخود است و آن عبارت است از خاصیت اتحاد شکل واصل متحدالشکل بودن» (۲)

گوید: «هیچ نوع استبداد وظلم بقدر استبداد بی نام و نامرئی وپست عوام الناس نفرت انگیز نیست. این نوع استبداد در همه جا نفوذ کلی کرده و هرعملی را خنثی مینماید و هرچیز نوظهور و هرنوع نبوغ راmanند تندبادی که غنچه ها وشکوفه های درحال شکفتن وشاخه‌های جوان درختی بارور راپژمرده سازد درنتیجه حماقت وحشیانه خود ازبین میبرد.» (۳)

(ل) جنون سرعت

سانتایانا درانتقادازطرز زندگی عصرحاضر بیش از هرچیز مصائب وبدبختی ها وشتاب وسرعت نامطبوع حیات نوین را مورد تحقیر قرارداده از خود میپرسد: «آیا آیین اریستوکراتیك قدیم که میگفت خیر ونیکی در آزادی نیست بلکه درخردمندی وقانع شدن افراد بمعایب و نقایص خویش است بیشتر متضمن سعادت ومسرت مردم نبوده است؟»

میگوید: «سنت کلاسیك میدانست که تنها چندفرد معدود میتوانند درمیدان زندگی غالب آیند وبرد نمایند. اما اکنون که دموکراسی باب آزادی را بروی همه گشوده ومیگوید هرچه که هرکه میتواند در این مسابقه بدون مانع صنعتی بکوشد (٤) هر فرد بس که

---

(۱) نیرانی. (۲) Uniformity

(۳) «عقل درجامعه» صفحه ۲۱۷ وکتاب «حس جمال» صفحه ۱۱۰

(٤) تبعیت از اصل لسه‌فر یا رقابت آزاد و نامحدود در معاملات وصنعت و جلب منافع مادی.

میکوشد بالاتر رود خسته و شکسته شده واحدی هم قانع وراضی بنظر نمیرسد . طبقات برضد یکدیگر بدون مضایقه وخودداری ومحدودیت بجنك پرداخته هر کس که در این تقلا و کشمکش فاتح بدر آید (در - حالیکه آزادیخواهی برای‌او جاده را صاف کرده‌است) خود اوبآزادی ومرام آزادی خواهی (۱) خاتمه خواهد داد »

(م) انقلاب

سانتایانا گوید : « این‌است رسم‌الهه انقلاب (۲) و انقلابیون که برای ادامه عمر خویش پس از مرك دیگران بازهمان ظلم واستبداد را که خود ازبین برده‌اند دوباره خودشان آنرا احیا میکنند » (۳)

بعقیده‌وی « انقلابات وقایعی‌اسرار آمیزهستند وموفقیت هر انقلاب عموماً نسبت مستقیم داردبامقدارقدرت آن‌انقلاب دروفق دادن وهمچنین درایجاد ثانوی آنچه که برضد آن شورش وانقلاب‌بوجود آمده . هزاران نهضت اصلاحی جهان رابهمان حال فسادوخرابی سابق باقی گذاشته‌زیرا هراصلاح وتغییر (٤) موفقیت آمیز یك وضع جدید بوجود آورده و این وضع تازه سوء استعمالاتی تازه مناسب خود ایجاد کرده‌است .»

(ن) بهترین شکل حکومت

سانتایانا مانند آنکه‌بانواع حکومتها وکلیه اشکال جامعه‌هابدبین باشد نفس خویشتن را مخاطب قرار داده گوید : « پس ما برای تحصیل چه شکل جامعه وبرقراری‌چه طرزحکومتی‌بایدمجاهده و تقلا کنیم ؟ »

---

(۱) لیبرالیسم

(۲) nemesis نمسیس انقلاب .

(۳) « عقل مذهبی » صفحه ۸۳ و « عقل علمی » صفحه ۲۳۳ .

(٤) رفورم .

سپس خود پاسخ پرسش فوق را چنین میدهد که :«هیچ نوع جامعه‌ای نسبت بسایر انواع جامعه‌ها رجحان ندارد و چندان تفاوتی بین اشکال مختلف جامعه‌ها نیست ولی اگر بنا شود که بخواهیم شکلی خاص را اختیار کنیم باید **تیمو کراسی**(۱) را ترجیح دهیم و آن عبارت است از **حکومت مردان لایق و شرافتمند** (۲) » سپس تیموکراسی را تعریف کرده گوید : « تیموکـراسی نوعی اریستوکراسی است منتها اشرافیت در آن ارثی نبوده و درجلو هر مرد و هرزن ازافراد جامعه برحسب لیاقت واستعداد راه ترقی و نیل به عالی‌ترین مقامات دولت باز است اما راه براشخاص غیرصالح بسته است ولو آنکه متکی باراء عامه وصندوق انتخابات باشند.»

بطوریکه ملاحظه میشود مقصود سانتایانا ازتیموکراسی ترکیبی است ازدموکراسی واریستوکراسی ومنظوروی جمع آوردن محاسن ایندو طریقه است بایکدیگر ورد معایب آنها . وی در انتخاب اشخاص برای مقامات دولتی وخدمات عمومی به کیفیت یعنی ماهیت وقابلیت اشخاص اهمیت می نهدنه به کمیت وتعداد آراء انتخاباتی که ممکن است نتیجه فریب دادن مردم و باصطلاح نتیجه عوام فریبی باشد .

میگوید « **تنها مساواتی که پایدار خواهد ماند مساوات است درداشتن وسیله و فرصت ترقی** (۳) درتحت اداره چنین حکومتی فساد بحداقل خواهد رسید وعلم وهنر بوسیله تشخیص درتشویق ترقی خواهد کرد واین همان ترکیب وتألیف بین دموکراسی واریستوکراسی است که جهان درمیان بدبختی‌های سیاسی امروزه اش آرزوی آنرا میبرد .در

---

(۱) Timocracy

(۲) رجوع شود به فلسفه افلاطون درباب شکل حکومت .

(۳) « عمل درجامعه » صفحه ۱۲۳ ببعد .

این طریقه حکومت تنها بهترین افراد حکومت میکنند ولی هریك از افراد جامعه متساویاًفرصت خواهد داشت که خودرا بمرحله‌ای ازلیاقت رساند که درعداد بهترین افراد بشمار آید. دراینجا بار دیگر افلاطون درنظرمامیآیدوشاهان‌فیلسوف کتاب «جمهوری»وی‌بنحوی‌غیرقابل‌اجتناب درافق هرنوع‌فلسفه سیاسی دوراندیش ظاهرمیشوند. وهرچه که بیشتردر باب این مسائل تفکرکنیم مسلماًبیشتر به افلاطون نزدیك شده وبه‌وی رجوع میکنیم.

ما محتاج بیك‌فلسفه نوین نیستیم. ماتنها محتاج به‌آنیم‌که آنقدر جرئت داشته باشیم‌که بهترین فلسفه را ولوکه قدیم‌ترین فلسفه باشد بپذیریم.»



(دوم) ویلیام جیمز

(۱۹۱۰ - ۱۸۴۲)

شرح حال و آثار :

ویلیام جیمز (۱) روان شناس وفیلسوف امریکائی ازمؤسسین و و واضعین درجه اول مسلك **اصالت عمل** (پراگماتیسم ۲) فرزند هنری جیمز - (۳) متولد نیویورك تحصیلات خود را دردانشگاه هاروارد امریکا بپایان رسانیده بدرجه دکتری در پزشکی نائل آمد (سال ۱۸٦۹) وازسال ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۱ درهمان دانشگاه بتدریس علم تشریح وفیزیولوژی وبهداشت اشتغال ورزید . ازسال ۱۸۸۱ ببعد بتعلیم فلسفه پرداخت . پس از اتمام تحصیلات دبستانی در امریکا پدرش اورا باتفاق برادرش موسوم به هنری‌بیکی ازآموزشگاههای فرانسه فرستاد . ویلیام وهنری هردو بعلم روانشناسی علاقه بسیار داشتند . هنری پس‌از ختم تحصیلات دراروپا سکونت گزید وبعدا تابعیت انگلیس را پذیرفت. وی نیز ازنویسندگان معاصراست ودرکتاب خود گاهی برادرخود ویلیام رابالحن مزاح دست میاندازد. اماویلیام بامریکا مراجعت کردوبطوریکه درفوق اشاره شد ابتدا دردانشگاه هاروارد به‌تکمیل تحصیلات پرداخته وبعد بتدریس درهمان دانشگاه مشغول گردید .

ویلیام جیمز جهان و اوضاع جهان بشری را از نظر روانشناسی مینگرد . اولین کتاب معروف‌وی‌به « **اصول روانشناسی** » (٤) موسوم

---

(۱) William James

(۲) Pragmatism

(۳) Henry James

(٤) principles of psychology



ویلیام جیمز

است که باکمال وصوح تحریریافته . ویلیام جیمز سعی داشت کتب فلسفی خودرا بسیار ساده ودرخور فهم مردم عادی ومتوسط بنویسد وبهمین سبب اصطلاحاتی راکه درکتاب خود بکار میبرد غالباً اصطلاحات عادی است نه اصطلاحات غامض علمی . ویلیام جیمز چندی بعد به فلسفه علاقه مند گردید وبمطالعه فلسفه پرداخت . از ماوراء الطبیعه (متافیزیك ۱) نیز سخن بمیان آورده گوید : متافیزیك تنها مجاهدتی است بمنظور آنکه اشیاء راباوضوح بنگریم وفلسفه عبارت استازتفکردرباره اشیاء باجامع ترین طریقی که ممکن باشد (۲)

نشریات ویلیام جیمزازسال ۱۹۰۰ میلادی ببعد عموماًدرباب فلسفه است . فهرست بعضی ازتألیفات وی ذیلا ذکرمیشود :

« میل به ایمان » نشریه سال ۱۸۹۷ (۳)

« تنوعات تجربه مذهبی » نشریه سال ۱۹۰۲ (٤)

کتاب معروف وی موسوم به « پراگماتیسم » نشریه سال ۱۹۰۷

« عالم پلورالیستیك » (یعنی شرك فلسفی و اعتقاد به بیش از یك اصل) نشریه سال ۱۹۰۹ (٥)

« مفهوم حقیقت » نشریه سال ۱۹۰۹ (٦)

بعد از مرك وی دو اثردیگر از اوبچاپ رسید یکی موسوم به « بعضی مسائل فلسفی » (۷) نشریه سال ۱۹۱۱ ودیگر کتاب موسوم

---

(۱) Meta - phisics

(۲) کتاب « بعضی مسائل فلسفی » صفحه ۲۵

(۳) The Will to Believe

(٤) Varieties of Religious Experience

(٥) A pluralistic Universe

(٦) The meaning of Truth

(۷) Some problems of philosophy

به « مقالات درمسلك تجربی افراطی » (۱) نشریه سال ۱۹۱۲ و کتاب اخیر بیشتر حائز اهمیت می‌باشد زیرا دراین کتاب است که مبناو اساس فلسفه ویلیام جیمز منجزاً بیان شده است.

درفلسفه ویلیام جیمز :

(الف) فلسفه اصالت عمل یا پراگماتیسم :

فکر ویلیام جیمز همیشه متوجه به اشیاء است و اگر ملاحظه میشود که بحث خودرا همیشه از روانشناسی آغاز میکند نباید وی را مانندیك حکیم ماوراء الطبیعه (۲) دانست که مایل است خودرادراعماق تاریکی‌های اثیری مفقودالاثر نمایدبلکه وی مانندیك واقع شناس وواقع بین (رئالیست ۳) است که فکر درنظراو (باآنکه فکرازماده مشخص است)بمنزله آئینه حقیقت نمائی است که حقایق خارجی وطبیعی رانشان میدهد ونه تنهااین آئینه هریك ازاشیاء را جداگانه ارائه می‌کند بلکه (چنانکه هیوم ٤ می‌پنداشت) روابطاشیاء را بایکدیگرنیز می‌نمایاند واشیاء را درعین ارتباط باهم درك‌می‌کند :

گوید :«روانشناسی‌ذراتی (٥) قدیم مکتب انگلیس که فکررا عبارت‌ازیك‌سلسله تصورات‌جدا گانه‌می‌پنداشت که‌ازلحاظ‌مکانیکی بایکدیگرجمع آمده‌اندصحیح‌نبوده وتقلیدی‌است‌ازفیزیك‌وشیمی . فکرعبارت ازسلسله‌های‌جدا گانه نیست‌بلکه‌مانندجریان‌یك رودخانه‌میباشدوعبارت است‌ازاستمرارو پیوستگی‌مدام درك‌ومشاهده واحساسات که‌تصورات (٦)

---

(۱) Essays in Radical Empiricism

(۲) متافیزیسین .

(۳) Realist

(٤) Hume فیلسوف انگلیسی

(٥) Atomistic Psychology

(٦) ایده ها

در آن بمنزله گلبولهای سریع‌العبورخون در رگهای بدن آدمی است ۰ »

گوید : « مادارای حالات روحی هستیم (نباید تصور رود که آن حالات ثابت وساکن است) این حالات را میتوان باقیاس باعلم صرف و ونحو تشبیه بحروف وافعال و صفات کرد همچنین حالاتی شبیه باسماء و ضمایر . همانطور که نطق ما مرکب ازاین‌عناصراست روح ماهم ازحالات بوجود میآید .

مثلا در ضمیر ما برای یك چیز یا بسوی یا برضد یا دروراء یا ازپس‌یك چیز خلاصه درباب‌روابط واضافات‌بین‌اشیاء حالات حسیه‌موجود است . این عناصر وباصطلاح نحو عناصر « متعدی » درجریان فکراست که رشته زندگانی روحی مارا تشکیل میدهند و نوعی میزان استمرار وارتباط اشیاء را بما میدهند »

« شعور یاوجدان یك موجود قائم‌بذات یایك شیئی نیست بلکه عبارت ازجریانی درمنظومه روابط است و آن نقطه‌ایست که در آن نقطه توالی وارتباط افکار منطبق‌میشودباتوالی وقایع وارتباط اشیاء بایکدیگر ودراین لحظات درونی واقعیت وجود دارد نه ظواهر (۱) آنچه که بفکر عارض میشود واقعیت است نه ظواهرزیرا درماوراء ظواهر چیز دیگری وجود ندارد ۰ ونیز ضرورتی ندارد که ما از مرحله تجربه تجاوز نموده بجستجوی روح برخیزیم . روح‌تنها عبارت است ازمجموع حیات ذهنی ما چنانچه عالم باطنی (۲) درواقع عبارت است ازمجموع‌شئون عالم ظاهری (۳) و مطلق عبارت ازنسج روابط جهان .»

---

(۱) Phenomenon

(۲) Noumenon

(۳) phenomena

همین روحیه وعلاقه شدید ویلیام جیمز بعالم فعلی وبلاواسطه و واقعی وی رابوضع فلسفه عملی (پراگماتیسم) رهبری کرد . چون جیمز چندی درمکتب فرانسه درس خوانده وباوضوح مطالب که معمول مکتب فرانسوی است آشناشده بود ازابهام وتیرگی وعبارت پردازی (۱) مکتب متافیزیك آلمان و اصطلاحات مکتب مزبور (۲) نفرت داشت . چنانچه هنگامیکه هاریس (۳) اهتمام کردتافلسفه محتضر هگل (٤) رابامریکا وارد کند ویلیام جیمز مانند یك افسر دستگاه قرنطینه که مراقب است امراض عفونی ازمهاجرین به مقرسکونت وی واردنشود برضد آن برخاست وی معتقدبود که اصطلاحات ومسائل متافیزیکی آلمان عموماً ازحقیقت دور میباشند وواقعیت ندارند. جیمز موازینی برای آزمایش حقیقت درست کرد تا نوخالی بودن اصطلاحات فلسفه آلمانی را عیان سازد.

درسال ۱۸۷۸ شارل پیرس (٥) مقاله‌ای در مجله ماهیانه « علم برای عامه » (٦) درتحت عنوان «چگونه تصورات خودرا روشن نمائیم؟» نشر داده ودر آن مقاله چنین نوشت :

« برای درك معنی هرفکر یاتصور بایدنتایجی راکه آن فکردرعمل منتهی بدان نتایج میشود مورد آزمایش قراردهیم وگرنه مشاجره برسر

---

(۱) Pedantie

(۲) Terminology

(۳) William Torrey Harris (۱۸۳۵–۱۹۰۹) شخصیت فرهنگی و فیلسوف امریکائی که چندی کمیسیونر فرهنگ آمریکا بوده و مروج وناشر فلسفه هگل درامریکا بوده ونویسنده چندین کتاب است

(٤) هگل فیلسوف معروف آلمانی .

(٥) Charles pierce

(٦) Popular Science

این فکر پایان نخواهد داشت وهیچگاه بدرك معنی آن فکر نائل نخواهیم شد ». این فرمول دردماغ ویلیام جیمز اثر کرد و آنرا صحیح شمرده از آن پیروی نمود وفلسفه اصالت عمل را برپایه اصل مزبور بنانهاد . جیمز مسائل وافکارمربوط بمتافیزیك قدیم رانیزدراین ترازودرمعرض سنجش و آزمایش قرارداده ومعتقد است همانطورکه جریان برق مواد مرکب شیمیائی را بعناصر مرکب کننده آن تجزیه میکند، وی نیز موفق شده است که افکاررا بعناصر اولیه خودتحلیل وتجزیه نماید. وبدینطریق اصل وضوح وواقعیت را تحقق دهد وبقول افلاطون اشیاء را ازسایه های درون غار بحضور آفتاب درخشنده نصف النهار آورده و آنها را بـا کمال وضوح ببینـد .

پس جیمز بااین مقدمه تعریفی نوین برای حقیقت وراستی نموده گفت که حقیقت عبارت است ازیك رابطه واقعی خارجی چنانکه قدما خیر وجمال را هم بنظر حقایق خارجی میدیدند .این حقایق نسبت بقضاوت وحاجات انسانی جلوه می کنند . قوانین طبیعی که بعقیده بعضی حقایق ثابت ولایتغیربودند وحتی اسپینوزا درفلسفه خود آنهارا جوهر تعلیمات خود قرارداده درواقع تدوین تجارب بشرند . تجاربی که درعمل منطبق ومطلوب ظاهرمیشوند . پس قوانین طبیعی سواد یك شئی نیستندبلکه فقط احتساباتی هستند که نتایج معین میدهند .

حقیقة (۱) عبارت است ازارزش نقد (۲) تصورات (۳) راست یادرست (٤) آنست که ازلحاظ نظری موافق مصلحت باشد

---

(۱) Truth
(۲) Cash_value
(۳) Ideas
(٤) True

و حق یاصواب (١) آنست که از لحاظ عملی موافق مصلحت باشد. موافق مصلحت بودن البته بطور کلی ملاك میتواند باشد و گرنه منظور این نیست که هر تجربه تازه اینده هم باتجارب سابق تطبیق نماید وموافق مصلحت درآیـد.

حقیقت نوعی از خیر است نه اینکه مقوله‌ای (٢) جداگانه باشد. درواقع راست یا درست نامی است که به آنچه که انسان باور میکند که خوب است اطلاق میشود.

حقیقت جریانیست که درفکر حادث میشود وحق یا صواب تطبیق آن و آزمایش آن است باخارج (٣)

پراگماتیسم بجای آنکه سئوال کند که فلان فکر از کجا آمـد و چگونه آمد ومقدمات آن چه بوده نتایج آنرا مورد آزمایش قرار میدهد. پراگماتیسم به پیش نظر میافکند نه بدنبال. بزمان حاضر مینگرد نه به ماقبل. ازتوجه باشیاء اولیه واصول اولیه و مقولات ولوازم فرض اولیه صرف نظر کرده به اشیاء غائی وبه ثمرات ونتایج وحقایق وواقعیات مینگرد (٤). ویلیام جیمز گوید:

« فلسفهٔ مدرسی قـرون وسطی (٥) می پرسید: شیئی معین چیست؟ پس خودرا دربحث درماهیات غوطه ور میسازد. فلسفه داروینیسم (٦) می‌پرسید که: مبدأ آن کجاست؟ پس خودرا درحجابی

---

(١) Right

(٢) Category

(٣) کتاب پراگماتیسم صفحات ٤٥، ٥٣ و٧٥ و٢٢٢

(٤) کتاب هربو صفحه ٥٤

(٥ Scholasticism

(٦) Darwinism

تیره و تار مستور مینماید . امـا فلسفه پراگماتیسم می پرسد کـه نتایج آن چیست پس توجه فکر را به عمل و آینده معطوف میدارد .»

بالاخره بنا به توجیه جیمز فلسفه پراگماتیسم عبارت است از طرز فکر بطریقی که بامقاصد مفیده آن فکر و نتایج آن مربوط باشد وحقیقت را باسنجش مقدار تطابق فکر باواقعیت و نتایج عملی آن معلوم نماید. پراگماتیسم درواقع برضد متافیزیك بوده ودرنقطه مقابل آن قرار گرفته زیرا فلسفه متافیزیك معتقداست که فکر وقریحه میتواند طبیعت حقیقت را بوسیله مقایسه و تطبیق بین افکار موجود در دمـاغ با حقایق واقع ابژکتیف(۱) یعنی باواقعیاتی که درخارج دماغ قرار دارند کشف نماید . فلسفه پراگماتیسم چنانچه اشاره شد بافلسفه هائی که تنها متضمن مجردات است ومورداستعمال خاصی درعمل ودرحیات روزانه انسان ندارد مخالف است وبهمین جهة این فلسفه طرفدار بسیار پیدا کرده و چون اکثریت مردم بـا مجردات فلسفی سروکار نداشته باعمل مواجه‌اند بدین فلسفه گرویده‌اند

اصطلاح پراگماتیسم را ظاهراً ابتدا ویلیام جیمز در حدود سال ۱۸۹۸ بکاربرده وبطوریکه گفتیم ریشه این فکر ازشارل پیرس میباشد ولی جیمز آنراپرورش ونموداده وبدان موجودیت فلسفی بخشید

پراگماتیسم راچون درمورد اخلاقیات (۲) بکاربریم علم راعبارت میداند ازعلم حقیقی و علم حقیقی علمی است که میتوان آنـرا بعنوان وسیله انجام عملی نیك ومفید بکاربرد . اما درباب مظهر پراگماتیسم در سیاست : ویلیام جیمز چندان دراینمورد بحث ننموده و جان دیووی

(۱) Objective
(۲) Ethics

که معاصروی وپیرومسلك مزبور گردید مورد استعمال آنرا درسیاست‌و جنبه‌سیاسی آنراموردبحث قرارداده چنانچه‌درسطورآتی‌ذکرخواهدشد.

فلسفه پراگماتیسم‌نه تنها در امریکا بوسیله ویلیام جیمز وجان دیووی بسط ونشریافت بلکه درکشورهای اروپائی نیز طرفدارانی پیدا کرد چنانچه در انگلیس بصورت فلسفه انسان دوستی (۱) بوسیله شیللر (۲) نشریافت . درفرانسه : برگسون (۳) و پوانکاره (٤) طرفدارآن گردیدند . درآلمان : ژاکوبی (٥) واستوالد (٦) وعده دیگربدان گرویدند .

درایتالی : درتحریرات پاپی‌نی (۷) تقویت از این فلسفه دیده میشود .

(ب). دربیان مذهب کثرت (۸)

اکنون برای وضوح مطلب روش مذکور درفوق رادرموردیکی ازقدیم ترین مسائل مورد بحث درفلسفه یعنی موضوع وجود خدا و ذات الهی بمعرض تحقیق وآزمایش میگذاریم.

فلاسفه مذهبی مدرسی (۹) الوهیت و خداوند را چنین وصف کردندکه وجودی‌است واجب‌الوجود افضل واعلم واعظم‌یکتاوبی‌شریك

---

(۱) Humanism

(۲) C . S . Schiller

(۳) Henry Bergson

(٤) J . H ' Poincaré

(٥) Jacobi

(٦) Ostwald

(۷) Papini

(۸) Pluralism

(۹) اسکالستیك

کامل وثابت وتغییرناپذیر ، نامحدود وجاودانی (۱)

- فلسفه پراگماتیسم گوید : « باید دیدکه معنی ومقصود از این تعریف واینکه الوهیت راجامع همه صفات شماریم چیست ونتایج عملی آن درزندگی انسان کداماست ؟ اگر خداوند عالم کل ودانای بهمه‌چیز درعالم وقادرمطلق است پس ماکیستیم وچیستیم وجزعروسك‌هائی بیش نیستیم . بنابراین ما بهیچ روی قادر بتغییر درسیرعالم وسرنوشت خود ودیگران که اراده خالق ازروز ازل طرح آنرا ریخته ومقرر داشته است نیستیم. پس فلسفه کالوینیسم (۲) و فلسفه اعتقاد بسرنوشت (۳) نتایج منطقی تعریف فوق است . وچون همین‌آزمایش را درمورد مذهب‌جبر (٤) ماشین وار بکار بریم باز بنتیجه فوق میرسیم . اما درعمل و درنفس واقع هیچ یك‌ازافراد جامعه های‌مختلف بشری این‌فلسفه را نپذیرفته‌اند. زیرا اگرواقعاً ما معتقد به جبرباشیم باید همان روش‌هندوهای متصوف را پیش گیریم وخودرا بفوریت بدست طالع سپاریم تامارا چون‌گوی در برابر چوگان حوادث یاعروسك هائی که دراختیار عاملین خیمه‌شب‌بازی قرار دارند بچرخاند . بدیهی است ماعموماً درزندگی بمجاهده وتقلا و سعی‌می‌پردازیم‌ونشان داده ومیدهیم که‌عملا بدین‌فلسفه‌های‌مبهم ومعمائی معتقد نیستیم .

صحیح است که قریحه آدمی این فلسفه هارا از لحاظ سادگی منطق و تناسب موردتوجه قرار میدهداما حیات آنرامسکوت میگذارد ونادیده می‌انگارد .»

---

(۱) کتاب پراگمانیسم صفحه ۱۲۱

(۲) Calvinism فلسفه منسوب به حان کالوین مؤسس آن

(۳) Fatalism

(٤) Determinism

ویلیام جیمز می‌نویسد : (۱)

« یك فلسفه ممکن است ازجهات دیگر غیرقابل شك و تردید باشد ولی اگرواجد یکی ازدوعیب زیر باشدقابل قبول عمومی وجهانی نخواهد شد وشکست خواهد خورد :

(اول) آنکه اصل غائی آن نباید اصولا گرامی ترین آرزوها و حاجات ما ومحبوب ترین امیدهای مارا ابطال نموده کاخ امید و آرزوی مارا درهم شکند ومارا از همه جا و ازهمه چیز مأیوس و دچار حرمان سازد . . . . . .

(دوم) وبدتر ازعیب اول آن‌است که آن‌فلسفه هدفی برای رغبات وامیال مابدست ندهدتابرای‌نیل بدان هدف‌بکوشیم . فلسفه‌ای که اصول آن چنان نارسابدرك محرم ترین قوای‌ماباشد وارتباط آن‌قوارا باامور دنیوی انکار کند وانگیزه های امیال مارا بایك‌ضربت معدوم سازد حتی از فلسفه بدبینی (۲) هم مردود تراست ...... بهمین سبب است که فلسفه مادیت (۳) هیچگاه مورد قبول جهانی واقع نگشته‌است»

پس ویلیام جیمز معتقد است که مردم فلسفه‌هارا برحسب‌حاجات وامزجه وطبیعت‌خود قبول‌یارد می کنند نه‌ازلحاظ حقیقت واقع‌حقیقت ـ خارجی (٤) مردم هیچگاه نمی‌پرسند که آیا این‌فلسفه منطقی‌است ؟

بلکه سؤال می کنند که : «اگر عمل باین فلسفه کنیم تأثیر آن در زندگی ما ونسبت بمصالح وحاجات ماچه‌خواهدبود ؟ پس استدلالات له

---

(۱) اصول روانشناسی بقلم ویلیام جیمز چاپ ۱۸۹۰ نیویورك جلد ۲صفحه۳۱۲

(۲) Pessimism

(۳) Materialism

(٤) Obiective

یاعلیه یك فلسفه ممکن است بروشن شدن مطلب کمك کند ولی هیچگاه آن مطلب را بمرحله ثبوت نمیرساند چنانچه ویت من (۱) یکی ازشعرای امریکائی گفته است :

« نه منطق مارا بیقین میرساند ونه مواعظ دینی ،
افسردگی شبانگاه عمیق تو درروح من نفوذ میکند .
اکنون فلسفه ها ومذاهب را بار دیگر موردآزمایش قرار میدهم ،
می بینم که برای تالارهای سخنرانی و اطاقهای درس شایسته‌اند . اما درزیراین ،
ابرهای پهناور و سراسر این مناظر طبیعی و جریان آب چیزی را بثبوت نمی رسانند . »

ویلیام جیمز معتقد است که **استدلالات برطبق حاجات ما تنظیم گردیده ولی حاجات مارا استدلال نمیتواند بوجود آورده** وبعبارت دیگر : استدلال مخلوق امیال ماست اما استدلال نمیتواند خالق امیال ما باشد . ودراین باب مینویسد : (۲)

« تاریخ فلسفه تاحدی عبارت است از تصادم بین امزجه و طبایع مختلفه آدمی..... یك فیلسوف حرفه‌ای صاحب هر نوع مزاج وطبیعت که خواهد باشد درحین تفکر فلسفی همواره سعی دارد حقیقت را بلباس مزاج وطبیعت خویش ملبس سازد وچون مزاج وطبیعت انسان را نمیتوان دلیل شناخت لذا وی فقط برای گرفتن نتایج مطلوب خود بدلائل غیر شخصی متمسك میشود . معهذا مزاج وطبیعت وی بیش ازهر نوع مقدمات منطقی موجب تعصب وانحراف اومی گردد . »

---

(۱) Whitman درکتاب Leaves of Grass چاپ فیلادلفی ۱۹۰۰ صفحات ٦۱ و ۱۷۲ ،

(۲) پراگماتیسم صفحه ٦

بعقیده ویلیام جیمز امزجه وطبایعی را که موجد فلسفه‌ها یامعقولات می‌شوند میتوان بدو نوع تقسیم نمود.

(اول) طبایع دماغهای ملایم و آرام ولطیف

(دوم) طبایع دماغهای سخت وسرکش

امزجه نوع اول منعلق باشخاص مذهبی است وصاحبان این نوع طبایع میل دارند باحکام یقینیه و اولیات (۱) استناد کنند. تبعیت از این طریقت بالطبع آنانرا به عقیده اراده مختار (۲) و فلسفه معنوی (۳) و وحدت (٤) و فلسفه خوش بینی (٥) سوق می‌دهد

اما طبایع دسته دوم چنان است که معتقد بفلسفه مادی (٦) وبی دینی (۷) ومسلك تجربی (۸) وفلسفه حسی (۹) وفلسفه معتقد بسرنوشت (۱۰) وفلسفه کثرت (۱۱) وفلسفه بدبینی (۱۲) وفلسفه شکاکی (۱۳) هستند

درهریك از این دو دسته از عقاید البته تضادهائی وجود دارد و شکی نیست که علاوه بردو نوع فوق یك دسته دیگر از طبایع و امزجه

---

(۱) Dogmas
(۲) Free Will
(۳) Idealism
(٤) Monism
(٥) Optimism
(٦) Materialism
(۷) Irreligious
(۸) Empiricism
(۹) sensationalism
(۱۰) Fatalism
(۱۱) Pluralism
(۱۲) Pessimism
(۱۳) Sceptics

نیز یافت می‌شود که می‌توان آنرا طبایع نوع ثالث نام گذاشت . این نوع طبایع میل دارند فلسفه خودرا ترکیبی از دوفلسفه مزبور قراردهند . یعنی عناصری ازدسته اول وعناصری‌ازدسته دوم رابایکدیگر جمع آورند (شخص ویلیام جیمز نیزبهمین گروه تعلق دارد . ـ م) واشخاصی یافت می‌شوند که درخو گرفتن بحقایق و دراتکاء بحواس خود دارای دماغی سخت وسرکس‌هستنداما درقسمت وحشت ازمذهب‌جبر واحساس‌احتیاج بیك عقیده مذهبی در عین حال صاحب دماغی لطیف و آرامند . اکنون باید دیدآیا می‌توان فلسفه ای را یافت یابوجودآورد که‌بین این دومیل وتقاضائی که ظاهراً بایکدیگرتضاد دارند ایجاد هم آهنگی‌نماید ؟»

ویلیام‌جیمز معتقد است که فلسفه تأله (خداشناسی) توأم‌بااعتقاد به کثرت (پلورالیسم) قادر است که این ترکیب اضداد (۱) را صورت تحقق دهد . جیمز می‌گوید باید معتقد به‌یك خدای محدود شویم نه خدای نامحدود . نه بدان خدای اولمپ یونانی وبوجودآورنده رعد وبرق که تنها ومنزوی برروی توده های ابر درآسمان نشسته « بلکه خداوندی که رؤف‌است ودرمیان اقران وامثال خود فرد اول و درمیان بانیانی که سر نوشت جهان بزرك را تعیین میکنند مبرز و مقدم است » (۲)

میگوید : « عالم خلقت عبارت ازیکدستگاه مسدود ومحدود هم آهنك نیست بلکه میدان جنك است ومعبرجریانهای متقاطع وهدفهای متضاد ومتقابل . این جهان یکسان ویکتا ومفردنیست بلکه مرکب‌است

---

(۱) Synthesis

(۲) پراگماتیسم صفحه ٦

(۱) این اشتباه وبیهوده است که تصور کنیم اینهمه مصائب و بدبختی که ما درمیان آن زندگی می‌کنیم ودر حرکت و جنبش هستیم کلا نتیجه یك اراده منحصر بفرداست درحالیکه دردرون این دستگاه انواع تضادها واختلافات وانواع تشتت دیده می‌شود . شاید قدما ازما داناتر بوده کـه به مذهب شرك (۲) عقیده داشتند و باملاحظه اینهمه تشتت و تفرق که درجهان می‌بینیم شاید فی‌الواقع مذهب شرك بهتر از مذهب توحید (۳) بوده وبیش ازآن مقرون بحقیقت باشد. این‌نوع شرك همیشه مذهب حقیقی مردم عادی‌بوده و امروز نیز چنین است . (٤) دراین قسمت حق بامردم است وفلاسفه‌اشتباه می‌کنند. مذهب وحدت (٥) برخلاف زعم خودشان مرض طبیعی فلاسفه ایست که تشنه حقیقت نیستند بلکه‌عطش وحدت سراسر فکرایشان را فرا گرفته است . فلاسفه گویندکه جهان مفرد ویکتاست . این دستور (٦) شبیه نوعی پرستش اعداد است که مثلا‌اعداد سه وهفت‌ازقدیم‌اعداد مقدسه شمرده شده‌اند ولی معلوم‌نیست بچه دلیل عدد یك تفوق برعدد ٤٣ یاعدد دو میلیون وده دارد ؟» (۷)

---

(۱) جهان وعالم را بزبان لاتن Universe گویندکه بمعنی کل است واصلا از دو کلمه .. Uni بمعنی واحد و verse بمعنی نظم وترتیب (وهم بمعنی شعر) ترکیب یافته. وجیمز معنی دوکلمه را روبهمرفته نظم یا نظام واحد یاجهان یکتا گرفته . وی درمقابل اصطلاح مزبور اصطلاح multiverse را وضع نموده که معنی‌نظم مرکب یاجهان کثرات را دارد درمقابل نظم واحد . multi درزبان لاتن بمعنی چند ومتعدد میباشد

(۲) Polytheism

(۳) Monism یا Monotheism

(٤) رجوع شودبکتاب Varaieties of Religious Experience چاپ نیویورك ۱۹۰۲ صفحه ٥٢٦

(٥) Monism

(٦) فرمول

(۷) پراگمانیسم صفحه ۳۱۲ .

ویلیام جیمز گوید : « پاسخ سئوال بالاچنین داده شده است که وحدت یاوجود یکدستگاه قوانین و نظامات واحد درعالم موجب تسهیل درتوضیح وتبیین وتفسیر وپیشگوئی و نظارت (١) میگردد . ارزش جهان کثرات (٢) با مقایسه با جهان یکتا (٣) در این است که هر کجاکه جریانهای متقاطع ونیروهای متضاد ودرحال مبارزه وجود داشته باشد قوت واراده ما میتواند حاکم برامورشود و بتعیین سرنوشت غائی کمك کند. ودرجهانی باچنین خاصیت هیچ چیز رانباید بنحوقاطع تمام شده وتصفیه شده پنداشت وکلیه اعمال وافعال انسانی ذیدخل دروقایع وجریان امور خواهد بود. یك جهان وحدت (٤) برای ما صوریك جهان مرده را خواهد داشت و درچنین جهانی ما خواهی نخواهی اعمالی را باید انجام دهیم که خدای قادر مطلق یا ماده اولیه برای ما تعیین کرده . همه اشکها وزاریهای ما قادر نخواهد بود که کلمه ای ازسرنوشت جاودانی مارا زیر وزبر کرده و ازصفحه عالم وجود حك نماید . دریك جهان یکتا وکامل و جهانی که باتمام رسیده باشد فردیت (٥) جزاغفال و فریبی بیش نیست . موحد (٦) عالم را کامل وحاضر می پندارد بما اطمینان میدهد وتأکیدمی کند که ماهمه اجزاء یك ماده معرق (٧) هستیم ولی درجهانی که هنوزباتمام نرسیده وناتمام است مامیتوانیم چند خط ازنقشی راکه ماعهده دارهستیم درآن نگاشته وبرآن بیفزائیم وخط مشی وروشی راکه مادرحال اختیار

---

(١) کنترل
(٢) Multiverse
(٣) Universe
(٤) Monistic
(٥) Individualism
(٦) Monist
(٧) Mosaic

برای خویش انتخاب می‌کنیم میتواند تادرجه‌ای آینده ای‌را که مادر آن باید زندگی کنیم پی‌ریزی کند. درچنین‌جهانی‌است که ما میتوانیم آزاد باشیم و باید گفت که چنین جهانی تصادف و پیش آمداست (۱) نه جهان سرنوشت (۲) هیچ چیز در چنین جهانی کامل وقاطع نیست و آنچه که ما می‌کنیم‌ممکن‌است‌موجب تغییردرهرچیز گردد چنانکه پاسکال گوید: «اگرهر آینه بینی کلئوپاترا (۳) یك سانتیمتر درازتر یاکوتاه‌تربود تمام سیرتاریخ عوض میشد.»

بعقیده جیمز «نه دلائل فلسفی برای اثبات اصل اراده مختار یا وجود جهان کثرات یاخدای متناهی دردست است و نه براثبات غیر آن. حتی دلائل عملی هم ممکن است‌درمورد اشخاص‌مختلف متفاوت باشد. مثلا بعضی اشخاص ممکن است دراثر تبعیت ازاصل فلسفه جبر نتایج بهتری درزندگی خود بدست آورند تاتبعیت ازاصل فلسفه اراده مختار (٤) اما آنجاکه شهودودلائل‌صورت‌قطعیت ندارد علایق حیاتی و امیال اخلاقی باید انتخاب طریق کند.»

جیمز درباب لزوم خداپرستی می‌نویسد: (٥)

---

(۱) Chance

(۲) Fate

(۳) Cleopatra ملکه معروف مصر قدیم که موضوع معاشقه وی با قیصر روم از داستانهای معروف تاریخی است و وی درتاریخ رم نقش مهمی‌بازی کرده. منظور پاسکال آن است که اگر بینی کلئوپاترا یك سانتیمتر درازتر یاکوتاه تربود در درجه وجاهت وی‌فرق میکرد وچه بساکه مسئله عشق بین قیصرواو پیش نمیامد وبسیاری از جنگها وفتوحات بوقوع نمی پیوست ولذا مجرای تاریخ عوض میشد (رجوع شود به تاریخ رم قدیم و تاریخ مصر قدیم)

(٤) Liberation Philosophy

(٥) پراگماتیسم صفحه ۷۸

« اگر حیاتی وجود داشته باشد که فی الحقیقه بهتر از حیات ما باشد که درصورت اعتقاد بدان بتواند مارا رهبری بدان حیات افضل نماید پس برای ما بهتر آنست که معتقد بدان فکر شویم مگر آنکه عقیده بدان فکر مارا ازفواید بزرگتر محروم نماید .»

جیمز درباب عقیده بخداوند چنین استدلال میکند که ابرام مردم جهان در اعتقاد بخداوند خود بهترین دلیل برارزش اخلاقی و اهمیت حیاتی وجهانی این عقیده است . اما جیمز ازتنوع بسیار درعقاید مذهبی تعجب کرده معهذا می گوید : « درهریك از این عقاید قدری حقیقت و عنصری از راستی وجود دارد » ونیز گوید : « نسبت بهرامید تازه باید قدری خوش بین بود وبافکری باز بدان نگریست »

و بسبب همین عقیده بود که جیمز بانجمن تحقیقات روحی (۱) گروید و گفت چرا نباید اینگونه تحقیقات ادامه یابد. درپایان جیمز بواقعیت جهان دیگری که جهان روحانی باشد عقیده پیدا کرده ودراین باره چنین می نویسد: (۲)

« من جداً این عقیده را مردود میدانم که تجارب بشری ما عالی ترین شکل تجربه موجود درعالم است .

من معتقدم که مرتبه ما نسبت به کل عالم نظیر همان مرتبه ایست که سك ها و گربه های خانگی ما نسبت به حیات عالم بشری دارند . این حیوانات اهلی دراطاقهای خواب وسفره خانه و کتابخانه ما سکنا دارند ودرصحنه عملیاتی شرکت دارند که جزئی آگاهی هم به اهمیت آن ندارند.

---

(۱) Society For Psychical Research

(۲) پراگماتیسم صفحه ۲۹۹

اینها تنها مماسهائی هستند به منحنیات تاریخ بشری که درك آغاز و پایان واشکال این منحنیات خارج از حدود بینائی و بصیرت ایشان است . بهمین طریق ما انسانها نیز مماسهائی هستیم نسبت بحیات اعظم و اوسع اشیاء » .

معهذا بعقیده جیمز فلسفه عبارت از تفکر درباب مرك نیست و گوید: « مطالبی که مارا دراین زندگانی زمینی هدایت نکنند ارزش ندارند » . لذا نباید پنداشت که جیمز با این طرز فکر فیلسوفانه ازمسائل دنیوی بر کنار بوده وازشرکت درامورجهان بشری احتراز دارد. بعکس هیچ مسئله‌ای درنظر وی اهمیت نداشت مگر آنکه بتواند اورا باامورجهانی رهبری کند . جیمز همیشه به کیفیت حیات انسانی توجه می کرد نه به کمیت . خودش عملا باشخاص کمك مینمود وایشانرا بسعی وعمل تشویق می کرد ومعتقد بود که درهر فرد بشر مقداری ذخیره نیرو وجود دارد که بایك واقعه اتفاقی وموافقت اوضاع واحوال آن نیروی ذخیره آشکار میشود وهمیشه نصیحت می کرد وازافراد وجامعه تقاضا مینمود که سعی کنند این ذخائر و منابع نیروهای انسانی استخراج شود وکاملا بموقع عمل واستفاده درآید . وی از اتلاف نیروهای انسانی درجنگها بسیار وحشت داشت ومعتقد بود که این نیروهای مقتدر جنگی وسیادت ومهارت میتواند مخرج ومصرف بهتری در « جنك برضد طبیعت » پیدا کند . میگفت : « چرا نباید هرفرد ازافراد بشر اعم از فقیروغنی دوسال عمرخودرا وقف خدمت دولت کند. اما نه بقصد قتل مردم دیگر، بلکه برای غلبه برطاعون وسایر بیماریها وخشکانیدن باطلاقهاو آبیاری کردن بیابانهاوحفر کانالها ومهندسی فیزیکی واجتماعی بطریق تعاون عمومی که بانهایت رنج وزحمت و باطول مدت

بوجود میآید وجنك آنرا با کمال سرعت برمیاندازد ونابود میکند !»

ویلیام جیمز مرام سوسیالیسم را تأیید می کند ولی با آن جنبه سوسیالیسم که موجب تحقیر فرد وکاهش ارزش نبوغ وابتکار آدمی است موافقت ندارد. می گوید : « فرمول تن (۱) که کلیه تجلیات فرهنگی را به سه عامل نژاد ومحیط وزمان تنزل داده نارساست زیرا فردرا ازقلم انداخته است » و بعکس معتقد است که : « تنها فرد ارزش دارد. سایر چیزها وحتی فلسفه عموما وسائل‌میباشند . لذا ما ازطرفی محتاج هستیم بدولتی که آگاه باشد باینکه دولت امین‌وخدمتگذار منافع‌افراد مردان وزنان است وازطرف دیگربیك فلسفه ویك ایمان احتیاج داریم که جهان را یك میدان اقدام وتهور (۲) نشان دهد نه صحنه طراحی شده وبدینوسیله‌نیروهای افراد را تحریك بعمل‌نماید وبگوید دنیامکانی است که اگرچه‌شکست‌هائی بارمیاوردولی‌فتوحات وپیروزی هائی‌نیزدر آن وجود داردکه باید آنهارا بچنك آورد .»

(ج) درتحلیل کلی فلسفه جیمز

بعقیده مفسرین فلسفه میتوان فلسفه جیمز راجزئی ازجنك نوین بین علم ومذهب دانست ودرواقع مساعی وی درتعقیب مساعی کانت و برگسون و نظیر جهد ایشان است در اینکه دین را از مادیت نجات دهند .

درتحلیل فلسفه‌پراگماتیسم جیمز میتوان آنرا بعناصر زیر تجزیه نمود وفرضیه مزبور درحقیقت ترکیبی‌است ازعناصرزیر:

---

(۱) Hippolyte Adolphe Taine (۱۸۲۸ - ۱۸۹۳) فیلسوف و نویسند انتقادی ومعلم فرانسوی نویسنده چندین کتاب درفلسفه وتاریخ .

(۲) Adventure

(اول) فلسفه عقل عملی کانت (۱)

(دوم) فلسفه اعتلای اراده شوپنهاور (۲)

(سوم) فرضیه بقای اصلح داروین (۳) که آنرا جیمز شامل فکر اصلح و عقیده اصلح نیز نموده‌است.

(چهارم) فلسفه انتفاعیون (٤) که تمام خیرها و نیکی ها را در ترازوی فایده یا مفیدبودن می‌سنجد

(پنجم) سنت تجربی (٥) واستقراء (٦) فلسفه انگلیسی.

(ششم) عقاید و نظریات و هم اوضاع و احوال معمول درامریکا نیز در وضع فلسفه پراگماتیسم مؤثر افتاده . فلسفه جیمز کاملا واجد خواص امریکائی است وهمان روحیه خاص امریکائی رادارااست . شهوت شدید امریکائی نسبت به جنبش وحرکت وعمل وتحصیل فایده و نتیجه از خلال سطور وسبك تحریر وطرز فکروی هویداست.

جیمز هونکر (۷) موسیقی‌دان و نویسنده انتقادی امریکائی فلسفه جیمز را فلسفه کوته نظران (۸) خوانده و بعقیده مفسرین فلسفه تا درجه‌ای حق با اوست زیرا جیمز مانند یك بازرگانی که بخواهد بوسیله انواع تدابیر از قبیل آگهی واعلانات تجارتی خدارا مانند یك متاع بمصرف کنندگان جنس ومشتریانی بفروشد که صاحب روح وفکر مادی هستند.

Practical Reason (۱)

Exaltation of the will (۲)

Survival of the fittest (۳)

Utilitarianism (٤)

Empirical (٥)

Induction (٦)

۷) James Gibbons Huneker (۱۸٦۰–۱۹۲۱) نویسنده چند کتاب درموسیقی وانتقاد فلسفی

۸) **Philistines**

وی بدانطریق از خداوند سخن میراند که یك معامله گر برای طرف معامله‌خوداقساط طویل‌المدة قائل شده وسود سهام زیاد وعده میدهد. جیمز نیز بخوانندگان فلسفه خود وعده میدهدکه درپیروی ازعقیدهٔوی دچارخسارتی نخواهندشد وهمهٔ جهان‌آتی‌نیز بدانها تعلق خواهدداشت. همواره باید دانست‌که این طرزفکرنتیجهٔ عکس‌العمل دفاعی امریکای جوان بودبرضدمتافیزیك‌اروپائی‌وعلوم طبیعی (سیانس) اروپائی.

بعقیده مفسرین فلسفه‌این‌نوع آزمایش‌نوین حقیقت‌که جیمز آنرا آغاز نموده تازگی ندارد وقدیمی‌است منتها جیمز نامی تازه بدان‌داده وخود فیلسوف هم باکمال تواضع پراگماتیسم را نام جدیدی‌برای‌همان طرزفکرقدیم‌میداند. درهرحال‌درتحلیل‌فلسفه‌پراگماتیسم‌جیمزباید گفت اگرمقصودوی ازاین‌آزمایش نوین آن‌باشدکه بگوید حقیقت همان‌است که بوسیلهٔ تجربه وآزمایش مورد قبول وتحقق‌واقع شود بایدنظر اورا تأییدکرد ولی‌اگرمنظوروی آن‌باشدکه بگوید فایده شخصی محك پی‌بردن‌به‌حقیقت‌است‌صحیح‌نیست‌زیراهرفایده شخصی‌تنهامنفعت‌خصوصی وشخصی‌است‌وممکن‌است‌باحقیقت وفق‌دهد یاندهد وتنها فایده‌پایدار فایده عمومی است کـه حقیقت را بوجـود میآورد . تمسك بعضی از پراگماتیست ها باین دلیل‌که فلان عقیده چون دریك زمان مفید بوده لذا حقیقت داشته معتبرنیست وباید گفت‌که‌آن عقیده درآن زمان یك اشتباه مفید بوده‌است‌نه یك‌حقیقت.

بعقیدهٔ مفسرین مزبورجیمزخواسته‌است نسج ابهامی راکه فلسفه درمیان‌آن گرفتار آمده بود ازآن زایل‌نماید وطرز تفکرقدیم انگلیس را نسبت بفلسفه وایدئولوژی درقالبی جدید بریزد ودرواقع‌همان عمل

باکون (۱) را انجام دهد یعنی باردیگر توجه فلسفه را بطرف جهان اشیاء معطوف سازد وفلسفه را بسمتی سوق دهد که بعقیدهٔ وی از آن گریزی نیست . البته عقاید وی ازلحاظ جنبه مزبور و توجه وتأکید بروش تجربی وفلسفه واقعیت جدید (۲) ممکن است واجد اهمیت باشد ولی ازلحاظ درك حقیقت قابل توجه نیست وچه بسا که اطلاق عنوان روان شناس بر وی بهتر باشد تا اطلاق عنوان فیلسوف . جیمز خود میدانست که پاسخی وطریقهٔ حلی برای پرسش های کهن ومشکلات قدیم نیافته وصریحاً نیز اقرار می کند که وی تنها کاری که کرده آن است که قیاسی دیگر وایمانی دیگر را درمورد درك وملاحظهٔ مسائل جهان بشری پیشنهاد نموده است.

ازوقایع قابل توجه آنکه پس از مرك جیمز کاغذی روی میزوی دیده شد که آخرین نوشتهٔ او بود ودر آن مینویسد:

« نتیجه و پایانی درکار نیست . چه چیز به نتیجه رسیده که ما باستنادان به نتیجه برسیم ؟ من نمیتوانم طالع بینی کنم و نه میتوانم پند آزمائی نمایم . خداحافظ »

ودرحقیقت این گفته خیام راتکرار کرده است که « معلوم شد که هیچ معلوم نشد »

☆ ☆ ☆

---

(۱) Roger Bacon

(۲) رئالیسم نوین

(سوم) جان دیووی وعقاید وی

(۱۸۵۹ - ....)

شرح حال وآثار :

جان دیووی (۱) فیلسوف ، از اهل فرهنك ودر زمرهٔ مربیان امریکائی متولد سال ۱۸۵۹ درشهر برلینك تن درورمونت(۲) کشور های متحده امریکا. چندی استاد دانشگاه مینه زوتا (۳) (از۱۸۹٤ تا ۱۹۰٤) چندی‌استاد دانشگاه میشیگان (از۱۸۸۹ تا۱۸۹٤) ، استاد دانشگاه شیکاگو (از۱۸۹٤ تا ۱۹۰٤) ، استاد دانشگاه کلمبیانیویورك ورئیس دانشکـدهٔ فلسفه درآن دانشگاه (از ۱۹۰٤ ببعد) پرورش دهندهٔ فلسفهٔعملی‌ویلیام‌جیمزوشارل پیرس (پراگماتیسم) ونویسندهٔ کتب متعدد که ازآنجمله است :

کتاب « لیب نیتز » (٤)نشریه‌سال ۱۸۸۸

کتاب‌تربیتی معروف موسوم به « مدرسه وجامعه » (٥)نشریه سال۱۸۹۹

کتاب « چگونه فگر میکنیم » (٦) نشریه سال ۱۹۰۹

---

(۱) John Dewey

(۲) Burlington , Vermont

(۳) Minesota

(٤) Leibnitz

(٥) School ond Society

(٦) How we think

کتاب « دموکراسی وفرهنگ » (۱) نشریه سال ۱۹۱٦

کتاب « تجدید بنای فلسفه » (۲) نشریه‌سال ۱۹۲۰

کتاب « طبیعت انسان و رفتار انسان» (۳) نشریه‌سال ۱۹۲۲

کتاب « درجستجوی ایقان » (٤) نشریه سال ۱۹۲۹

کتاب « هنر بعنوان تجربه » (٥) نشریه سال ۱۹۳٤

کتاب « لیبرالیسم وعمل اجتماعی » (٦) نشریه سال ۱۹۳٥

کتاب « منطق : فلسفهٔ تحقیق » (۷) نشریه سال ۱۹۳۸

ژوزف‌راتنر (۸) مجموعهٔ بالنسبه‌کاملی از کلیهٔ عقاید فلسفی جان‌دیووی‌درهر رشته اعم ازسیاست واخلاق وفرهنك وغیره ازتمام آثار ومقالات وکتب مختلف‌دیووی جمع آوری کرده ودریك مجلد در۱۰۷۷ صفحه‌تحت عنوان « عقل در جهان نـوین ـیا ـ فلسفهٔ جان‌دیووی» (۹) درسال ۱۹۳۹ بچاپ رسانیده است .

---

(۱) Democracy and Education

(۲) Reconstruction in Philosophy

(۳) Human nature and Conduct

(٤) The Quest for certainty

(٥) Art as Experience

(٦) Liberalism and Social Action

(۷) Logic : the Theory of Inquiry

(۸) Joseph Ratner

(۹) Intelligence in the Modern World چاپ نیویورك ۱۹۳۹



جان دیووی

دربیان فلسفه جان دیوی

(الف) فرهنك (۱)

باید دانست که فلسفهٔ پراگماتیسم یك فلسفهٔ کاملا امریکائی نبود زیرا روحیه وعقاید اکثریت مردم امریکا راکه شامل ایالات جنوبی و ایالات مغرب نیـوانگلند (۲) باشد درنظر نگرفت.

این فلسفه یك فلسفهٔ اخلاقی بودکه ازطرفی نتایج عملی وواقعیات را مورد توجه قرارداد و ازطرف دیگر باسرعت امید از زمین بآسمان پروازنمود.این فلسفه عکس العملی رابرضد متافیزیك وبحث معرفت (۳) یعنی فلسفه تحقیق انتقادی نسبت بعلم انسان و حالت وحدود و ارزش علم آدمی آغاز می کند.

ابتدا انتظار میرفت که این فلسفه، فلسفه ای گردد مربوط بحل مشکلات طبیعت وجامعه ولی بصورت یك نوع فلسفهٔ اعتذار و دفاع (٤) درآمد که احترامی راکه قریحه نسبت بهرنوع عقاید محبوب انسان قائل بود تأیید کند.

موضوع قابل توجه این است که آیا کسی هست که یادگیرد وقبول کندکه مسائل غامض مربوط بآخـرت را یکسره بمـذهب بسپارد و مشکلات ظریف ودقیق بحث معرفت را به روانشناسی واگذارد آنگاه تمام قدرت خودرا برای روشن کردن مقاصد وهدفهای بشری وهم آهنك

---

(۱) Education

(۲) New England

(۳) Epistemology

(٤) Apologetic

ساختن وارتقاء زندگی انسان بکاربرد ؟

جان دیووی عمر خودرا برای حل چندمشکل فوق ویافتن پاسخ چند سئوال مزبور وقف نمود و سعی کرد فلسفه ای وضع کند که معرف روحیه تمام مردم امریکاباشد . وی بواسطه اینکه بیست سال اولیه عمر خودرا در ورمونت بسربرده وتعلیمات اولیه را درآنجا فراگرفته بود واجد یکنوع سادگی روستائی درگفتار گردید که بعدهاکه شهرت جهانی یافت بازهمان سادگی بیان را درکامات خویش حفظ کرد و شهرت به سادگی گفتار دارد .

جان دیووی بیست سال دوم عمرخودرا در ایالات وسطای غربی امریکا گذرانید وباافکار مردم آن حدود آشناشد درحالیکه مردم شرق امریکا ازطرز فکر مردم غرب آن کشور کاملا بیخبر بودند.

جان دیووی سپس به تحریر فلسفهٔ خود پرداخت و باوضوح و سادگی مخصوص بخود بتفسیر وتشریح **مذهب طبیعی** (۱) پرداخت که افکاروتخیلات سطحی وحتی اوهام معمول درمیان مردم ایالات مختلف امریکا برپایهٔ آن مذهب طبیعی قرارداشت .

اولین اثردیووی که جلب توجه جهانی نمود کتابی است که درباب تعلیم وتربیت نگاشت .

کتاب مزبوررا درهنگامی تحریر نمود که درمدرسهٔ تعلیم وتربیت شیکاگو بتحقیق وتدریس اشتغال داشت و بنیان تجربی فلسفهٔ خود را درآن سنوات بنانهاد . معهذا تا بامروز هنوز نسبت بمسائل فرهنگی و تحولاتی که درفن تعلیم وتربیت رخ داده‌است وهم‌نسبت بمسئلهٔ مدرسه

---

(۱) Naturalism

ومکتب فردا علاقه‌منداست .

مهم ترین اثرفرهنگی وتربیتی وی کتاب « **مدرسه وجامعه** » و دیگر کتاب « **دموکراسی وفرهنگ** » است . در کتاب اخیر الـذکر مظاهر مختلف فلسفهٔ خودرادریك نقطه‌تمرکز میدهد وآن عبارت‌است از ایجاد آزادی بهتر .کلیه معلمین مترقی امریکا به‌استادی وی در این رشته اقرار داشته وتقریباً هیچ یك ازمدارس امریکا از نفوذ عقاید وی بر کنار نمانده‌است. همچنین‌عقاید وی‌درتجدیدنظر دراوضاع غالب‌مدارس ومکاتب جهان مؤثر افتاده . وی‌مدت دوسال نیزدرکشورچین بسر برده ودرباب لزوم اصلاحات فرهنگی آن‌کشور نطق‌هائی برای معلمین ایراد کرده وهمچنین دستوروگزارشی‌جامع برحسب خواهش حکومت‌ترکیه برای تجدید تشکیلات مدارس ملی‌ترکیه تهیه‌نمود.

اسپنسر (۱) گفت که در برنامه فرهنگی باید بیشتر بکسب علم پرداخت وکمتر بادبیات .

دیووی به پیروی ازعقیده اسپنسر براین دستور نیز چیزی افزود که حتی **تحصیل علمی که تنها بوسیله تعلیم کتاب انجام گیرد بیهوده است و باید علم ازطریق عمل واقعی در مورد مشاغل مفیده بدماغ شاگردان‌وارد شود** . درواقع باتدریس فرضیه وتئوری بشاگردان مخالف است و عقیده داردکه تدریس علوم باید با تجربیات آنهم تجربیات مفیده که درزندگی ودررشته‌وپیشه وحرفهٔ‌آینده شاگرد مورد استعمال دارد توأم‌باشد .

دیووی چندان احترامی برای **فرهنك آزاد** (فرهنك لیبرال)

---

(۱) Spencer

قائل نیست . مقصود وی از اصطلاح فرهنك آزاد فرهنك وتعلیم وتربیتی است که هرفرد آزاد بنحو آزاد فرا گیرد درآنموقع مفهوم این اصطلاح درواقع آن بود که بنام « مرد آزاد » (۱) آدمی بیکاره درست کنند که وارد زندگی عمل نمیشود . بدیهی است که چنین فرهنك شایسته طبقات متفنن وبیکار وتن پرور است دریك جامعهٔ اشرافی (اریستوکراسی) نه درجامعه صنعتی ودموکراتیك .

دیووی گوید: « اکنون که ماهمه خواه‌ناخواه‌بزندگی‌صنعتی (۲) اروپائی وامریکائی دچار آمده‌ایم درسهائی را که‌باید فرا گیریم درسهائی است که‌باید بوسیلهٔ شغل وحرفه مادردماغ ماوارد شودنه‌بوسیلهٔ کتب .» میگوید : « **فرهنك‌دانشمندان وتعلیم‌وتربیت کتابی ومدرسی(۳) اشخاص را برای فضل فروشی تهیه میکند ومناسب کسانی است که میخواهند باشیوهٔ علم فروشی خود را درزمره بزرگان و علما و خردمندان جلوه دهند.** اما مهارت‌واستادی درمشاغل‌شایسته دموکراسی است . دریك جامعه صنعتی مدرسه باید بمنزلهٔ یك کارگاه کوچك (٤) ویك‌جامعهٔ کوچك‌باشد . چنین مدرسه باید بوسیلهٔ عمل و وآزمایش‌وکشف‌اشتباه‌درهنرهاوانضباط‌لازم،نظم‌اقتصادی‌واجتماعی‌راتعلیم دهد . بالاخره تعلیم وتربیت وفرهنك را نباید تنها وسیلهٔ ایجاد پختگی درشاگردان پنداشت ونبایداین فکربیهوده را بدماغ راه دادکه‌پس از رسیدن جوانان‌به سن رشد دیگر تعلیم وتربیت متوقف گردد بلکه باید

(۱) Freeman
(۲) Industrialization
(۳) Scholastic
(٤) Miniature

فرهنگ‌راوسیله پرورش دائمی دماغ وروشن ساختن استمراری راه زندگی دانست. مدارس بمفهومی تنها ابزارو آلات پرورش ذهن رابدست ما میدهند بقیه آن یعنی اصل مقصود که پرورش ذهن باشد منوط است بمساعی ما، درجذب ودرك وتفسير تجارب .

تعلیم و تربیت واقعی همیشه بعد از ترك آموزشگاه بـرای ما حاصل می‌شود و دلیلی ندارد کـه هیچگاه آنرا تادم مرك متوقف و موقوف داریم.»

این عقیدهٔ وی درحقیقت تاکید دستور « اطلبوا العلم من المهد الی اللحد » است که دیووی دراین باب اصرار زیاد میورزد ومعتقداست که درخلال دورهٔ عمر همه روزه بدون استثنا تادم مرگ باید دنباله تحصیل وتعلیم وتربیت نفس وروح خود راداشته باشیم .

(ب) فلسفه آلیت (۱)

از خصائص فکر وفلسفهٔ دیووی پیروی صریح اوست از فرضیهٔ تکامل . وی معتقداست که دماغ نیزعضوی است که مانند جسد درمبارزه برای حیات طریق تکامل پیموده ازمراحل ادنی بمراحل اعلا ارتقا یافته است . دیووی درهررشته ازمسائل فلسفی بحث خودرا از داروینیسم آغاز کرده گوید : (۲)

« دکارت گفت : هنگامیکه فرض کنیم اشیاء فیزیکی بتدریج بعالم وجودآمده اند درك طبیعت آنها بمراتب سهل تر میسر است تاوقتیکه تنها تصور کنیم که کلیه اشیاء فیزیکی بحالت تمام

---

(۱) Instrumentalism یعنی عقیده بلزوم سودمندی همه چیز

(۲) کتاب « تاثیر داروین درفلسفه» چاپ نیویورك بسال ۱۹۱۰ صفحه۸

ر درحد کمال دفعتاً بوجود آمده اند وبااین گفتـهٔ دنیای نوین از منطقی آگاه شد که آن منطق بعداً مدار ومحور بحث‌وتحقیق انسان در اشیاء گردیده وانسان توانست بوسیلهٔ منطق مزبور در اشیاء دخالت کند ودر آنها نظارت‌نماید واین همان منطقی است که اصل‌الانواع داروین آخرین کشف علمی آن است ...... هنگامیکه داروین درباب انواع مطالبی‌را گفت که گالیله ازلحاظ حرکت دائمی در باب زمین گفته بود وی‌با گفته خویش افکار تکوینی (۱) وافکار تجربی را بـرای همیشه ازبند آزاد ساخت و آنرا برای هرنوع پرسش و انتظار تفسیر و توضیح آماده ساخت .»

بعقیدهٔ دیووی‌اشیاء را نباید بوسیلهٔ اصل علیت (علت ومعلول) مافوق‌الطبیعه توضیح وتفسیرنمودبلکه باید بوسیلهٔ مکان آنها در محیط ایشان ووظیفه وعمل آنها درمحیط خود شناخت

دیووی‌دارای مسلك‌طبیعی‌است وصریحاً‌بدان‌اقرار کرده میگوید: « معنوی‌ساختن‌وعقلانی کردن عالم (۲)اقرار بعدم لیاقت‌برای کشف سیر اشیاء است‌که بالخاصه باما ارتباط دارند .» (۳)

وی نسبت به «تعلیم اراده» شوپنهاور و « شوق باطنی » (٤) برگسون نیز ابراز عدم اعتمادنموده میگوید « ممکن است این عوامل وجود داشته باشد ولی احتیاجی به پرستش آنها نیست زیـرا این نوع

---

(۱) Genetic

(۲) ایدالیزاسیون عالم Idealization

(۳) کتاب « تأثیر داروین در فلسفه » صفحه ۱۷

(٤) Elan

نیروهای جهانی بآن اندازه که انسان می‌پندارد مخرب نیست (۱) الوهیت دردرون ما نهفته است نه درقدرتهای خنثای جهانی ..... هوش وقوه مدرکه (۲) ازانزوا و گوشهٔ تنهائی خود که ازنقاط دوردست مماس بااشیاء قرار گرفته بود محرك غیرمتحرك وخیرمطلق تصور میشد. اکنون ازمقام خود هبوط کرده محلی درامور جاریه وحرکات انسان برگزیده است (۳) ما باید نسبت بعالم ناسوت اعتماد داشته باشیم .»

دیووی را باید بدیده یك فیلسوف اثباتی (٤) نظیر **باکون** و **هابس** و **اسپنسر** و **جان استوارات میل** نگریست که متافیزیك یا علم بماوراءالطبیعه را مردود دانسته آنرا انعکاس وتغییر شکل کلام و علم لاهوت (تئولوژی ٥) میشمارند . میگوید : « اشکال کار فلسفه همیشه این بود که مسائل آن بامسائل مذهبی آمیخته شده این خود موجب ابهام فلسفه گردیده است ...... هنگامی که من بخواندن فلسفه افلاطون می‌پردازم می‌بینم فلسفه اصولا برپایه سیاست و بمقصود سیاسی آغاز مطلب کرده ومسائل آن ابتدا متوجه تشکیل یك نظام اجتماعی عادلانه بودولی بزودی درعالم رؤیاهای جهان دیگرغرق شد وراه خود را گم کرد (٦) درفلسفهٔ آلمانی علاقه بمسائل مذهبی سیرنمو فلسفی را ناقص کرد .در فلسفهٔ انگلیسی علاقه اجتماعی بمسائل مافوق‌الطبیعه غلبه جست ومدت

---

(۱) کتاب « طبیعت ورفتار انسان » چاپ نیویورك ۱۹۲۲ صفحه ٧٤

(۲) Intelligence

(۳) کتاب تاثیر داروین درفلسفه » صفحه ٥٥

(٤) Positivist

(٥) Theology

(٦) کتاب مزبور صفحه ۲۱

دو قرن جنك شديد بين **مذهب معنوى** (١) كه انعكاس استد لال مذهبى واشرافيت ملوك الطوائفى واستبداد (٢) بود با **مذهب حسيون** (٣) يعنى انعكاس عقيده آزاديخواهى (ليبرال) دموكراسى مترقى ادامه يافت»

بعقيده ديووى « اين جنك هنوز خاتمه نيافته ولذا ازاين حيث ما هنوز ازقرون وسطى خارج نشده ايم. دورهٔ جديدتنها هنگامى آغازخواهد شدكه دركليهٔ رشته ها و مظاهر حيات ما نقطه نظر طبيعى (٤) مورد قبول واقع شود . معنى اين مطلب آن نيست كه روح رابه ماده تنزل دهيم بلكه تنها مقصود اين است كه فكر وزندگى را ازدريچهٔ چشم علم لاهوت نظرنكنيم وازنظر **زيست شناسى** (٥) بدان نگريم و آنـرا مانند يك عضو نظر كنيم كه تأثير محيط درآن هست ومورد فعل وانفعال واقع ميشود هم خود عمل ميكند وهم عكس العمل دارد ، هم بقالب ديگر بيرون ميايد وهم خود خالق قالب چيزهاى ديگر ميگردد ..... مانبايد حالات **آگاهى وجدان** (٦) را مورد مطالعه قرار دهيم بلكه بايد طرق پاسخ متقابل خودرا نسبت بتأثير محيط بشناسيم ...... دماغ دردرجه اول عضوى است براى انجام نوعى معين ازرفتار وسلوك آدمى نه براى

---

(١) ايدآليسم

(٢) Aut^h oritarian

(٣) Sensationalism

(٤) ناتوراليسم

(٥) Biology

(٦) Self - conciousness

شناختن جهان (۱) . . . . فکر آلتی است برای تجدید وفق دادن ما با موقعیت های جدید ومانند دست وپاخود بمنزلهٔ یك عضواست وخاصیت عضوی (۲) دارد . افکاروتصورات (۳) وسائلی هستند برای آزمایش ها بمنظور همان وفق دادن ما بااوضاع ولی منظور از وفق دادن بامحیط آن نیست که فکرصرف حالت انفعال داشته باشد . معنی موافق گشتن با محیط بنحو کامل حکم مرك را دارد ونکتهٔ اساسی درکلیه پاسخ های ما بحوادث وعکس العمل های ما دربرابر وقایع همانا میل ماست به کنترل محیط خود (٤) . مسئله مورد توجه فلسفه آن نیست که معلوم کند ما چگونه میتوانیم جهان خارجی را بشناسیم بلکه مسئلهٔ مهم فلسفه آن است که ما کشف کنیم وبیاموزیم که چگونه جهان خارجی خود راکنترل نموده آنرا ازنوبسازیم ونیز بدانیم که هدف ما دراین تجدید بناچیست . فلسفه عبارت ازتحلیل حس (٥) وتحلیل علم نیست (زیرا تحلیل علم و حس عبارت است از روانشناسی) بلکه عبارت است از ترکیب علم باآرزو ووفق دادن این دو بایکدیگر.»

دیووی گوید : « برای درك فکرما بایدآنرا درهرمورد وموقعیت مخصوص که ناشی ازآن گردیده است بنگریم وآن موقعیت را مورد

---

(۱) کتاب « عقل خلاقه » Creative Intelligence چاپ نیویورك ۱۹۱۷ صفحه ٣٦

(۲) Organic

(۳) ایده ها

(٤) اقتباس از درسهای کلاسی دیووی دردانشگاه تحت عنوان «اتیکس روانشناسی» بتاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۲٤

(٥) sénsation

مطالعه قرار دهیم . باید دانست که استدلال یاتعقل ابتدادرنتیجهٔ مواجهه ما بامشکلات آغاز میگردد .

بعد بفرضی میرسدکه بالمآل نتیجه استدلال میگـردد وبرای این نتیجه است که متوسل بمقدمات میشود بالاخره آن فرض رادرمعرض آزمایش مشاهده وامعان نظر یاتجربه قرارمیدهد ..... اولین صفت ممتازه فکر آن است که مواجه باحقایق یعنی تحقیق وموشکافی ودقت عمیق و امعان نظر گرددوعلم اسرار(۱) دراینجا راه ندارد.»

دیووی درباب تأثیر عظیم محیط اجتماعی بشری در تشکل فکر و قضاوت ما و اهمیت آن شرحی مبسوط گفته کـه بحث در آن از حدوداین مختصر خارج است وخواننده میتواند بکتب دیو وی مراجعه نماید .

(ج) درعلم وسیاست

آنچه‌راکه دیووی بعنوان بهترین ونیکوترین تمام چیزها ستوده واحترام میکند عبارت است ازرشد و نمو و انرا ملاك نسبی اخـلاق قرار میدهد (چون ملاك مطلق خیر درآئین دیووی وجود ندارد) ودر اینمورد چنین گوید : (۲)

«هدف غائی نفس کمال نیست بلکه هدف زندگی عبارت است ازسیر دائمی واستمراری بطرف کمال و پختگی و تصفیه و تهذیب نفس آدمی. آدم بد کسی است که صرف نظر از اینکه سابقاً چقدر خوب آدمی بوده اکنون شروع بانحطاط کند یعنی در طریق خیر و کمال رو بضعف

---

(۱) Mysticism

(۲) « تجدید بنای فلسفه» صفحات ۱۷۶و۱۷۷

وتنزل نهد و آدم خوب کسی است که صرف نظر ازاینکه اخلاقاً ارزشی نداشته بطرف بهبود واصلاح نفس خویشتن در حرکت باشد. این طرز فکر سبب میشود که شخص درقضاوت نفس خویش سخت‌گیر وشدید باشد ودرقضاوت دیگران ملایمت‌وانسانیت بکار برد » میگوید: «مقصود از خوب بودن انسان تنها آن نیست که آدمی مطیع و بی آزار باشد. نیکی و خوب بودن بدون لیاقت و قابلیت ناقص است و اگر ما ممتاز بهوش وعقل نباشیم کلیهٔ تقواهای جهان قادر به نجات ما نخواهندبود. جهل سعادت وبرکت نیست بلکه عبارت است از نادانی وبیهوشی و غلامی. تنها عقل و هوش میتواند ما را در تعیین سرنوشت خودمان شریك سازد. آزادی‌اراده متضمن رد توالی اصل علت و معلول نیست بلکه موجب روشن کردن رفتار ما بوسیلهٔ علم است. یکنفر پزشك یا مهندس تا آندرجه در افکار و اعمال خود آزاداست‌که میداند چه میکند وباچه مسائلی سر وکار دارد. شاید ما در توجه به نکتهٔ فوق بتوانیم کلید هرنوع آزادی‌را بیابیم. (۱) از هرچه گذشته ما باید به فکر اعتماد داشته باشیم نه به غریزه و باید توجه داشته باشیم که چگونه غریزه قادر خواهد بودمارا باچنین محیط مصنوعی که صنعت در اطراف ما بوجود آورده و حالت

---

(۱) «طبیعت انسان ورفتار انسان» صفحه ۳۰۳ — بعقیده عده از مفسرین فلسفه بیان فوق یکی ازمهمترین تعریفات وتوجیهات راجع‌به‌آرای است ومفهوم بیان فوق آن است که هرفرد درعمل بهمان درجه آزاداست که بحقیقتی درباب آن‌عمل پی برده‌باشدو بعبارت‌دیگر آزادی تنهاهنگامی مجازاست که‌مقرون بحق وحقیقت باشد

مصنوعیت آن روز افزون است وبا این معما های عجیب حاصله ازمسائلی که ما در دام آنها گرفتار آمده‌ایم وفق دهد ؟ »

« علوم طبیعی امروزه علوم روحی (۱) را خیلی عقب سر گذاشته. ما در مورد مکانیسم فیزیکی بقدر کفایت مهارت یافته ایم که انواع محصولات را بوجود آوریم ولی بعلم شرایطی که بوسیلهٔ آن بتوان فضائل وارزشهای ممکنه‌را مبدل به ارزشهای واقعی در زندگی نمود هنوزپی نبرده‌ایم وبدینطریق هنوز در اختیار عادت یا تصادف‌واتفاق ولذا در اختیار زور ونیرو قرارگرفته‌ایم ...... با ازدیاد عظیم کنترل ما نسبت بطبیعت و افزایش قابلیت ما برای استفاده از طبیعت درطریق فایدهٔ بشر واقناع انسان می‌بینیم که تحقق واقعی هدف ها و استفاده از ارزشها وعقاید بطریقی پیش میرود که قابل اطمینان نیست. گاهی چنان مینماید که ما در تضادی گرفتار آمده‌ایم و هرچه بر وسائل میفزائیم ازفوایدآن کمتر استفاده میکنیم. جای تعجب نیست که کارلیل (۲) یا روسکین (۳) کلیه تمدن صنعتی ماراتحریم میکنندوتولستوی (٤) مارا برجعت به بیابان‌وغارترغیب مینماید . اما تنهاراه‌درك موقعیت وملاحظه

---

(۱) Psychical

(۲) Carlyle

(۳) John Ruskin (۱۸۱۹ ـ ۱۹۰۰) نویسنده انتقادی و سوسیولوژیست انگلیسی .

(٤) Count Leo Nikolaevich Tolstoi نویسنده شهیر و فیلسوف اجتماعی واخلاقی روسیه نویسنده چندین اثر بزرك از جمله «رستاخیز» ودیگر کتاب «جنك وصلح»

کل موقعیت آن است که همواره این نکته را بذهن بسپاریم که مسئله مهم عبارت است از نمو علم و مورد استعمال آن در زندگی ...... » (۱)

دمکراسی :

دیووی برخلاف غالب فلاسفه با وجود علم بنقایص و معایب دموکراسی آنرا پذیرفته وقبول دارد . میگوید :

« هدف نظم سیاسی آن است که فرد را کمك کند تا خود را کاملا پرورش و نمو دهد و نیل بدین مقصود تنها درصورتی میسر است که هریك از افراد درحدود ظرفیت و قابلیت خود بتواند در تعیین خط مشی و سرنوشت جماعت سهیم گردد. طبقات ثابت و پایدار مستلزم وجود انواع ثابت و پایدار است و هنگامیکه فرضیهٔ تحول انواع بوجود آمد تنوع طبقات نیز بوجود آمد. (۲) اریستوکراسی و نیز حکومت شخص واحد بیش ازدموکراسی کارگر و مؤثر اند اما برای جامعه خطرناك تر ازدموکراسی هستند . »

دولت :

دیووی نسبت به دولت ابراز عدم اعتماد میکند و معتقد بیك نوع نظام مشترك و طرفدار مسلك کثرت است(۳). مقصود وی از نظام مشترك وجود جامعه ایست که کارهای آن بحداکثر ممکنه ازطرف مجامع و انجمن های داوطلبی انجام گردد و همهٔ امور اجتماع بدست یك دولت واحد سپرده نشود . بعقیده وی تعدد اراء و عقاید و کثرت شمارهٔ تشکیلات و احزاب و اتحادیه ها (۴) وسایر انجمن ها موجب آشتی وسازش بین تضاد فردیت (۵) با حکومت دسته جمعی و عمل دسته جمعی (٦) است ومیتوان بدین -

---

(۱) روانشناسی وعلوم اجتماعی درکتاب « تأثیر داروین درفلسفه » صفحه ۷۱

(۲) « تجدید بنای فلسفه » صفحه ۷۵

(۳) Pluralistic

(٤) Corporations و Trade Unions یا اتحادیه های بازرگانی و کارگران .

(٥) Individualism

(٦) Collectivism

وسیله حد وسطی بین این سرحد افراط وتفریط یافت ودراین باره چنین مینویسد : (۱)

« چون این مؤسسات وتشکیلات مختلف ازلحاظ اهمیت نمو کنند، دولت بتدریج و بیش ازپیش مبدل میشود بیك مؤسسه که وظیفه آن ایجاد ترتیب وانتظام و وفق دادن مؤسسات مزبوراست بایکدیگر ونیز دولت حدود اعمال مؤسسات مزبور را تعریف نموده واز مشاجرات بین ایشان جلوگیری واختلافاتشان راحل میکند ..... بعلاوه انجمن های داوطلبی بامرزهای سیاسی منطبق هستند. مجامع علمی مانندریاضی یاشیمی یاعلم هیئت و همچنین شرکتهای بازرگانی و تشکیلات کارگری وکلیساها عموماً به ماوراء ملیت (ترانس ناسیونال ۲) تعلق دارند زیرا منافعی راکه معرف آن میباشند بهمه جهان وسیع تعلق دارد . بدین سبب است که مسلك انترناسیونالیسم (۳) رانباید تنهایك الهام شمرد بلکه نص حقیقت است. انترناسیونالیسم یك ایدال احساساتی نیست بلکه یك نیـروی واقعی و صاحب وجود است . معهذا این منافع وعلایق بین المللی را آئین عادت وسنت انحصاری حق حاکمیت (٤) ملی قطع کرده ودندانهٔ چرخهای آنرا ازجاهای شایسته خود خارج نموده و آلت معطله ساخته است و رواج همین آئین سنت یامقررات کتابی (٥) است که قوی ترین سد را در

---

(۱) « تجدید بنای فلسفه » صفحات ۲۰۳ و۲۰۵

(۲) Trans- national

(۳) یعنی زندگی کردن همه دنیا در تحت حکومت واحد — این اصطلاح در برابر **ناسیونالیسم** قرارگرفته که بمعنی وجود ملت ها و حکومتهای مستقل درامور خویش و واجد حق حاکمیت است .

(٤) Sovereignty

(٥) دوکترین ها Doctrines دوگماها Dogmas

برابر تشکیل مؤثر یك دماغ وفکر بین المللی ایجاد نموده واین دماغ بین المللی است که بانیروهای محرکه امروز مانند کار و بازرگانی وعلم وهنر ومذهب وفق میدهد .»

تجدید بنای سیاسی:

بعقیدهٔ دیووی تجدید بنای سیاسی درجهان تنها هنگامی میسر است که طرز فکر متکی به تجربه وروشهای تجربی راکه در قسمت علوم طبیعی چنان نیك به حل آنها موفق شده‌اند درمورد مسائل اجتماعی نیز بکاربریم .

گوید: «ما هنوز درمرحله متافیزیکی فلسفهٔ سیاسی قرار گرفته‌ایم . ما مجردات را مانند کلوخه‌هائی بسرومغزیکدیگر پرتاب میکنیم وچون مبارزه بپایان رسید معلوم میشود که هیچ‌یك پیروزی ومنفعتی حاصل نکرده‌ایم . مانمیتوانیم بیماری‌های اجتماعی خودرا باافکار وتصورات عمده فروشی وتعمیم های شفاف و درخشنده وکلیاتی مانند اصالت فرد (۱) یانظم یادموکراسی یاحکومت سلطنتی (۲) یاحکومت اشرافی (۳) واز این قبیل امتعه وادویه دوا کنیم. ما بایدهر مسئلهٔ جداگانه‌را بافرضیهٔ مخصوص بدان تحت نظر گیریم نه بافرضیهٔ جهانی . فرضیه ها بمنزله شاخك های حساس یاموهای حساس میباشند وزندگی مثمر ومترقی بایدمتکی به آزمایش واشتباه باشد .»

دیووی مینویسد : (٤)

---

(۱) Individualism

(۲) مانرشی

(۳) اریستوکراسی

(٤) مقاله مندرجه درمجله جمهوری نوین New Republic بقلم جان دیووی بتاریخ ۳ فوریه ۱۹۱۷

« طرز فکر تجربی ...... تحلیل جزئیات را جانشین اظهارات کلی ودعاوی براساس عمده فروشی قرار میدهد و تحقیقات خاصه رابجای عقاید متکی به حالت مزاجی میگذارد وحقایق کوچك راجانشین افکاری مینماید که بزرگی آنها باندازهٔ بزرگی ابهام آنهاست . قابل توجه آنکه مشاهده میکنیم که نکتهٔ مزبور دراخلاقیات ودرسیاست ومسائل فرهنگی و آنچه که دردرون حوزهٔ علوم اجتماعی قراردارد رعایت نشده و بهمین جهت است که می بینیم فکر درمسائل مزبور هنوز باترکیب اضداد(۱) پیش میرود و همواره با تضاد های فلسفی همراه است مانند: نظم در برابر آزادی ، فردیت در مقابل سوسیالیسم ، فرهنك وتربیت (کولتور) در برابر مفیدیت یا اصالت انتفاع (۲) سلب اختیار آنی در برابر انضباط ، واقعیت درمقابل سنت. درحوزهٔ علوم طبیعی نیز زمانی نظریات کلی مشابه نظریاتی که اکنون در حوزهٔ علوم اجتماعی حکمفرماست معمول بوده رمیدانیم که بااین روش همیشه یکی ازدوطرف مدعی است که باید حاکم برصحنه باشدوتنها یکی ازدوحریف حق حاکمیت دارد . ولی باپیشرفت روش تجربی این سبك ازمیان رفته وهرموضوع مهمی تنها وجزء بجزء تحت حملهٔ تدقیق وتحلیل قرارمیگیرد وبدینطریق نقاط تاریك مطلب روشن میشود . من درمیان افکار دوره ماقبل تجربه هیچگاه موضوعی را ندیده ام که نتیجهٔ غائی آنرا بتوان گفت متضمن پیروزی یك طرف یامغلوبیت طرف دیگراست . کلیه آن افکار وعقاید بدین سبب که باموقعیت های مکشوفه غیرمربوط بوده ازمیان رفته اند وچون بایکدیگر

---

(۱) انتی تزها

(۲) Utilitarian

نیز مربوط نبوده‌اندبتدریج بی‌معنی گشته وعلاقهٔ مردم‌نسبت بدانها سلب شده‌است .»

(د) فلسفه و وظیفهٔ آن :

بعقیدهٔ جان دیووی « باید وظیفهٔ فلسفه متوجه این منطقه گردد که علم انسان را در مورد تضادهای اجتماعی (۱) بموقع عمل گذارد .

فلسفهٔ امروز مانند دوشیزه‌ای جبون و بی‌جرئت که درکنج خانه فتاده و بی‌شوهرمانده‌است بمسائل وافکار عهد عتیق‌چسبیده وحل‌مستقیم مشکلات‌زمان‌معاصر به‌ادبیات‌وپلتیك‌واگذار گردیده(۲) . ویافلسفهٔ‌امروز پیشاپیش علوم به‌پرواز آمده وباآن هم‌آهنگی‌وهمراهی نکرده وازآن جداشده . لذا مسائل‌مهمهٔ عالم‌بشری ناچار یکی ازپی دیگری ازفلسفه فرار کرده به جهان تولیدی پیوسته‌اندتاکاربجائی رسیده‌که فلسفه مانند یك مادرمتروك که مسائل‌حیاتی ازمنطقه وی رخت بربسته‌وگنجینه های وی‌را خالی گذاشته باشدکاملا مهجور وتنها افتاده وسرد وخاموش مانده است . فلسفه باحالت جبن خودرا ازآنچه که حقیقتاً بدان ارتباط دارد یعنی انسانیات وحیات آدمی درجهان‌کناره گرفته و در زاویهٔ بی‌دوامی موسوم‌به بحث معرفت (۳) که‌درحال‌انهدام‌است گوشه گرفته‌ودرهرلحظه درخطر آن است که درمعرض تحریم‌قوانین‌واقع شود زیرا قوانین زمان مسلماً زندگی در زیر بناهای سست و ساختمانهای متزلزل را ممنوع میدارد .

---

(۱) Antagonisms

(۲) کتاب « عقل خلاقه » صفحه ٤

(۳) Epistomology یافلسفه تحقیق انتقادی نسبت بعلم انسان که درفارسی‌آنرا **بحث معرفت** توان خواند

اما این مسائل کهن معانی خودرا درنظرما ازکف داده‌اند. بحل آنها نمی پردازیم واز آنها میگذریم (۱) این مسائل درحرارت اصطکاك اجتماعی وتحولات حیاتی تبخیر میشوند. فلسفه نیز باید مثل سایر مسائل خودرا دنیوی ومناسب زمان نماید. باید درروی کرهٔ زمین توقف کندو درمحل سکونت آدمیزاد سکنا گیرد ودوام سکونت و موقعیت خود را بوسیله اضائهٔ حیات وروشن‌نمودن نقاط تاریك زندگی ما حفظ وتأمین نمـاید.»

دیووی درکتاب «عقل خلاقه» مینویسد: (۲)

«آنچه راکه اشخاص صاحب فکر جدی که پیشه وحرفهٔ ایشان فلسفه‌نیست مایل‌اند بداننداین‌است که نهضت های جدیدصنعتی وسیاسی وعلمی طالب چه نوع اصلاحاتی درارث‌قریحه‌ای ماامیباشند وچه‌چیزهائی را مایلند دراین زمینه‌تحریم‌نموده وممنوع سازند...... وظیفهٔ فلسفهٔ آینده آن است که افکار مردم را نسبت بمشاجرات اخلاقی و اجتماعی زمان خودشان روشن سازد. هدف فلسفه باید آن‌باشدکه تاآنجا که از لحاظ انسان دوستی میسراست خدمتگذاری‌شود برای قطع وفصل این مشاجرات..... **فلسفه عبارت است از یك فرضیهٔ دوراندیش که هدف آن تنظیم و ترتیب و وفق دادن عوامل متخاصم زندگی بشری بایکدیگر است**. بدیهی است فلسفه‌ای‌که تعریف آن مطابق باتعریف فوق باشد و بطریق بـالا درك و استنباط شود شاید بتواند بالاخـره روزی همان‌فلاسفه ای‌رابوجودآورد که طبق عقیدهٔ افلاطون مستوجب سلطنت باشند.»

---

(۱) کتاب «تاثیرداروین درفلسفه» صفحه ۹۱

(۲) «عقل خلاقه» صفحه ۵ «تجدید بنای فلسفه» صفحه ۲۶- «نفوذ داروین در فلسفه» صفحه ۴۵

دیووی درباب ناسیونالیسم وانترناسیونالیسم و کشمکش طبقاتی ومسئلهٔ طغیان وشدت عمل و موضوع امنیت ملل و حقوق بین المللی و اقتصادیات نیز بحث هائی دررسالهٔ « اخلاق وحوادث » (۱) دارد که ذکر آن دراینجا موجب تطویل کلام میشود .

این سلسلهٔ مقالات ابتدا درمجلات مختلف بچاپ رسیده وبعداً دو کتاب فلسفه جان دیووی جمع آوری و چاپ شده است (۲) برای کسب اطلاع بیشتر در باره عقاید سیاسی جان دیووی بکتاب مزبور مراجعه شود.

☆ ☆ ☆

(۱) Charactets and Events صفحات ۷۹۸ تا ۸۱۴ و۷۸۲-۷۸۹ و ۶۳۴ - ۶۴۱ و ۶۲۲ - ۶۲۶

(۲) رجوع شودبه‌فلسفهٔ جان دیووی گردآورده Joseph Ratner صفحات ۴۳۵- ۶۰۴ و۴۱۶ - ۴۳۳

(چهارم) هارولدلاسول وعقاید سیاسی وی
(۱۹۰۲ . . . . .)

شرح حال وآثار:

پروفسور هارولدلاسول (۱) استاد علـوم سیاسی دانشگـاه شیکاگومتولد۱۹۰۲درشهردونلسون، ایلی‌نوا، امریکا (۲)وازطرفداران مکتب‌شیکاگو(۳)، تحقیقات‌خودرادرفلسفهٔ سیاسی‌براساس‌دوچیزبنانهاده یکی شرح‌حال اشخاص (٤) ودیگری تبلیغات (٥) بدینمعنی‌که از دو طریق مزبور وارد تحقیق درعلوم‌سیاسی و فلسفهٔ سیاسی‌گردید.

اول از طریق تحقیق درشرح زندگانی اشخاصی که درامریکا مصدر کارهای مهم بوده و در ظاهر یا در معنی حکـومت را در دست داشته اند.

دوم ازطریق تحقیق‌درکیفیت‌تبلیغات ودرك اینکه تبلیغ چه‌نقش مهمی را درتشکیل افکار وعقاید وروش حکومتها واداره امور هرجامعه بازی میکنند.

لاسول‌تحصیلات خودرا دردانشگاه شیکاگودرسال ۱۹۲۲ بپایان رسانیده وبدرجهٔ دکتری نائل‌آمده دردانشگاه‌های لندن وژنووپاریس

---

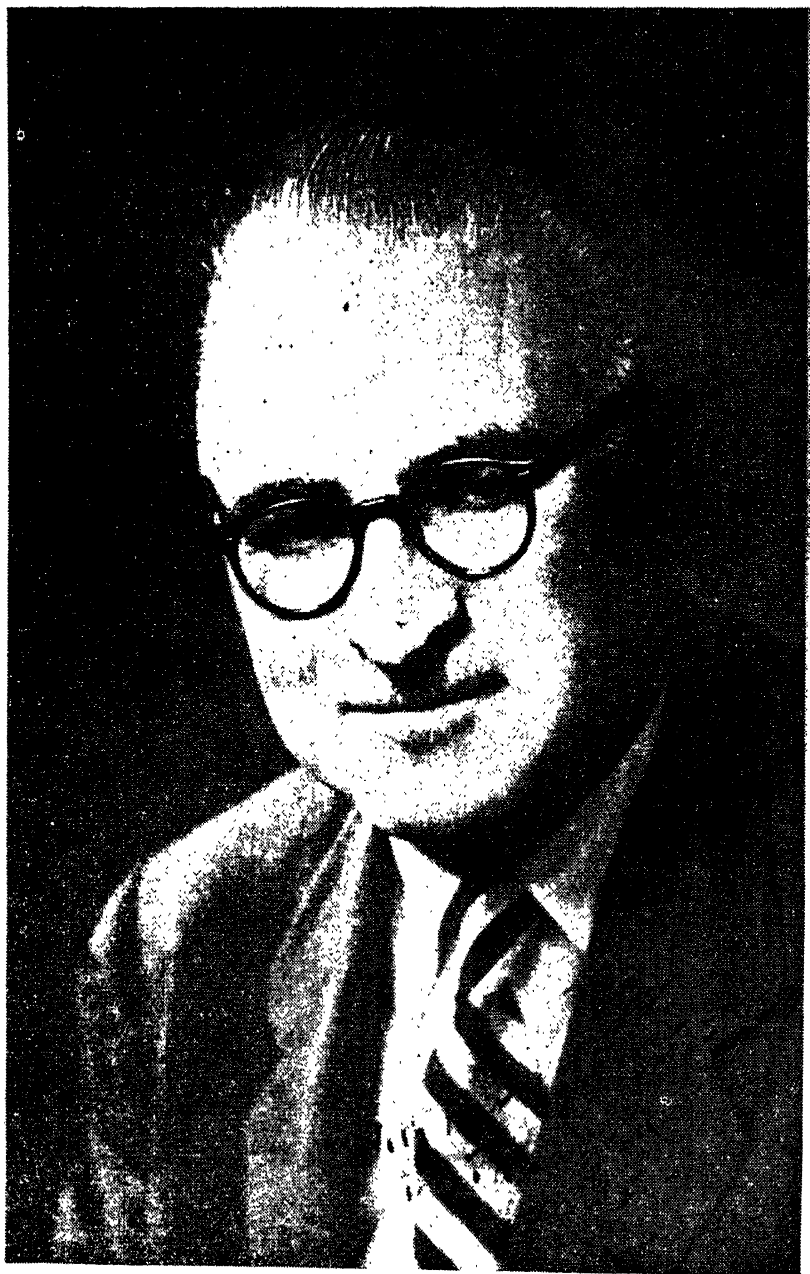
(۱) Harold Dwight Lasswell

(۲) Donnellson, Illinois

(۳) فلسفه سیاسی منسوب به اساتید علوم سیاسی دانشگاه شیکاگوکه دراین مبحث بدان اشاره خواهدشد و به مکتب شیکاگو معروف است

(٤) بیوگرافی

(٥) پروپاگاند



هارولدلاسول

وبرلن نیز درسالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵ بعنوان دانشجو بتکمیل تحصیلات ومطالعه اشتغال داشته چندی نیز درمدرسهٔ پزشکی روانشناسی واشنگتن تدریس میکرد .

چندی رئیس اداره تحقیقات درروابط جنگی کتابخانه بزرك کنگره در واشنگتن بودوازطرف چندین دانشگاه مختلف شهرهای امریکا نیز بنحو موقت برای تدریس دعوت گردید .

از سال ۱۹٤٦ تاکنون استاد حقوق و علوم سیاسی در دانشگاه ییل(۱)درنیوهیون - درایالت کانك تیکت امریکاست. مذهب وی پروتستان وتاکنون ازدواج نکرده است .

لاسول نویسنده چندین کتاب است بشرح زیر:

- «نظریات کارگران ومسائل مربوط بکارگر» (۲) نشریهٔ سال ۱۹۲٤

- « فن تبلیغات درجنك جهانی » (۳) نشریهٔ سال ۱۹۲۷

- « علم بیماریهای دماغی وسیاست » (٤) نشریهٔ ۱۹۳۰

- « سیاست جهانی وفقدان امنیت شخصی » (٥) نشریهٔ سال ۱۹۳٥

- « تبلیغات وفعالیت های مترقی » (٦) نشریهٔ سال ۱۹۳٥

---

(۱) Yale University , New Haven , Connecticut

(۲) Labor Attitudes and Problems این کتاب را باتفاق W . E . Atkins نگاشته

(۳) Propaganda Technique in the World War

(٤) Psychopathology and Politics

(٥) World Politics and Personal Insecurity

(٦) Propaganda and Promotional Activities

این کتاب را باتفاق B . L . Smith , R D . casey نگاشته

- « سیاست : که میبرد ؟ چه میبرد ؟ چه وقت میبرد ؟ و چگونه میبرد ؟ » (١) نشریهٔ سال ١٩٣٦
- « کتابخانه‌های ملی و کمك بدانشجویان خارجی » (٢) نشریهٔ سال ١٩٣٦
- « تبلیغات انقلابی جهانی » (٣) نشریهٔ سال ١٩٣٩
- « دموکراسی از طریق اراء عامه » (٤) نشریهٔ سال ١٩٤١
- « تبلیغات ، وسائل ارتباط و افکار عمومی » (٥) نشریهٔ سال ١٩٤٦
- « سیاست درمواجههٔ با اقتصاد » (٦) نشریهٔ سال ١٩٤٦
- « درتحلیل سلوك سیاسی » (٧) نشریهٔ سال ١٩٤٨
- « قدرت وشخصیت » (٨) نشریهٔ سال ١٩٤٨
- « زبان سیاست » (٩) نشریهٔ سال ١٩٤٩

---

(١) Politics : Who gets What , When , How ?

(٢) National Libraries and Foreign Scholarship.این کتاب را باتفاق D . Waples نگاشته

(٣) World Revolutionary Propaganda این کتاب را باتفاق D .Blumentock نگاشته

(٤) Democracy Through Public Opinion

(٥) Propaganda , Communication and Public Opinion

این کتاب را باتفاق Casey و Smith نوشته

(٦) Politics Faces Economics

(٧) The Analysis of Political Behaviour

(٨) Power and Personality

(٩) Language of Politics این کتاب را باتفاق N . Lietes نگاشته .

- « قدرت و اجتماع - بنیان تحقیق سیاسی » (۱) نشریهٔ سال ۱۹۵۰

- « امنیت ملی و آزادی فردی » (۲) نشریهٔ سال ۱۹۵۰

- « انقلاب جهانی درزمان ما » (۳) نشریهٔ ۱۹۵۱

لاسول درتحریر مقالات چند مجله ازجمله مجلهٔ «افکارعمومی» (٤) و مجلهٔ « روابط انسانی » (٥) و « سیاست جهان » (٦) نیز شرکت دارد.

درمیان کتب لاسول ازهمه‌معروف تریکی کتاب « سیاست‌جهانی و فقدان امنیت شخصی» است ودیگر کتاب موسوم به « سیاست : ــ که میبرد ؟ چه میبرد ؟ چه‌وقت میبرد وچگونه میبرد ؟ » که از سایر کتب وی مهم تر وشامل اصول عقاید سیاسی وی میباشد وچنانچه از نام کتاب پیداست دراین کتاب میخواهد معلوم کند که دراین مبارزهٔ شدید زندگی بشری‌ودراین دستگاه های عریض وطویل اجتماعی‌ومسئله‌دولت وملت وروابط‌بین المللی وکلیهٔ صحنه‌ها ومنطقه‌های امورسیاسی‌بالاخره برنده‌کیست ؟ نفع باکدام شخص‌یاجمعیت است‌وکیفیت بردبرنده‌چگونه ودرچه زمان است واختلاف برسرچیست ؟

وی دردوکتاب مزبور روابط بین‌طبقات مردم‌وروابط بین مردم و

---

(۱) Power and Society این کتاب را باتفاق A . Kaplan نوشته .

(۲) National Security and Individual Freedom

(۳) World Revolution of Our Time

(٤) Public Opinion Quarterly

(٥) Human Relations

(٦) World Politics

هیئت حاکمه وروابط بین المللی وبالاخره کلیه روابط سیاسی را بطریقی ساده وجالب توجه مورد بحث قرار داده وبیشتر درکلیات بحث میکند بدون آنکه چندان بجزئیات مرامها وعقاید مختلف پردازد .

خلاصه تحلیل وی آن است که درتحت هر نام وعنوان که بوده باشد اعم از عناوین مذهبی مانند کاتولیك یا پروتستان یا ارتودوکس یا عناوین مرامی و سیاسی مانند کمونیسم یافاشیسم یادموکراسی، یك عدهٔ معدود هوشمند وزیرك و طرار از افراد بشری همیشه بردوش اکثریت سواربوده آنها برنده هستند . ومتاعی را که میبرند عبارت است از احترام وشوکت ومال وجاه و جلال ونام وشهرت وآسایش و امنیت و سلامتی وبهداشت وهرچیز دیگرکه انسان درزندگی خود طالب آن و یا محتاج بدان باشد از آن این طبقه زیرك است . بقیه مطالب اعم از شعار وپرچم وسرود ومرام ومسلك وتشکیلات وحزب وقانون و مقررات ومقدسات ملی ونژادی عموماً اسباب وابزار پیشرفت ووسائل برای انجام همین مقصود میباشند که یکدستهٔ زیرك وطرار بردوش اکثریت و توده ها سوار باشند و تمام سعادات و مسرات زندگی از آن ایشان باشد.

تحلیل لاسول ازسیاست جالب توجه است . وی از طریقی دیگر غیر ازطرق سایر فلاسفه ومفسرین فن سیاست وازراهی ساده وقابل فهم ونزدیك بعمل باتوجه بواقعیات واردتحلیل مسائل سیاسی واجتماعی شده ودرکتب خوداصطلاحاتی خاص وضع نموده وبکارمیبرد که بطورخلاصه بعضی ازاین اصطلاحات وهم مختصری ازعقاید سیاسی وی را دراین مبحث ذکر خواهیم کرد .

دراصول عقاید سیاسی لاسول

(الف) هرم اجتماع وسیاست

لاسول جامعه را به هرمی تشبیه میکند که طبقهٔ حاکمه و ممتازه (الیت ۱) درراس آن قرارگرفته وطبقات دیگردرطبقات زیرین هرم جای دارند ودرزمان مفروض معدودی از افراد جامعه یعنی طبقهٔ حاکمه‌ازمزایاو نعمات موجوده برخوردارند تشبیه‌طبقات‌جامعه‌به‌یك‌هرم که تسلط وتفوق طبقات بالای هرم‌را بطبقات زیرین‌میرساندالبته ابتکار لاسول نیست وغالب فلاسفه سیاسی غربی معاصراین اصطلاح رابکاربرده وبعضی تصویری از آن نیزدرکتاب‌خود ترسیم کرده‌اند

سیاست : لاسول در کتاب «بیماریهای دماغی وسیاست» سیاست‌را چنین تعریف میکند : (۲)

سیاست عبارت است‌ازمیدان مشاجره . . . . سیاست جریانی‌است که بوسیله آن پرده از مبانی خلاف منطق (۳) جامعهٔ معلوم برداشته شده وحقایق راآشکارمیسازد ..... سیاست مرحلهٔ عبور ودوره انتقال‌از یك اجماع بلامعارض است بحالت دیگر. بامعارضه آغاز میشود ومنتهی بظهور راه حلی میگردد . ولی این راه حل هیچگاه بهترین راه حل عقلانی (٤) نیست بلکه‌ازلحاظ احساسات‌وهیجان احساسات (٥) رضایت بخش است .

---

(۱) طبقهٔ حاکمه و ممتازهٔ جامعه را در تمام کتب خود élite یا طبقهٔ زبده میخواند .

(۲) کتاب سیاست صفحه ۳ فصل ۱

(۳) Irrational

(٤) Rational

(٥) Emotion

جنبه های عقلانی ومنطقی (۱) سیاست فرع سیر وجریان اجتماع روی احساسات وعواطف است »

لاسول درکتاب سیاست مینویسد: « مسئله‌ای که‌اصولا ودردرجهٔ اول مورد توجه هرمرد برا زنده بایـد باشد این است کـه معلوم کند در این میانه :

« کـ میبرد ؟ـ چه میبرد ؟ـ چه زمان میبرد ؟ـ وچگونه میبرد ؟»

واین‌همان‌مطلب‌است که‌دبیر کل کومسومول (۲) درسال ۱۹۳۶ بطریق زیرادا کرده و گفت:

« ما جوانان اتحاد جماهیر شوروی بهدایت‌استالین بزرك پیمودن راهی فوق‌العاده دشوار وانجام مهم‌ترین وظیفهٔ تاریخی را درپیش داریم وآن این است که معلوم واعلام کنیم که دراین جهان که باید که را از میان بردارد»

لاسول گوید « دراین مسئلهٔ شعارها و رمزها (۳) در درجهٔ اول اهمیت قرار دارند . این شعارها یك دستگاه سیاسی را ایجاد میکند و علت وجود پیدا کردن آن سیاست همانا امنیت چند نفر است کـه درفن تبلیغات مهارت دارند وامنیت وامتیازوتفوق میطلبند.البته محیط وتوارث هم درحصول آن مؤثراست.»

---

(۱) دیالکتیکی

(۲) Comsomol یا Komsomol نام تشکیلات جوانان کمونیست اتحاد جماهیر شوروی از سن شانزده به بالاکه پیشوایان حزبی آینده در میان ایشان پرورش می یابنـد .

(۳) Symbols سمبل ها

(ب) در بیان فن طبقه حاکمه (۱)

لحن بیانات لاسول آمیخته به نوعی روح مزاح طعن آمیز است.
لاسول چهار سئوالی راکه نام و عنوان کتاب خود گذاشته بطریق ذیل تشریح میکند:

وی ابتدا مردم را بدوطبقه متمایز تقسیم نموده طبقه اول را طبقه زبده وممتاز (الیت) وطبقه دوم را طبقه توده (۲) مینامد.
درفصول اول ودوم کتاب به بحث درطبقهٔ زبده وطبقهٔ توده پرداخته وتوضیح میدهد که چگونه وباچه وسائل و تدابیری طبقهٔ زبده بقدرت میرسد و بعد به پاسخ چهار پرسش عنوان کتاب پرداخته هریك را بشرح زیر جواب میدهد:

(۱) درپاسخ اینکه بردبا کیست؟

لاسول میگوید: «برد باطبقه زبده است» وطبقه زبده را عبارت میداند ازهمان افراد معدود وهوشیاروزیرك ومتنفذ جامعه که ولوآنکه درلباس توده وجزء توده هم باشند و مصدرکار دولتی هم نباشند باز جزء طبقهٔ حاکمه اندواز کسانی هستند که درپشت پرده، هیئت حاکمه رااداره میکنند ویاآنکه باایشان شریك اند.

درتعریف متنفدین گوید: «متنفدین آنها هستند که از آنچه که دراین سفره گشاده نعمت موجود است بیشتر برده وتصاحب میکنند»

لاسول طبقه زبده را بدودسته یادوطبقه تقسیم میکند:

(اول) ناظمین مردم که بعقیده وی متخصصین در شعار ها (۳)

---

(۱) آنرا تکنیك Technique طبقه حاکمه اصطلاح میکنند

(۲) Mass

(۳) symbols

هستند (یعنی دربکاربردن علائم ورمزها وشعارها و مبالغه آمیز جلوه دادن آنهاودرتحریك احساسات مردم بوسیلهٔ علائم تخصص دارند) واینـدسته باتوده سروکار دارند. اینها صاحبان هوش و فراست در طغیان و شـدت عمل (۱) وتشکیلات (۲) وچانه زدن (۳) وطرزعمل باشعار ها هستند .

(دوم) ناظمین وسائل که بااشیاء ومادیات سروکاردارند مانند مهندسین وشیمیست‌ها و گوید « باآنکه نقش‌این‌دسته هم درامرحکومت خالی ازاهمیت نیست معهذا احترام این‌دسته بقدراحترام‌دسته‌اول‌نیست‌و معمولا بدرجات عالیه ومقامات‌بلندحکومتی‌ارتقانمی‌یابند (٤) (مگرآنکه بلباس دستهٔ اول‌درایند) .

لاسول دلیل آنرا ذکر نمی کند که‌چرا این دسته نسبت‌بدستهٔ اول عقب مانده وازحیث شأن اجتماعی بمقام ایشان نرسیده‌اند ولی باکمی تفکر میتوانیم بسبب آن پی‌بریم و ظاهراً سبب این عقب افتادگی چهار مطلب است :

(اول) آنکه دستهٔ اول‌چون بمردم‌نزدیك‌تراندومدام باایشان‌تماس دارند وچون دانشمندان وعلماتماس نزدیك ومستمر بامردم‌ندارندبحکم « الاقرب یمنع‌الابعد » افراد دسته اول همیشه‌درجلوچشم مردم‌بوده وبنا بقاعده روانشناسی بیشتر درمردم نفوذ می‌یابند .

(دوم) آنکه نظرباحتیاجی که مردم‌نسبت‌بمأمورین دولت وافراد دسته اول دارند لزوماً بدیشان احترام میکنند.

(سوم) آنکه دروجود دانشمندان یك‌نوع غرور بداشتن دانش و

---

(۱) Violence

(۲) Organization

(۳) Bargain

(٤) کتاب « سیاست » صفحه ۹ فصل اول صفحه ۱۳۰ فصل ٦

علم ویک نوع مناعت طبع موجود است که مانع نزدیک شدن آنها بمردم میباشد درحالیکه افراد دستهٔزبده باکمال زیرکی مردم رابازی داده و باقیافه‌های مصنوعی (۱) باایشان بطریق مجامله وفریب رفتار میکنند.

(چهارم) ومهم‌تر ازهمه آنکه دستهٔ اول باکمال مهارت و زیرکی افراد طبقهٔ دوم را در تحت اختیار و ارادهٔ خود درآورده واراده و عام ایشانرا درخدمت خودقرارداده ، دانشمندان‌رامحتاج به‌خویش نموده و آنهارا بازنجیر احتیاج بسته ، بازاء آن معیشت مختصر یاحد وسطی را برای ایشان تأمین نموده ودرحقیقت دانشمندان را جیره خوارخودقرار داده‌اند، وشایدبهمین واسطه وازاین نقطهٔ‌نظر نتوان بالاسول موافقت کرد و علمارا جزء طبقهٔ زبدهٔ (طبقه حاکمهٔ) جامعه شمرد بلکه بایدآنها را خدمتگذار طبقهٔ حاکمه دانست . همانطورکه توده نیز درخدمت طبقهٔ زبده قراردارد ، دانشمندان نیزازخادمین ایشان هستند .

بدیهی است که‌ماشین‌جنگی‌طبقهٔ زبدهٔ آلمان هیتلری‌را دانشمندان آلمانی‌بکارمیانداختند وعملی ساختن استفادهٔ ازانرژی اتم وساختن‌بمب اتمی‌درامریکا نیزبدست دانشمندانی مانندپروفسوراینشتین وسایررفقا و همکاران وی انجام‌گرفت . پروفسور مزبور وعدهٔ ازعلمای دیگرامریکا طی چنداعلامیه که درسالهای‌بعد ازجنك (۱۹٤۵ تا ۱۹۵۰) درجرائد امریکا انتشار دادند صریحاً اعتراف و اظهار تأسف نمودند که محصول فکر ورنج وزحمت ایشان دردست دولتها وطبقات حاکمه کشورهاافتاده وبرخلاف نیت اصلی ایشان‌که میل داشته‌اند ازآن ترقیات وکشفیات علمی بنفع صلح وبمنظور رفاه وآسایش جامعهٔ بشری استفاده شود در

---

(۱) ژست Gesture

طریق مقاصد جنگی و برضد حیات بشری بکاررفته واز نتایج زحمات ایشان سوء استفاده شده‌است . معهذا چنان مینماید که چاره‌ای ازدست دانشمندان ساخته نبوده‌ونیست واصل فوق صحیح وصادق است که علما همیشه درخدمت‌طبقهٔ زیرک‌وزبده قرار گرفته‌اند.

(۲) درپاسخ این پرسش که طبقه زبده چه میبرد ؟

لاسول‌میگوید: مزایاونعمات‌ماکه آنهارا ارزش‌ها(۱)اصطلاح میکند ، «کلابهره و نصیب طبقهٔ زبده یاحاکمه است »

آنگاه مزایا ونعمات رابسه‌جزء تقسیم میکند وشامل این‌سه‌چیز میداند :

اول احترام (۲)

(دوم) عایدی یاثروت (۳)

(سوم) خاطر جمعی وامنیت یاآرامش خاطر (٤)

گوید : « اختلاف در تقسیم سه عنصربالا مقیاس و سطح سنجش (٥)قوای طبقهٔزبده‌ومیزان قدرت(٦) آنهارانسبت‌به‌توده معین میکند... ودیگر آنکه اوضاع‌واحوال وتغییرات‌درروابط عناصر بالابایکدیگر، مؤثر در مقدار قدرت طبقهٔ مزبوراست و همچنین زمان و مکان نیزمؤثردر تعیین مقدار این قدرت خواهدبود . درکشورهای مختلف ومحیط های

---

(۱) Values

(۲) Deference

(۳) Income, Wealth

(٤) Safety رجوع شود بکتاب سیاست صفحه ۳

(٥) Criteria

(٦) Authority

متنوع وادوار مختلف نیزاین روابط فرق میکند ولی اصول همیشه یکی است وتغییر ناپذیر ولو آنکه کلمات واصطلاحات تغییر کند.»

لاسول درباب اختلاف درتوزیع تمول بطور مثال میگوید:

«درسالهای بین ۱۹۱۸ و ۱۹۲۶ طبق آمار رسمی ده درصد ازجمعیت مردم کشورهای متحدهٔ امریکا مالك یك ثلث عایدی نقدی ملی یعنی صاحب ثلث عایدات تمام کشور گردیده اند» و نیز اشاره میکند که در کشورهای غرب اروپا عایدی وتمول براساس عدالت وانصاف توزیع نشده است. (۱)

لاسول نکتهٔ دیگری رانیز درتحلیل مسئلهٔ مزایا یا ارزشها مورد بحث قرارداده وآنرا هوش مبارزه یا بصیرت یا استعداددرمبارزه (۲) مینامد ومیگوید: «استعداد مبارزه یکی ازمستقیم ترین طرق ترقی افراد طبقهٔ زبده ونیل ایشان بدرجات عالیه است اعم ازاینکه این مبارزه باسم خدا ومذهب یاملت ووطن یابنام طبقهٔ دیگرانجام پذیرد .... ارزشها بمنزلهٔ خوان یغمائی است گسترده که هرکس استعداد وهوش مبارزه اش بیشتراست از آن خوان یغما بیشتر نصیب میبرد. امادرمسئلهٔ عنصر خاطر جمعی یا امنیت، لاسول آماری اززمامداران وپادشاهانی ازکشورهای مختلف و متعلق به ادوار مختلف که ازطریق طغیان وشورش حیات خودرا ازکف داده اندبدست میدهد.

لاسول علاوه برهوش مبارزه، تقسیمات و انواع دیگری نیز برای هوش قائل میشود که ازآنجمله است هوش یا استعدادایجادتشکیلات،

(۱) کتاب سیاست صفحات ۵ و ۶ فصل اول

(۲) Fighting Skill

استعداد درنطق و بیان . استعداد فنی که خاص صاحبان فن وصنعت است مانند استعداد مهندسی وانجام کارهای دستی. استعداد تهیهٔ تفریحات و ادارهٔ مراسم و تشریفات . استعداد بکار بردن شعارها و تحریك احساسات مردم ،استعداد درفن شورش وطغیان،استعداد درتبلیغات. هوش واستعدادشایستهٔ تحلیل مسائل، استعداد چانه‌زدن ،استعداد درطرز سلوك بااشخاص .

وی درباب رابطهٔ هوش باطغیان وشدت عمل (ویولانس) نیز بحث میکند (۱)

(۳)درپاسخ پرسش سوم که طبقهٔ زبده چگونه میبرد؟:

گوید:طبقهٔزبده درربودن مزایاونعمت‌ها روش خاصی دارد(۲) وروش طبقهٔ زبده شامل چهارعنوان است بشرح زیر:

اول شعارها (۳) که آنرا شامل عقاید (٤) و اطوار (٥) و الفاظ و کلمات مجاز دانسته گوید طبقهٔ زبده بنام شعارهای مربوط بسرنوشت مشترك عمومی ازخود دفاع میکند وموقعیت خودرامستحکم مینماید . این شعارها عبارتنداز عقاید مربوط به‌نظم موجود (ایدئولوژیها) طبقهٔ زبده با استعمال کلمات و الفاظ مجاز واطوارخاص (مانند اشارات بادست وسردرهنگام نطق وسخن گفتن وپاسخ دادن بارباب رجوع وامثال

---

(۱) رجوع شود بکتاب سیاست صفحات ۱۲۹ و۱۴٤ فصل٦

(۲) Method

(۳) Symbols

(٤) Ideologies

(٥) ژست ها Gestures

آن) برگردهٔ مردم سوارشده **کار** و **مالیات** و **تمجید و تحسین** و **خون** از توده ها اخذ مینماید (۱)

(دوم) شدت عمل و سرسختی : (۲)

گوید: شدت‌عمل وسرسختی‌وتجاوزوسیلهٔ بزرك حملهٔ طبقهٔزبده است بدیگران وبمخالفین وهم وسیلهٔ دفاع طبقهٔ زبده ازخود میباشد. شدت عمل اشکال مختلف دارد از آنجمله است :نگاهداری سپاه و لشکرهای ثابت ودائمی‌وتهیهٔ قوای مسلح که‌این خود ازوسائل مهم‌حفظ طبقهٔ زبده ودلیل برشدت عمل وسرسختی این طبقه است نسبت‌به‌مردم تحت حکومت زبده . وبطول کلی وجود اینهمه سپاه درکشور های دنیا خود اهمیت شدت عمل وروح تجاوز را درروش طبقهٔ زبده و درمسئلهٔ سیاست بخوبی‌نشان‌میدهد (۳)

(سوم) امتعه یا اجناس : (٤)

جزء سوم ازروش طبقهٔ زبده را لاسول **امتعه** یااجناس‌نام‌گذاشته وگوید « **امتعه واجناس** این طبقه زیاد ومتعدد است **وازاین قبیل است خرابکاری** یا سابوتاژ (٥) ، **اعتصاب** (٦) ، **تحریم** یابایکوت (۷) !

---

(۱) کتاب سیاست صفحه ۲۹ فصل۲

(۲) Violence

(۳) کتاب سیاست صفحه ٥۲ فصل ۳

(٤) Goods

(٥) Sabotage

(٦) Strike

(۷) Boycott

قرار دادن نام مخالفین در فهرست سیاه (۱) ، عدم همکاری (۲) ، جیره بندی (۳) ، قیمت بندی و نظارت در قیمت‌ها (٤) ، رشوه (٥) وامثال آن . . . . . . استعمال این وسائل ازطرف طبقهٔ زبده یکی ازسه شکل را میگیرد :

(الف) خرابکاری

(ب) منع .

(ج) سهم بندی وتسهیم و توزیع » (٦)

(چهارم) عملیات وطرز عمل : (۷)

گوید: « صعودهرفرد ازطبقهٔ زبده یاحاکمه تادرجه‌ای منوط است به طرزعمل وی وموفقیت عملیاتی که آنرا برای پیشرفت خود میگزینند ، مسائلی که درجزء عملیات طبقهٔ زبده قرار میگیرد عبارت است از : فن اداره (۸) ، فن تشکیلات (۹) ، خط مشی وسیاستی که پیش میگیرد (۱۰) وهمچنین عملیات شامل طرز تربیت وتهیهٔ افراد برای طبقهٔ

---

(۱) Black list

(۲) Non-cooperation

(۳) Rationing

(٤) Pricing

(٥) Bribe

(٦) کتاب سیاست صفحه ۷٦ فصل ٤

(۷) Practices

(۸) Administration

(۹) Organization

(۱۰) Policy

حاکمه (یعنی بدست گرفتن فرهنك و آموزشگاهها و کنترل آن) نیز میباشد. قانون اساسی ومشروطیت اعم ازمکتوب یاغیرمکتوب نیزمتضمن دستور عملیاتی است که طبقهٔ زبده آنرا برای حفظ نظم حکومت ونظم اجتماع برای خودانتخاب کرده است » (۱)

(ج) انقلاب :

لاسول انقلاب را به‌تغییر ناگهانی درترکیب طبقهٔ حاکمه وزبده معنی میکند وانقلاب جهانی‌را توأم با تغییر ناگهانی در فرهنك و لغات واصطلاحات طبقه‌حاکمه میداند (۲) . انقلاب روسیه راباانقلاب آلمان نازی وانقلاب ایتالی فاشیسم هرسه ازیك نوع شمرده وهدف هرسه را یك‌چیز میداند .

طبقه (۳) راچنین‌تعریف میکند که عبارت‌است‌ازیك گروه‌اجتماعی که دارای وظائف متشابه و حالت اجتماعی متشابه و وضعیت متشابه و منظرهٔ متشابه باشند .

لاسول دربحث‌راجع به‌خصائص‌طبقهٔ مشترك‌زبده واصول‌روش‌این طبقه که برای‌نموخودوحفظ‌قدرت‌واتوریتهٔ خودبکارمیبرد همهٔ کشورهای جهان و تمام‌اعصار و قرون را تابع یك سلسله اصول کلی دانسته و نتایج حکومت زبده رادرتمام ممالك جهان‌وجماعات مختلف عالم‌یکسان میداند . مثلا کشورهای متحدهٔ‌امریکا و کشورهای دیکتاتوری جهان و هم‌آلمان وایتالی‌فاشیسم وروسیهٔ کمونیسم همه‌راازلحاظ مزبور یعنی‌روش

---

(۱) کتاب سیاست صفحه ۱۰۳ فصل ۵

(۲) کتاب مزبور صفحات ١٥٤ و ١٥٥ فصل ۷

(۳) Class

وخصائص مشترکهٔ طبقهٔ زبده ازحیث اصول دریك سطح قرار میدهد و همه را تابع یك سلسله اصول کلی میشمارد که درفوق بدان اشاره شد. وبالحنی طعن آمیزمیگوید: « روش واصول درهمه جا یکی است » یعنی « بهر کجا نگری آسمان همین رنك است! » ازجمله آنکه وی فرقی بین طبقهٔ زبده امریکاباطبقهٔ زبدهٔ جماهیرشوروی قائل نبوده ومیگوید «کلمات واصطلاحات تبعه ، میهن پرست ، امریکائی عموماً اصطلاحاتی است که عوام فریبان طبقهٔ متوسط ازپشت پرده ایکه در آنجا بدست صاحبان منافع بزرك صنعتی یا بازرگانی یامالی اداره میشود بکار میبرند » مثلا لاسول روزولت و جورج واشنگتن (مؤسس واو لین رئیس جمهوری کشورهای متحدهٔ امریکا) را باهیتلر وموسولینی واستالین دریك ردیف قرارداده همه را تابع اصول کلی فلسفهٔ خویش میشمارد و میگوید: « تنهااصطلاحاتی که این اشخاص بکارمیبرند بایکدیگرتفاوت دارد » (۱)

(د) فاشیسم درامریکا:

لاسول درتحلیل فاشیسم نیز بحث نموده ومعتقد است که کشورهای متحدهٔ امریکا در سیر تاریخ خود نیز مانند آلمان و ایتالی از یك دورهٔ فاشیسم رومانتیك خواهد گذشت وموجداین فاشیسم اعتصابات است ومحرك این اعتصابات را طبقهٔ متوسط ناراضی میداند که بسبب احتیاج وازراه ناچاری آلت دست معامله گران بزرك وسرمایه داران وطبقهٔ اشراف قرار گرفته وطبقهٔ مزبور ازپشت پرده بدست این طبقهٔ بورژوا محرك و سلسله جنبان این نهضت فاشیسم خواهندبود.

گوید: « ابتدا مانند آلمان سرمایه داران حفظ میشوند ولی در

(۱) کتاب سیاست صفحه ۱۷۶ فصل ۷ وصفحه ۱۸۱ فصل ۸

صورت لزوم برای تشکیل یك ملت متحد سرمایه داری شخصی درتحت ادارهٔ حکومتهای نظامی، مبدل به کاپیتالیسمی میشود که خاص فاشیسم است ونهضتی بطرف سه اصل فاشیسم بوجود خواهد آمد که عبارت است از :

تساوی تقریبی سرمایه (۱) و دولتی شدن حیات اجتماعی وامور کشور وجامعه (۲) و انحصار مشروعیت دردست دولت (۳).»

وبعد گوید: «منشاء این جنبش مخالفت سرمایه داران وطبقهٔ متوسط است با کمونیسم و افراطیون (٤) و انقلابیون درحالیکه عمال متشکل معامله گران ومالیه چی‌های بزرك (٥) ازپشت پرده آنرا اداره میکنند. ولی همینقدر که اختیار بالطبع بدست نظامیان افتاد وحکومت نظامی و میلیتاریسم دردستگاه دولت تفوق یافت ظهور فاشیسم حتمی است ودیگر اختیار از دست محرکین واقعه یعنی معامله گران و طبقهٔ متوسط خارج میشود »

لاسول راه جلوگیری ازظهور چنین فاشیسم را هم درامریکا بدست داده و گوید :

« راه جلوگیری ازوقوع چنین واقعه وظهور چنین دوره درامریکا آن است که طبقهٔ متوسط را اززنجیر وقید اتکاء بمعامله گران آزاد سازیم وایشان را مستقل ومتکی بنفس خویشتن قراردهیم .» (٦)

---

(۱) Equalization Of Capitals

(۲) Governmentalization

(۳) Mo-opolization of legality

(٤) رادیکال ها

(٥) فینانسیه ها

(٦) کتاب سیأست صفحات ۲٤۰ و ۲٤۱ فصل ۱۰ و جزء چهارم صفحه ۲٤۰ فصل ٤ وفصل ۸

(د) سیاست جهانی و اوضاع بین المللی

لاسول در کتاب « سیاست جهانی وفقدان امنیت شخصی » سیاست جهان واوضاع بین المللی را از زاویهٔ دیگر نگریسته ومنظره‌ای دیگر از آن می‌بیند که آنرا به « **فقدان امنیت شخصی** » تعریف ومعنی میکند. وی مطلب را ازاینجا آغاز مینماید که « سرعت در تغییر علائم و شعارها وطرز معرفی این علائم و شعارها نتیجهٔ عدم تأمین طبقهٔ زبده است و عدم تأمین عامل مهم اختلافات وتغییرات وتحولات است »

از آنجا رشتهٔ سخن را بمسائل بین المللی وروابط بین دولتها کشانیده وفقدان امنیت بین المللی رانیزیکی از ریشه ها وازجملهٔ علل ظهورعدم تأمین شخصی میشمارد .

سپس بحث درعلائم وشعارها رانیز بمنطقهٔ امور بین المللی کشانیده میگوید ،

« بزرگسالان علائم وشعارهای مربوط به ارزشهارا بحوزهٔ کودکان نیزوارد کرده‌اند ».

در توضیح اینکه چگونه فقدان امنیت بین المللی موجب فقدان امنیت شخصی گردیده واین مطلب بصورتی مبالغه آمیز باطفال هم تلقین میشود مثالی ازلالائی کودکان معمول در کشورانگلستان دردورهٔ ناپلئون وهنگامیکه انگلستان درمعرض تهدید حمله ناپلئون قرار گرفته بود آورده که دراین لالائی، انگلیسها بناپارت را به نامی شبیه لولو خرخره نامیده و کودکان گهواره نشین رامیترسانیدند که اگر فریاد کنی وبخواب نروی این دیو، این عفریت واین لولوخرخره یعنی بناپارت خواهد آمد و آنچنان که گربه

موش رابدرد تورا ازسرتاپابدونیمه خواهد کرد. (۱)ترجمه تحت‌اللفظی این لالائی که عیناً درکتاب لاسول آمده‌چنین است:

« کودك ! کودك ! ای کودك نافرمان !
هیس (یعنی بیصدا) ای‌بچهٔ شیطان ، تورا آگاه میکنم ،
هیس ! فریادمکن وگرنه ،
بناپارت ممکن است از این راه گذر کند »

☆ ☆ ☆

« کودك ! کودك ! وی عفریتی است ،
بلند وسیاه چون منارهٔ مهیب کلیسا ،
خوراك وی ، نهاروشام ،
همه روزه ازگوشت بچه های شیطان است .»

☆ ☆ ☆

« کودك ! کودك ! وی صدای تورا ،
درهنگام عبور ازخانه میشنود ،
وتورا دریده وبدوپاره خواهد کرد
همانطورکه گربه موش را میدرد ! »

لاسول دراین کتاب که درسال ۱۹۳۵ نوشته شده جنك دوم‌جهانی راکه در۱۹۳۹ آغازگردید پیشگوئی نموده و وقوع آنرا مسلم شمرده است (۲) وعلاج‌دردهای مردم‌جهان‌رادر وحدت جهان وتشکیل‌حکومت واحد عالم میداند . وی عنوان مطلب فوق را « در جستجوی یك

---

(۱) کتاب « سیاست جهانی وفقدان امنیت‌شخصی » صفحه ۱٦۷ فصل ۸

(۲) کتاب « سیاست جهانی وفقدان امنیت شخصی » صفحات ۲۱٤ و ۲۲۲و۲۳۱ و ۲۳۲ فصل ۱۰ وصفحات ۲۸٤ و۲۸۵ فصل ۱۱

فسانه» قرار داده ولی همچون آوآره‌ای که درتاریکی مشکلات سیاسی عالم غوطه ور گردیده وناپدید شود نتوانسته است بطوروضوح این غایت ارزوی خودرا تبیین کند وطریق عملی آنرا ارائه نماید وبدینواسطه تقریباً کتاب خودرا بابدبینی نسبت باوضاع جهان بشری خاتمه میدهد.

(و) توجیه ماتریالیسم دیالکتیك درنظر لاسول

لاسول این اصطـلاح را در کتاب سیاست بطریق زیـر تعریف میکند:

« ماتریالیسم دیالکتیك عبارت است ازمطالعهٔ ترجیحات خصوصی درتاریخ جهانی وترفیع الهامات شخصی درمورد احتیاجات عالم بشری و ریختن اوضاع عالم درقالب میل و آرزو واکمال نفس ناقص خویشتن بوسیلهٔ ترکیب علایق نفس باشعارهای کل جامعه ودرهیچ زمان درطی تاریخ رقابت در سمبولیسم (یعنی نمایش بوسیله علائم واشارات ۱) واجبار والزام در متشکل کردن شعارها تااین پایه نرسیده است »

لاسول درتوضیح فوق درباب سمبولیسم ظاهراً نظربه فرضیهٔ نژادی ناسیونال سوسیالیسم آلمان داشته چنانکه پیشوارادرفاشیسم بمنزلهٔ پردهٔ سینما تعبیرمیکند که افراد تخیلات ورؤیاهای ناشی ازخودپرستی را(۲) بزرك کرده برروی آن صفحه و پرده منعکس میکنند (۳) یعنی بزرك پنداشتن پیشوا واورا مافوق افراد بشری شمردن درحقیقت نتیجهٔ خود پرستی یااگوئیسم خود فرداست وفرد غریزهٔ خودپرستی خودرا درمعنی

---

(۱) Symbolism
(۲) Egoism
(۳) Projection

دروجود پیشوا منعکس میکند ووقتیکه دربارهٔ پیشوافکرمیکند درعالم خیال خودرا درقالب صورت وشکل پیشوا درنزد خود مجسم میسازد. بدینطریق فردی کوچك را بعنوان پیشوا برضدقماربازان سیاسی (۱) و خرابکاران(۲)ومارکسیستهابرانگیخته اوراتامرتبهٔالوهیت بالامی‌برند وبامید فتح مشترك دریك نهضت بزرك مدام اورا به‌پیش‌میرانند.

(ز) افسانه

لاسول درقسمتی‌از کتاب « سیاست جهان وفقدان امنیت شخص » که عنوان آن‌نظارت (کنترل) میباشدفصلی‌راتحت‌عنوان «درجستجوی یك‌افسانه » آغاز نموده . افسانه (۳) راچنین تبیین می کندکه قادراست به تنهائی ایجاد صلح و آرامش کندبدینطریق که‌برای هرفرد تعیین‌وظیفه نماید وفرد بوسیلهٔ آن وظیفه‌عزیزهٔ احترام به خویشتن را دروجودخود تقویت کند.

بدیهی است که تقویت این غریزه برحرمت وی درانظارمیفزاید و انتظارطغیان وتجاوز ازطرف همسایه یادستهٔ ازهمسایگان دروی تخفیف یافته روح‌اوتسکین‌می یابد وچون‌فرد ازاین‌حیث تسکین‌خاطرحاصل‌نمود مسلم است که صلح و آرامش تأمین می‌شود ولی افسانه نمیتواند مؤثر باشد مگرآنکه‌اسباب وعللی که ریشهٔ عدم‌رضایت افراد میباشد ازمیان برداشته شود . آنگاه لاسول‌به ذکراین اسباب وعلل پرداخته وهم‌دراین باره بحث میکند تامعلوم نماید دیکتاتوری متمرکز بنفع کیست و کدام

---

(۱) Speculators

(۲) Sab.teurs

(۳) Myth

طبقه از آن منتفع میشوند ودراین باره چنین گوید:

« ببینیم دردیکتاتوری متمرکزی که درحال تحول وتغییر بطرف دولت سوسیالیستی است که نفع میبرد؟ پاسخ این پرسش آن است که طبقهٔ هوشمند یعنی آنهائیکه برای تحصیل فن (تکنیك) زحمت کشیده و کف نفس میکنند. دردولت دیکتاتوری سوسیالیستی (که آنرا باسوسیالیست فرضی وادعائی یعنی جامعهٔ کمونیست فرق میگذارد ، اگرچه تحصیل عایدات نقدی زیادرا به مالیه‌چی‌ها وکارخانه داران وبازرگانان ومالکین اراضی اجازه نمیدهندمعهذا درمورد اختلاف اجرهای مادی ونقدی اغماض نموده وسخت گیری روانمیدارند یعنی اصرار درتساوی اموال افرادمردم ندارند واختلاف درجهٔ تمول وعایدی را تادرجه‌ای اجازه میدهند. از اینجا استنباط میشود که غایت آمال سوسیالیسم درحقیقت همان غایت آمال بورژوازی طبقهٔ دوم است (١) که از خشم طبقهٔ مزبور نسبت بتحریفی که سرمایه دار در تفسیر روابط بین اجر (مزد) و کف نفس نموده است ناشی شده واین حالت درپیشرفت پلوتوکراسی مجسم گردیده‌است ..... طبقه رنجبر واقعی (٢) بمنظور پیشرفت درتخصص فنی وافزایش هوش فنی افرادخود کف نفس نمیکنند وسازش نمینماید .... این انقلاب ثانوی بورژوازی که بنام پرولتاریاانجام‌شده است فعلا مرحله کشمکش طبقاتی رادرروسیه حذف کرده.زحمت کشانی که بادست کارمیکنندو کار آنهامستلزم بکاربردن

---

(١) طبقهٔ بورژوا یا اواسط‌الناس یا طبقه متوسط را درفلسفهٔ سیاسی زمان معاصر بدو دسته تقسیم میکنند یکی‌طبقهٔ اول‌آنهاکه صاحب قدری ثروت هستندولذا متمایل بطبقهٔ‌سرمایه دار خوانده میشوند دیگر طبقهٔ دوم‌آنهاکه ثروتشان قلیل‌است یا ثروتی ندارند وبسختی زندگی میگذرانند لذا متمایل بطبقهٔ فقیر وتوده محسوب‌میگردند

(٢) پرولتاریا

هوش قلیل میباشد کمان نمیرود وامیدی نیست که درآینده متحدشوند وعملی بصورت دسته‌جمعی انجام دهند . وبااعادهٔ یك‌نوع رابطهٔ بین کف نفس (بمنظور تقویت هوش و هنرمندی و تخصص فنی) و اجر یا مزد بطوریکه بیشتر براساس انصاف باشدو نیز بوسیلهٔازمیان بردن اریستوکراسی و پلوتوکراسی ، کشمکش طبقاتی بین دستجاتی که‌ازحیث هوش‌صنعتی ودرجهٔ هنرمندی فنی اختلاف دارند بتدریج آشکار می شود و این مبارزه درصف‌مقدم صحنهٔ مبارزات قرارخواهد گرفت.»

گوید:«همان‌موقعیتی‌را که سابقاً مالکین‌و کشیش‌ها داشتنداکنون درکشور های دموکراسی بازرگانان و کارخانه داران و مالیه چی ها و مهندسین و صنعتگران (۱) وپیشه وران (۲) وتکنوکراتها (۳) (یعنی طرفداران حکومت‌اشخاص فنی وصاحبان تکنیك که آنهارا تکنیسین ٤ گویند) وهمچنین گردانندگان‌احزاب سیاسی دارند که مرام حزبی‌خود را شبیه یك نوع عقیده از فرقه های مذهبی سابق وبهمان اهمیت جلوه میدهند . »

لاسول سپس ظهور دورهٔ دیگری راپیش‌بینی میکند که دستجاتی دیگر جانشین دستجات فعلی میشوند ومیگوید دورهٔ حاضر هرچند در متن‌دورهٔ تحول‌وسیر عقاید درباب‌سیاست خارجی وامپریالیسم مالی‌واقع شده معهذا شاهد تبدیل‌این‌دستهٔ دوم بدستهٔ سوم‌نیز خواهدبود و معتقد

---

(۱) ارتیزانها Artisans

(۲) پروفسیونلها

(۳) Technocrat وعقیده بحکومت اشخاص فنی را مسالك **تکنوکراسی** Technocracy نامند

(٤) Technicians

است که درهمین زمان دستهٔ سوم جانشین دستهٔ دوم‌خواهدشد همانطور که انقلاب فرانسه‌وقانون اصلاحات‌انگلیس مصوب سال۱۸۳۲ (۱) ناظر قرارگرفتن دستهٔ دوم بجای دستهٔ اول بود .

(ح)موضوع طبقهٔ زحمت‌کشان ورنجبران (۲)

لاسول درمورد این‌طبقه ودرتعریف‌ورابطهٔ دواصطلاح **کف نفس** «یافداکاری» و **اجر** مینویسد :

« استعمال اصطلاح پرولتاریا یك نوع تعمیم مبالغه‌آمیز ونتیجهٔ اعتراض‌دستجات‌هوشمندصاحب عایدی‌متوسط بودبرضدنتایج‌دوره صنعتی جدید (گوید : مارکس نیزازاین دسته بوژوای هوشمندبود) وبدین‌دلیل استعمال این اصطلاح تعمیمی‌مبالغه‌آمیز ازاعتراض‌بورژوای هوشمندبود که‌میگفتندطبقهٔ‌زحمت‌کش‌ورنجبریاپرولتاریای‌واقعی‌واجدهنری که‌مستلزم هوش وتقویت هوش‌باشد نیست . تقویت هوش‌وکسب هوشمندی‌کف‌نفس وفداکاری‌لازم دارد وزحمت داردوطبقهٔ رنجبر واقعی‌تحصیل هوشمندی وهنرکف نفس‌نکرده ...... کف نفس (۳) برای تحصیل هنری‌که ازلحاظ اجتماعی مفیدباشد موجد اولین دعوی‌صاحب هنراست نسبت به مزد و **اجر اجتماعی** (٤) »

بعقیدهٔ منتقدین عقیدهٔ پروفسورلاسول وی ظاهرآدراینجااین‌واقعیت وخصوصیتی‌راکه‌درورای افسانه مساوات انسان قراردارد فراموش کرده

---

(۱) قانون موسوم به British Reform Bill

۲) Proletariat

(۳) Sacrifice

(٤) Social Reward

یاارزشی قلیل برای آن قائل شده و آن مسئلهٔ احساس برادری همهٔ مردم طبقات پائین بایکدیگر است یعنی احساس اینکه ازلحاظ خدمت بجامعه وانجام کار ووظیفهٔ اجتماعی ووفاداری نسبت بیك جامعهٔ واحد،وجه مشترك دارند ومساوی‌اند ولو آنکه خدمت و کارایشان هم بسیار کوچك باشد ویا ازحیث تولد وارث ونژادومذهب مساوی نباشند.وچون این احساس وغریزه درعمل توأم شود با تقاضای اجرتی بحد اقل کـه کفاف معیشت ایشانرا بنماید وزندگی را قابل تحمل کند، این حس برادری و برابری بیشتر درافراد طبقهٔ زحمت کش احساس میگردد وهمین احساس برابری وبرادری این افراد کم هوش و کم‌هنر و همکاری ایشان بایکدیگر است که شرط لازم و اصلی موفقیت هرنوع انقلاب اعم از انقلاب فاشیست یا مارکسیست میگردد. دراینجا نکتهٔ قابل ملاحظه همانا تمایل جامعه های معاصر است باینکه بیش ازپیش درتحت نظارت دستجات محدود وصاحب انضباطی درآیند که واجد همان خصائص اریستوکراتهای مذهبی سابق هستند وبهمان روش افسانهٔ عمومی وعقاید عامه متوسل گشته‌اند.

☆ ☆ ☆

(پنجم) - رابرت مکیور و عقاید سیاسی وی

شرح حال و آثار

رابرت موریسون مکیور (۱) استاد فلسفهٔ سیاسی و علم الاجتماع در دانشگاه کلمبیا نیویورك، متولد جزیره لویس (۲) اسکاتاند تحصیلات خود را دردانشگاه ادینبار و (۳) اسکاتلند (۱۹۰۳ و ۱۹۱۵) و کالج اوریل (٤) آکسفورد انگلیس (۱۹۰۷) بپایان رسانیده وعلاوه بر اینکه درسال ۱۹۱۵ موفق باخذ درجه دکترا از دانشگاه ادینبارو گردیده از دانشگاه کلمبیا (٥) نیویورك درسال ۱۹۲۹ واز دانشگاه هاروارد (٦) امریکا در سال ۱۹۳٦ و از دانشگاه پرینس تن (۷) امریکا در سال ۱۹٤۷ نیز نائل باخذ درجه دکترا شد.

وی در سال ۱۹۰۷ بسمت استاد علوم سیاسی دردانشگاه ابردین (۸) اسکالند بتدریس مشغول گشت در آغاز جنك جهانی اول درسال ۱۹۱۵ اسکاتلندرا ترك گفته به کانادا مهاجرت نمود و درآنجا بسمت

---

۱) Robert Morrison MacIver مؤلف این کتاب مدت چهار سال از سالهای ۱۹٤٦ تا ۱۹٤۹ میلادی ازکلاسهای تدریس ومجامع تحقیق و کنفرانسهای این پروفسور دردانشگاه کلمبیا نیویورك استفاده کرده است.

(۲) Lewis

(۳) Edinburgh

(٤) Oriel

(٥) Columbia

(٦) Harvard

(۷) Princeton

(۸) Aberdeen



رابرت مکیور

استاد علوم سیاسی دردانشگاه تورونتو (۱) بتدریس مشغول گردید و در ۱۹۱۷ سمت نایب رئیس انجمن امور جنگی کانادا را نیز عهده دار بود. در سال ۱۹۲۷ کشور کانادارا ترك گفته در کشورهای متحدهٔ امریکا اقامت گزیدودر کالج برنارد (۲) (شعبهٔ دانشکدهٔ دختران‌دانشجو دردانشگاه کلمبیا) واز ۱۹۲۹ ببعد دردانشکدهٔ فلسفه ودانشکدهٔ علوم سیاسی‌دانشگاه کلمبیا نیویورك بسمت‌استاد علم الاجتماع (سوسیولوژی) وفلسفهٔ سیاسی به تعلیم‌علوم مزبوراشتغال دارد.

مکیورعضوانجمن فلسفی‌امریکا وانجمن معتمدین نیواسکول (۳) نیویورك، عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی ومذهبی و نیز عضو هیئت مدیرهٔ سخن رانی درعلوم‌وفلسفه ومذهب است.

اگرچه شهرت مکیوردرحوزهٔ دانشگاه کلمبیابه عالم‌علم الاجتماع (سوسیولوژیست) است معهذا در فلسفهٔ سیاسی نیزصاحب نظر، واقوال وی مورد توجه میباشد و دراین رشته نیز در دانشگاه مزبور تدریس میکنند.

پروفسور مکیور نویسندهٔ چندین کتاب درعلم الاجتماع و فلسفهٔ سیاسی ومسائل مختلف سیاسی و اجتماعی است. ذیلا فهرستی ازغالب آثار وی ذکر میشود:

- «جامعه: یك تحقیق اجتماعی» چاپ لندن بسال ۱۹۱۷ (٤)

---

(۱) Toronto

(۲) Barnard

(۳) New School

(٤) Community : A Sociological Study

- « کارگر در جهان متغیر » چاپ نیویورك ۱۹۱۹(۱)
- «اصول علم اجتماعی » چاپ لندن ۱۹۲۱ (۲)
- «دولت عصر جدید » چاپ اکسفورد ۱۹۲۶ (۳)
- «جامعه: بنای آن و تغییرات آن » چاپ ۱۹۳۱ (٤)
- «تجدید بنای اقتصادی» چاپ نیویورك ۱۹۳٤ (٥)
- « لویاتان و مردم » چاپ ۱۹۳۹(٦)
- « علیت اجتماعی » چاپ ۱۹٤۲ (۷)
- «بسوی صلح پایدار » چاپ ۱۹٤۳ (۸)
- «نسج حکومت» چاپ ۱۹٤٦ (۹)
- «اتحادیهٔ اکمل» چاپ ۱۹٤۸ (۱۰)
- «حصارهائیکه آنهارا پاسبانی میکنیم » چاپ ۱۹٥۰(۱۱)

---

(۱) Labor in the Changing World
(۲) Elements of Social Science
(۳) The Modern State
(٤) Society : Its Structure and Changes
(٥) Economic Reconstruction
(٦) Leviathan and the People لویاتان بمعنی حیوان عظیم الجثه دریائی یا غول دریائی است - مکیور در کتب خود دولت را غالباً لویاتان نام میگذارد
(۷) Social Causation
(۸) Toward an Abiding Peace
(۹) The Web of Government
(۱۰) The more Perfect Union
(۱۱) The Ramparts we guard

- « دموکراسی ومبارزه اقتصادی » چاپ ۱۹۵۲ (۱)
- « آزادی تحقیق و تحصیل علم » (آزادی آکادمیك) (۲) درزمان ما چاپ ۱۹۵٤

« تبعیض ورفاه ملی » چاپ ۱۹۵۰ (۳)
«گفته های بزرگ درباب حقوق بشر » چاپ ۱۹۵۰ (٤)

مکیوردر کتاب نسج حکومت درباب مبدأ ومنشأدولت وحکومت وانواع آن وفن حکومت وتغییرات حکومت وماهیت حکومت تحقیقی عمیق کرده و چون کتاب مزبور شامل اصول عقاید سیاسی وی و نظریاتش در مورد اوضاع سیاسی جهان معاصر میباشد کتاب مزبور را برای تلخیص نظریات سیاسی وی انتخاب کردیم وذیلا مختصری ازعقاید وی را از کتاب مزبورخلاصه کرده وذکرمیکنیم :

عقاید سیاسی مکیور :

(الف) در مبدأ حکومت و روش حکومت وفن حکومت (۵)

دربارهٔ منشاء ومبدأ دولت و حکومت هریك از فلاسفهٔ قدیم و معاصر بنحوی بحث نموده‌اند . مکیور در اینمورد مطلب را بدین طریق

---

(۱) Democracy and the Economic Challenge

(۲) Academic Fre dom in Our Times

(۳) Discrimination And National Welfare

(٤) Great Ex, ressions of Human Rights

(۵) کتاب « نسج حکومت چاپ سوم آوریل ۱۹٤۷ نیویورك » صفحات ۱۲-۱٤

آغاز کرده گوید که «یك فرد شخصاً قوی تر از دیگران نیست قدرت حکومت وی‌را مقتدر وصاحب قدرت میکند وسحر حکومت یا افسانهٔ دولت است که بفرد چنین قدرتی‌را اعطا میکند که بردیگران فرمانروائی نماید ووی را اعقل واعلم جلوه دهد .

حتی پاسبان یا افسر پلیس یا سایر مأمورین دولت که افراد را دعوت بمحاکمه یاجلب‌مینمایند، معلوم نیست عقل وفکر ومزیت ایشان بیش ازسایر افراد باشد . پس چیست که افراد را وادار باطاعت از امر ایشان میکنند ؟ رمز حکومت وسحر حکومت وقدرت (اتوریته) دولت درهمین نکته نهفته است یعنی آنچه که به آن فرد پاسبان قدرت میدهد که برعدهٔ کثیری حکومت کندوامر نمایدهمانا سحرحکومت‌است . »

مکیور قدرت مجاز (۱) را به قبول عامه معنی‌میکند

اصل ومنشأ حکومت را ابتدا از فتوحات و پیروزیهای جنك میداندومیگوید «درآن‌لمحه که غالب مغلوب خودرا اسیر کرد وبزنجیر آورد و برای استثمار نگاه داشت لحظه ای تاریخی است و ملت وکشور درآن‌لحظه بوجودآمد وحق واقتصاد پیداشدونطفهٔ‌حکومت منعقدگردید » (۲)

ولی اسباب وعلل اجتماعی دیگررا هم در ظهور حکومت دخیل دانسته وازآنجمله است رضایت عامه یعنی تن دادن مردم باطاعت از حکومت . گوید «حکومت پس‌ازآنکه بازور براوضاع مسلط شد مردم نیز بدان تسلیم گردیدند واین تسلیم ورضایت مردم نیز شرط اصلی بقای هرحکومت است وگرنه آن حکومت باقی نمیماند . رضایت

---

(۱) اتوریته Authority

(۲) « نسج حکومت » صفحه ۱۵

مردم موجـد قدرت مجاز . و قدرت مجاز تکیه گـاه زور و نیروی حکومت است . »

افسانه وفن : (۱)

افسانه (۲) وفن (۳) را دو عامل دیگر درامر حکومت دانسته ومعتقد است که این دو عنصر نقش مهمرا در امر حکومت عهده دار هستند . گوید قدرت مجاز نیز در مرتبهٔ خود متکی به افسانه است یعنی افسانهٔ تکیه گاه قدرت مجاز نیز میباشد وگرنه قدرت مجاز نیز عبارت میشود از زور یانیروئی بی‌حاصل ومخرب وبی‌دوام

مکیور ریشهٔ اصلی حکومت را در رابطـهٔ بیـن انسان با انسان جستجو کرده ومیگوید :

« حکومت یکی ازمظاهر اجتماع و یکی از مؤسسات اجتماعی است ولی درمیان انواع بسیار از مؤسسات اجتماعی ازهمه وسیع تـر و بزرگتر ومقتدرتر ومؤثرتر است ودردرجهٔاول قراردارد . هرجاکه‌بشر زندگی میکند ودرهرسطح اززندگی که قرارگرفته‌باشد یك نوع نظم اجتماعی‌ویك‌نوع حکومت درآنجاودرآن‌سطح موجوداست . خانواده نمونهٔ اصلی وکوچکی از جامعه است که ریشه و مبدأ حکومت درآن نیز دیده میشود .»

تشریفات و شعارها (۴)

تشریفات (٥) وشعارها (٦) بعقیدهٔ وی دو دیگر از ابـداعات

---

(۱) « نسج حکومت » صفحات ٤_٥

(۲) Myth

(۳) Technique

(٤) « نسج حکومت » صفحه ٤٥

(٥) Ceremonies

(٦) Symbols

حکومت است که در بقا ودوام حکومت نقش مؤثر بازی کرده و گوید :
«این تشریفات وشعارها در کلیهٔ تمدنها اعم ازقدیم و جدید ازهر منطقی نافذ تر ومؤثر تربوده زیرامردم قادر به رد کردن آنها نبوده وچون بدان عادت کرده‌اند در مورد آنها دیگر بعقل ومنطق رجوع نمیکنند و چون یکدسته‌ازشعارها وتشریفات از میان برودحکومت بفوریت دستهٔ‌دیگری ازشعارها وتشریفات تازه‌را ساخته و پرداخته ، درجای آن قرار میدهد وبدینطریق تشریفات‌وشعارها راعناصر لاینفك حکومت بر اجتماع میشمارد میگوید : «تشریفات ، بین‌مردم و هیئت حاکمه یا زمامدار ایجاد حریم میکند و وجود تشریفات درهر جا که‌باشد نشانی وجود قدرت (اتوریته) است در آنجا .»

(ب)دربیان قانون ومسئلهٔ اطاعت ازقانون (۱)

قانون : بعقیدهٔ وی «قانون لازم وموجد نظم وترتیب درجامعهٔ بشری ، ونظم شرط اول زندگی اجتماعی یعنی بسربردن افراد آدمی با یکدیگر است .»

اطاعت ازقانون :

درباب اطاعت ازقانون‌برخلاف عقیدهٔ افلاطون‌که آنرا درهرحال وبلاشرط واجب ووظیفهٔ افراد دانسته است ، بعقیدهٔ مکیور «اطاعت از قانون ارجح است‌نسبت بعدم اطاعت ازقانون ، بجزهنگامیکه بنابقضاوت فردعدم اطاعت ازقانون معین ، ارزشی بیشتر بجامعه دهد وموجب ترقی جامعه گردد و نافرمانی فرد تبعه متضمن خیر و صلاح بیشتری برای اجتماع باشد»

---

(۱) «نسج حکومت» صفحات ۴۷و۴۸ وصفحات ۷۳ - ۸۱

اما دربارهٔ اینکه قاضی این امر که باشد و که باید تشخیص دهد که فلان قانون معین مفید یامضر بحال جامعه است مکیور شخص‌فردرا قاضی قرار میدهد و قضاوت در لزوم اطاعت یا عدم اطاعت از قانون را بقضاوت فرد و بوجدان فرد وامیگـذارد . و همچنین در مواردیکه بین حکم قانون یاحکم مذهب یا حکم اخلاق و قیود خویشاونـدی تضاد واختلاف حاصل گردد مکیور وجدان فرد را قاضی و حکم حل اختلاف قرار میدهد .

مکیور دراثبات عقیدهٔ خود در مورد فوق دلائلی ذکر نموده که باختصار درذیل اشاره میشود ؛ گوید :

(۱) « مکرر ملاحظه شده است که مـردم در تحت شرایط معین نافرمانی از قانون‌را خیانت میشمارند ودرتحت شرایطی دیگر با همان قانون شکن همدردی کرده اورا پناه میدهند و درمعنی شکستن همان قانون‌را صحیح ومشروع دانسته‌اند

(۲) همیشه مشاهده گردیده که دسته های انقلابی که منکرقانون بوده ومردم‌را تشویق به سرپیچی ازقانون کرده اند ، بمجردیکه بقدرت رسیده‌اند ، اولین وظیفهٔ مردم‌را اطاعت ازقانون اعلام کرده ومتخلف را تهدید به کیفرشدید نموده اند .

(۳) باثبات‌رسیده‌است که‌ترس ازکیفر مانع‌قانون شکنی‌نمیشود .

(٤) مردم بالتساوی ازهمهٔ قوانین اطاعت نمیکنند بلکه تمام‌افراد مردم بدون استثنا وجود بعضی قوانین را تجاهل‌کرده و نادیده گرفته بعضی قوانین دیگررا عمداً زیر پاگذاشته‌ونسبت به‌بعضی‌ازقوانین مدارا نموده وشاید مایل به اجرای‌آن بوده اند ، ومحال است بتوان تمام‌مواد

قوانین‌را درتمام ازمنه ودر مورد تمام افرادبالتساوی رعایت‌کرد.

ودلائل فوق ثابت میکندکه قانون وحی منزل وحکم آسمانی و عاری ازخطا نیست. پس اطاعت مطلق وبلا شرط ازآنرا نمیتوان الزام وجدانی شمرد.»

بعقیدهٔ مکیور؛ چون روح اطاعت از قانون برپایهٔ میل آزاد اجتماعی استوار است‌واستبداد جمعی (۱) سعی‌دارد عقیدهٔ مردم‌را دریك کانون قدرت مرکزی بنام دولت تمرکز دهد، لذا روح اطاعت قانون‌را در مردم تخریب میکند، وحتی‌این‌روحیه دراشخاصی هم که‌در دستگاه دولت استبدادی شرکت دارند و ازآن بهره میبرند تخریب میشود بطوریکه درخفا ودرهر موقع که فرصت بدست‌آورندیااحساس کنند زیانی از شکستن قانون بدانها وارد نمیشود، قانون را زیر پا گذاشته ونادیده میگیرند یابرخلاف آن رفتارمیکنند.

(ج) درهرم قدرت وانواع قدرت وعوامل قدرت(۲)

هرم قدرت: بعقیدهٔ مکیور سه عامل قدرت و اموال‌و شأن (یامقام اجتماعی) بیکدیگر پیوسته وتشکیل نسج حکومت وهرم‌قدرت را داده وبعبارت دیگرهرم‌های‌عوامل‌مزبورمنطبق بریکدیگرند وقدرت حکومت ناشی از این ترکیب‌است (۳)

توضیح‌این‌مطلب‌آنکه‌هریك‌ازاین‌سه‌عامل‌را البته میتوان جداگانه تحت تحقیق‌وتحلیل قرارداد ومعلوم کردچه طبقاتی‌ازجامعه‌صاحب‌قدرت

---

(۱) Totalitarianism

(۲) «نسج حکومت صفحات ۸۲-۱۱۳

(۳) توضیح در باب استعمال اصطلاح هرم قدرت در فلسفهٔ سیاسی در مبحث قبل در عقاید لاسول داده شده است رجوع شود بمبحث قبل

هستندوچه طبقات وافرادی صاحب اموال وچه طبقات وافرادی صاحب شأن ومقام اجتماعی هستندومیتوان برای هریك هرمی‌ترتیب داد ومثلا طبقات ثروتمند تر را درهرم ثروت دردرجات‌فوقانی‌هرم وطبقات فقیررا درطبقات تحتانی قرارداد وهمچنین درمورد هرم قدرت وهرم شأن . اما پس ازتحقیق وامعان نظرملاحظه‌خواهیم کردکه این سه هرم بریکدیگر منطبق‌اند . پس نتیجهٔ این تحقیق چنین میشودکه سه عامل مزبورتقریباً لازم و ملزوم یکدیگر بوده وجاذب یکدیگراند و بایکدیگر ترکیب شده نسج حکومت وهرم قدرت کلی را تشکیل میدهند وبعبارت دیگر قدرت و اموال وشأن در افراد طبقهٔ حاکمه تمرکزپیدا میکند.

درانواع قدرت :

مکیور برای قدرت انواعی‌قائل گردیده واز آنجمله‌است **قدرت اجتماعی** ، قدرت گرفتار ساختن مردم و ارباب رجوع در پیچ وخم اداری‌واصول کاغذ بازی‌که‌آنرا **قدرت بوروکراسی** (۱)نام‌میگذارد، **دیگر قدرت تخصص ، قدرت تشکیلات ، قدرت‌اقتصادی وقدرت بانکها ، قدرت کارتلها (۲) ، قدرت مذهبی ، قدرت فرهنگی ، قدرت شهرت ، قدرت مطبوعات ، قدرت نظامی‌و بالاخره قدرت حکومت** که متضمن سحر وافسانهٔ حکومت بوده مافوق همهٔ قدرتهای دیگر است وحتی امروزه درکشورهای دموکراسی نیز غالب از انواع قدرتهای دیگر را در برگـرفته والبته درکشور های استبدادی (توتالیتاریانیسم) مجموع قدرتهای فوق را قدرت حکومت بلعیده و در

Bureaucracy (۲)

Cartels (۳)

خود گنجانیده است .

قدرت نظامی گری (۱) ـ در مورد قدرت نظامی گری و دیکتاتوری نظامی گوید:

« دردست داشتن اسلحه خاصیتی دارد که اشخاص را از حیات کشوری(۲) ومتمدن و زندگی عادی وطبیعی جدا میسازد .

صاحب سلاح ، عمل سلاح داری وخارج بودن ازحیات اجتماعی را پیشه وحرفهٔ خود قرار میدهد . اتحادیه ای از افسران بری و بحری و هوائی بصورت یك طبقهٔ ممتازه وجداگانه (۳) یعنی یك گروه مسدود (٤) باکداخلاقی مخصوص بخودشان(٥) بنام طبقهٔ ممتاز (٦) تشکیل داده بانیروهای اجتماعی بمبارزه می پردازند خاصیت این اتحادیه‌های میلیتاریسم طبعاً ولزوماً محافظه کار یاارتجاعی بوده درباطن قویاً باتغییرات وتحولات اجتماعی مخالف هستند و در برابر هرنوع نیروهای طرفدار تحولات اجتماعی مبارزه میکنند» (ولو آنکه درظاهر طرفداری ازتجدد وتحول نمایند) (۷)

---

(۱) میلیتاریسم Militarism

(۲) سیویل

(۳) Caste

(٤) یعنی گروهی که بدور ان حصاری ازمقررات وتشریفات کشیده شده وافراد کشوری را بدرون آن راه نیست .

(٥) (کد یعنی مجموعه قوانین ومقررات) Moral Code

(٦) Military Caste

(۷) نسخ حکومت صفحه ٩٦ و ٩٧

ونیز گوید : « قدرت نظامی اصلاً عاملی است (۱) متعلق بدولت برای تحکیم قدرت واتوریتهٔ دولت درداخل کشور ونیز برای دفاع خارجی وتحمیل ارادهٔ دولت یك کشور بدولتهای کشورهای دیگرو برضد دشمنان خارجی بکارمیرود . در دموکراسی جدید، فرماندهی نظامی جزئی از قوهٔ مجریه است، وطبقهٔ نظامی ودستگاه نظامی قدرتی مافوق این ندارد ولی دردیکتاتوری برخلاف این است ودر آن، قدرت نظامی درسیاست فعالیت داشته ، درشوراهای حکومت بحداعلا نفوذ یافته وتفوق خاص دارد .در الیگارشی سلطنتی سپاه وشاه کمك یکدیگراند، اگرچه درانقلابات ضد سلاطین هم اکثر اوقات دست افسران ارشد نظامی و قائدین سپاه در کاربوده است . اما درالیگارشی های غیر سلطنتی وجمهوریهای بی ثبات ، سپاه همیشه منبع خطری برای حکومتهای قانونی (دزوره ۲) بوده است مانند کودتاهای رم قدیم ومانند کشورهای امریکای جنوبی درزمان حاضر که ژنرالهای سپاه با یك حزب ساخته بوسیلهٔ یك کودتا حکومت موجوده را ساقط میکنند . این ژنرالهای جاه طلب همیشه ازمواقع بحران که هنوز دموکراسی ریشه نگرفته وقائم نگشته ودرمواقع عکس العملهای بعداز انقلابات ، فوری ازموقع استفاده میکنند. ناپلئون بهمین طریق بقدرت رسید و همچنین ظهور دیکتاتورهای نظامی بعد از جنك اول جهانی مانند هورتی (۳) و ریورا (٤) در امریکای جنوبی بهمین نحوبود .» (٥)

(۱) آژاس

(۲) De gure

(۳) Horthy

(٤) Rivera

(٥) کتاب « سبح حکومت » صفحات ۹٦ و۹۷

مال ومقام :

بعقیدهٔ مکیور بطوریکه اشاره شد شأن یامقام وموقعیت اجتماعی بامال لازم وملزوم یکدیگراند . وی‌مقام اجتماعی‌را عبارت میـداند از موقعیت نسبی یك شخص یایك دسته درسلسلهٔ مراتب اجتماع . (۱) مقام را تنهامنوط بخصائص شخصی ندانسته بلکه‌نتیجهٔ شناسائی فرد از طرف یکدستگاه (مانند دستگاه اجتماعی یاهیئت حاکمه یا جمعیت دیگر) میداند ومعتقد است‌که افسانه وافسون درمنطقهٔ شأن ومقام نقشی مهم درعهده دارد . (۲)

(د) ـ درشکل حکومت

شکل حکومت را محصول دوعامل میداند :

(اول) افسانه

(دوم) موقع (۳) که مقصود ازآن‌شرایط موجود ومقتضیات‌زمان ومکان واوضاع واحوال محیطی‌است‌که حکومت معین در آن بوجود آمده ومعتقد است‌که اولا افسانه همیشه تحت تأثیر موقع قرار دارد و ثانیاً موقع مدام درحال تغییر وتحول است . لذا درتحلیل اینکه چـرا فلان‌کشور درقدیم یادرزمان معاصر دارای شکل دمـوکراسی است و کشور دیگر بارژیم دیکتاتوری‌یاطریقهٔ استبدادی اداره میشود بایدسبب وعلت را دردوعامل فوق‌جستجو نمود . (٤)

---

(۱) هیرارشی‌اجتماع

(۲) « نسج‌حکومت » صفحات ۸۳ و ۸٤ و ۱۱٤ و ۱۱۵

(۳) Situation

(٤) « نسج حکومت » صفحه ۱٦۳

(ه) حکومتهای استعماری (۱)

درمقایسهٔ امپریالیسم قدیم باامپریالیسم معاصر، سقوط امپراطوریهای قدیم را بسبب یکی ازعلل زیر میدانند :

(۱) مبارزه باقدرتهای حریف

(۲) ایجاد ضعف درامپراطوری بسبب تغییرات اقتصادی یافرهنگی

(۳) ازبین رفتن وحدت مصنوعی کشورهای امپراطوری

ولی سقوط امپراطوریها وحکومتهای استعماری معاصر راتنها نتیجهٔ بیداری حس ملیت (۲) دررعایای مستعمرات ومردم تابع دولت استعماری دانسته است و بطورکلی دورهٔ استعمار را منقضی و عصر امپریالیسم را روبانقراض دانسته گوید: « این طریقه اکنون تنها درنواحی مناطق استوائی افریقا ودرجزائر مناطق استوائی اقیانوس کبیر واقیانوس اطلس بحال سابق باقی مانده وسبب عدم سرایت تحول جدید بدان جزائر آن است که (اولا) سطح تمدن مردم آن جزائر بسیار بایکدیگر اختلاف دارد و (ثانیاً) بواسطهٔ دورافتادن از یکدیگر اطلاعی از احوال یکدیگر نداشته و بواسطهٔ عدم ارتباط نمیتوانند همکاری کنند

(ثالثاً) فرهنك قدرت حاکمهٔ امپراطوری چنان برآن مردم تسلط یافته که ضعیف میباشند و قدرت مقاومت بانیروی استعمار را ندارند . (۳)

درمسئله مناطق نفوذ (٤)

---

(۱) امپریالیسم وامپراطوری

(۲) ناسیونالیسم

(۳) « نسج حکومت » صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱

(٤) Spheres of Iufluencc

گوید : « منطقهٔ نفوذازمسائل‌نوظهورزمان معاصر در عالم‌سیاست بین‌المللی ونتیجهٔ‌منطقی وطبیعی‌تزلزل وتنزل وسقوط پی‌درپی دولت‌های استعماری است وچون درجهان معاصرقابلیت‌بقا وحیات دولتهای‌کوچك مورد شك وتردیداست ، لذانتیجهٔ عقب‌نشینی وتنزل‌یك دولت استعماری بطوریکه درعمل مشاهده میشود آن‌است‌که بسیاری از مستعمرات‌که تحصیل استقلال نموده‌اند هنوز درحوزهٔ‌نفوذ یك یاچند دولت بزرگتر قراردارندوبدین‌طریق‌مسئلهٔ‌تازهٔ مناطق نفوذ درحوزهٔ روابط‌بین‌المللی واردشده ومناطق نفوذ جانشین مستعمرات امپراطوریها گردیده است. در واقع حق حاکمیت واستقلال این مناطق ناقص مانده و هنوز کامل نیست ، استقلالشان استقلالی‌است محدود وباسنت حق حاکمیت ملی (۱) وفق نمیدهد . این مناطق از لحاظ موقعیت بین‌المللی بیشتر اقمار قدرتهای بزرك محسوب میشوند وچنین خواهد بودتاهنگامیکه یك‌نظم نوبن بین المللی بظهور رسد و جانشین روابط بین المللی فعلی گردد . (۲)

(و) دموگراسی (۳)

بعقیدهٔ مکیور « دموکراسی نوعی ازحکومت است‌که هرگز در طی تاریخ تازمان حال بحدکمال نرسیده و دموکراسی کامل تاکنون وجودنیافته ، لذا تعریف آن‌مشکل و تمیز آن ازالیگارشی‌خالی‌از اشکال نیست .

---

(۱) Sovereignty

(۲) « سح حکومت » صفحه ۱۷۳

(۳) « سح حکومت » صفحات ۱۷۵ — ۲۲٤

نمو دموکراسی تدریجی است و اگر بخواهیم دوام کند باید جامعه وسرزمینی که در آن زراعت دموکراسی میشود قبلا تهیه وحاضر شده باشد . نمو کامل دموکراسی بعد ازتجارب بسیار بوجود آمده و بسیاری از آن تجارب عقیم مانـده وتنها بعضی از آن تجارب به نتیجه رسیده است .»

« هیچ جامعه‌ای نمیتواند دموکراسی‌را بایك تغییر عقیدهٔ ناگهانی بوجود آورد ومسلماً نمیتوان یك طرح تقلیدی دموکراسی را در یك ملت بزور و اکراه وارد ساخت بدون آنکه حائز شرایط لازم باشد و بدون آنکه قبلا تعلیمات لازم در باب روش دموکراسی بـه آن ملت داده شده باشد .»

« در تحلیل ومطالعهٔ دموکراسی های قدیم تاکنون به این نکته برمیخوریم که جامعه های ابتدائی قدیم مانندیونان‌وبعدازآن در روم وبعد درانگلیس ، دموکراسی‌همیشه راه خود رادرمیان طبقهٔ مترقی‌ودانشمند جستجو کرده‌است‌و نتیجه آنکه‌ترقیات‌فرهنگی‌باپیشرفت‌دموکراسی‌همراه بوده وهمچنین ترقیات اقتصادی نیز باترقی دموکراسی توأم بوده‌است »

بعقیدهٔ وی « مزاج جامعه‌های راکد وغیر متحرك ولاحتی (۱) بیشتر با الیگارشی، وطبیعت جامعه‌های متحرك صنعتی (۲) بادموکراسی سازگار است ومعمولاجامعه‌هائی که جنبهٔ کشاورزی آنهاغلبه‌داردولزوماً فقیر هستند کمتر استعداد قبول دموکراسی دارند »

گوید « شهرت واحترامی که‌رژیم‌دموکراسی‌درقرن نوزده بدست آورد وازدیاد نفوذ کشور های دموکراتیك قوی سبب شدکه کشورهای

---

(۱) Static

(۲) Dynamic

مختلف جهان دموکراسی را تقلید نمودند بـدون آنکه زمینهٔ قبول دموکراسی‌را حاضر کرده باشند، لذا دموکراسی آنها ظاهرسازی است نه حقیقی و نتیجه اینکه یکدسته سیاست چی و سود جو در این نوع کشورها بقیادت یك دیکتاتور حکومت میکنند در حالیکه ظـواهر انتخابات دموکراتیك‌را هم‌حفظ کرده به تاراج غنائمی که ثمر و محصول مقام وکرسی ایشان است مشغول اند ودموکراسی را هم ضمناً بد نام کرده اند.»

بعقیدهٔ مکیور. «هرجاکه اکثریت مردم از لحاظ سیاست و در امور سیاسی تنبل وبیحرکت وخونسرد ومسامحه کار ودرس‌نخوانده و غافل‌ازلزوم‌اتحاد و وحدت و عاری از علاقهٔ مشترك یافاقد منفعت‌مشترك باشند دموکراسی پیش نخواهد رفت.»

«دیگر آنکه واردکردن دموکراسی بکشور بزرگی مانند چین که مردم آن معتاد بحکومت استبدادی و حسب الامری باشند خیلی مشکل است بخصوص اگر سطح اقتصادیات در آن کشور پائین باشد ووسائل ارتباط وراه‌های شوسه کافی نباشد»

بعقیدهٔ مکیور «چون طریقهٔ حکومت دمـوکراسی اولین مرتبه درکشوری دائر گردد در معرض خـطرات و آفات بسیار است و کشور فرانسه نمونهٔ خوبی از ایـن حقیقت است. در زمان معاصر نیروهای ارتجاعی را بعضی اوقات جمع دیـگری از دشمنان سر سخت ارتجاع بمنظور برانداختن دموکراسی حمایت میکنند و این روشی است تازه در برانداختن دموکراسی چنانچه آئین‌مارکسیسم باعقیدهٔ خود درتقسیم

جامعه بد و بخش متخالف (طبقهٔ متوسط و طبقهٔ رنجبر ۱) افراطیون دست چپ (۲) را تقویت کرده وردایکا ایسم دست چپ باآ نکه ظاهراً دعوی حمایت ازدموکراسی میکندمزاج وطبیعتش طبیعت استبدادی است. هنگامیکه مارکسیسم موفق گشت درصدد ازبین بردن بورژوازی بر آمد. بورژوازی ناچار برای بقای خود بهروسیاه که در دسترس داشت متمسك گردید تا مقاومت نماید وخود را حفظ کند ومعنی این عمل مرك دموکراسی بود . مارکسیسم میل بحمایت از سوسیالیسم ندارد بااصلاحات مخالف وطرفدار انقلاب است پس مارکسیسم وفاشیسم در عین حال که بایکدیگر درکشمکش هستند یکدیگررا درباطن پرورش میدهند وهر کدام که غلبه کند دموکراسی مرده است . بهترین مثال این واقعه واین جریان کشور اسپانی معاصر است .

گوید : «دموکرسی عبارت است ازطریقهٔ تصمیم مردم باینکه کی باید حکومت کند وهدفش چه باشد و تنها طریق آن مراجعه بآراء عامه و افکار عمومی است بوسیلهٔ صندوق آراء ، و برای تمیز دموکراسی ازسایر انواع حکومت وسیله‌ای جز این در دست نیست . توضیح مطلب آنکه چون هیچگاه وحدت بین مردم هیچ جامعه‌ای بتمام معنی وجود نداشته‌وندارد وحکومت همیشه ولااقل نمایندهٔ یك عده ازمردم است وحتی بعضی از حکومتهای استبدادی اکثریت را پشتیبان داشته اند نمیتوان دموکراسی‌را بحکومت اکثریت معنی نمود چنانچه بعضی اوقات یك عوام فریب شیاد و ستمگر از طریق دموکراسی وبا

---

(۱) بورژواوپرولتاریا

(۲) رادیکالهای متمایل به کمونیسم

اکثریت آراء مردم روی کار آمده وبلا فاصله دموکراسی را برانداخته واز میان برده است . احتمال دارد اکثریت مردم روسیهٔ امروز حکومت خود را تأیید کنند ولی این مسئله ارتباطی با دموکراسی ندارد و حکومت روسیهٔ شوروی را نمیتوان یك حکومت دموکراسی خواند زیرا درآنجا آزادی افکار وجود ندارد که مردم تصمیم خود را باینکه کی باید حکومت کند آزادانه ابراز دارند و همچنین وسائل ابراز عقاید سیاسی درآن کشور وجود ندارد . نمو دموکراسی همیشه توأم بوده است بامباحثهٔ آزاد درمسائل سیاسی وتصفیهٔ اختلافات بدون اعمال زور بلکه از طریق شمارهٔ آراء و نیز پرورش دموکراسی همیشه توأم بوده است باقدرت مجلس مردم و نمایندگان مردم و نیز معنی دموکراسی این است که هیچگاه نیروئی برضد افکار مردم بکار نمیرود. دلیل حفظ حقوق ورعایت احترام عقاید اقلیت در کشورهای متحدهٔ امریکا وجود مادهٔ زیر است درقانون اساسی کنگره امریکا که گوید: «کنگره حق ندارد قانونی وضع یاتصویب کند که طبق آن مذهبی خاص را تقویت یاآزادی مذهب را ممنوع سازد ویاازآزادی نطق و مطبوعات جلوگیری نماید یاحقوق مردم را درمورد اجتماعات صلح آمیز یاحق تظلم بحکومت رابرای جبران مافات و خسارات واردهٔ بافراد ابطال نماید .»

و نیز گوید : « دیگر از خصائص دموکراسی کنترل قدرت است که در این طریقهٔ حکومت معمول بوده و افراد طبقهٔ حاکمه نیز تحت نظارت قرار دارند یعنی حکومت که باحربهٔ قانون حکومت میکند خود نیز محکوم بحکم قانون است ، دموکراسی وجود تشکیلات آزادافکار مخالف رانه تنها لازم میداند، بلکه شرط اصلی خود قرار میدهد.

حزب در دموکراسی جدید بمنزلهٔ گردونهٔ مهم سیاسی افکار وعقاید است وجزء اساسی هردموکراسی شمرده میشود . دستگاه حزبی وروش حزب بازی مکانیسم اساسی دموکراسی است زیرا افکار متشتت عامه‌را تنها بوسیلهٔ احزاب میتوان متشکل ودسته بندی نمود و وجوه مشترك افکار عمومی‌را بدینطریق میتوان یافت . سیستم حزبی‌است که مسئولیت حکومت‌را دربرابر مردم مشخص مینماید .

فرق حکومت دموکراسی با سایر انواع حکومت این است که حکومت دموکراسی نه تنها به‌احزاب مخالف‌اجازهٔ وجود و ابرازعقیده وایجاد تشکیلات وتوسعه و افزایش نیرو میدهد بلکه تسهیلات مخالف برای ایشان فراهم ساخته وآنهارا تشویق میکند تامخالفت‌های خود را ابراز دارند. آنگاه طبق‌عقل ومنطق واستدلال به اعتراضات ایشان پاسخ میدهدوآنرا درمعرض قضاوت افکار عمومی میگذارد .»

مکیور شرایط عمدهٔ دوام دموکراسی را دو چیز میداند:

(اول) عدم‌تحمیل فرهنك دولتی بمردم

(دوم) آنکه دولت نظارت دراقتصادیات وانحصار اقتصاد را بحد افراط وتاآنجانرساند که موجب کنترل فرهنك و کولتور آزاد مردم شود زیرا دراینصورت زندگانی افراد جامعه و حیات دستجات در اختیار حکومت قرار میگیرد وعقاید وضعی (۱) خاص حکومت‌برمردم تحمیل‌شده، عقایدوافکار حالت مطلق بخودمیگیرد وروح آزاد مردم‌را پایمال اراده وامر مینماید .تنها رعایت دوشرط فوق است که روح مردم راآزاد نگاه میدارد .»

---

(۱) ایدئولوژی‌ها

بالاخره بعقیدهٔ مکیور «دموکراسی بین جامعه و دولت رابطهٔ لازم وغیر قابل تفکیك ایجاد میکند در حالیکه دیکتاتوری و استبداد بالعکس دولت را از جامعه مجزا میکند و بین آنها ایجاد فاصله می‌نماید.»

(ز) دیکتاتوری وانواع آن: (۱)

مکیور درخواص دیکتاتوری گوید: «تنها درمیان انواع حکومتها حکومت دیکتاتوری است که جامعه را نادیده گرفته و مشروط بهیچ شرطی نیست، حکومت دیکتاتوری کلیهٔ معتقدات را ازقبیل ارادهٔ الهی یاسنت وعادت عموماً زیرپا گذاشته وارادهٔ محض دیکتاتور را تنها منبع قدرت مجاز (۲) میداند. دیکتاتوری هیچ نوع مقررات وقوانین اساسی برای محدودیت خود وضع نمیکند. قوانین ومقررات دیکتاتوری خلق الساعه وبرحسب اقتضای روز وساعت وتابع ارادهٔ دیکتاتور ولذا دائماً درحال تغییر است. وراء قوانین خلق الساعهٔ دیکتاتور یك قانون اساسی واصولی که بناوپایهٔ حقوقی وقضائی داشته باشد وجود نداشته تنهاحکم وامروفرمان دیکتاتور منشأوملاك عمل است وبس وبطور کلی دیکتاتور جداً منکر اراده ومیل اجتماع است.»

پروفسور مکیور طریقهٔ حکومت فاشیسم ایتالی ورژیم نازی آلمان و همچنین طرز حکومت روسیه شوروی را از انواع جدید و نوظهور دیکتاتوریهای زمان معاصر دانسته و هریك را بتفصیل تحلیل میکند و همچنین طرز حکومت کشور های امریکای جنوبی را ولوآنکه اسماً جمهوری بوده وعنوان دموکراسی رابخود بسته‌اند نوعی ازدیکتاتوری

(۱) کتاب «نسج حکومت» صفحات ۲۲۵-۲٦٦

(۲) اتوریته

زمان معاصر میداند .

مکیور برای انواع دیکتاتوریهای جدید زمان‌معاصر بعضی‌خواص مشترك ذکر نموده که ذیلاخلاصه‌میشود.میگوید:

« از خواص **دیکتاتوری جدید** آن است که:

(۱) غالباً پیشوایکی از افراد عادی است که‌ازمیان مردم‌برخاسته مانند دیکتاتوریهای فاشیسم ایتالی و نازی آلمان و روسیهٔ شوروی و دیکتاتوریهای کشورهای امریکای جنوبی که دراین دیکتاتوریها پیشوا ازهمین نوع افرادی‌بوده است که اشاره شد

(۲) غالباً پیشوا یادیکتاتور ایجاد تشکیلاتی مخصوص میکندبنام حزب برای حمایت از خودش . افراد حزب را ازاشخاص معین وامتحان شده وتربیت یافتهٔ مناسب رژیم انتخاب‌کرده وانضباطی شدید درحزب برقرارمیسازدوهرچندیکمرتبه بنام تصفیهٔ‌حزبی‌عدهٔ ازافرادسر جنبان یا منحرف یاسست را ازمیان میبرد .

(۳) برای حفظ انضباط حزبی یك تشکیلات سری کوچکتر در درون هستهٔ مرکزی حزب بوجود میآورد.

(٤) دیکتاتوری جدید یك دسته گـارد مخصوص بعنوان هستهٔ حزبی بضمیمهٔ یکدستگاه پلیس سری ودستگاه جاسوسی وسیع و عظیم فراهم میکند وکلیهٔ‌عقاید وتظاهرات وتمایلات افراد جامعه رابدینوسیله تحت مراقبت وکنترل شدید قرار میدهد .

(٥) دیکتاتوری نوین مجهزبه سلاح مهیب تبلیغات است و انواع وسائل تبلیغاتی رابرای اغفال وارعاب مردم‌تحت حکومت‌خود وهم‌برای فریب واغفال مردم جهان بکارمیبرد .

(٦) وسائل ابراز عقیده و تبلیغات مانند مطبوعات و سینماها و نمایشگاه‌ها و رادیو و تلویزیون و وسائل ارتباط عموماً درقبضهٔ حکومت و در انحصار حکومت و تحت سانسور و کنترل شدید حکومت است.

(۷) دیکتاتوری نوین بمؤسسات موجود سابق اعم از مؤسسات اقتصادی و مذهبی و اجتماعی و فرهنگی اعتماد نداشته خود ایجاد مؤسساتی نوین و مخصوص بخود مینماید و آنهارا ضمیمهٔ مؤسسات سابق یا ملحق بدانها ننموده بلکه این مؤسسات نوین را مجزا نگاه میدارد و آنهارا از خارج مراقب مؤسسات سابق قرار میدهد و اگر نتوانست مؤسسات سابق را براندازد و ازمیان بردارد بوسیلهٔ فوق آنهارا از کار انداخته تخریب میکند و بدانها تغییر شکل و خاصیت میدهد.

بطور کلی دیکتاتوری همیشه خودرا درخارج دستگاه و قالب اجتماع نگاه میدارد و بدین سبب است که نمیتواند تدبیری اندیشد تا دیکتاتوری را موروثی کند ویا برای بدست گرفتن قدرت جانشین تعیین نماید، چه اگر چنین کند فوری مشروط شده و تبدیل بحکومت مشروطه می گردد و در واقع خاصیت اصلی دیکتاتوری را ازکف داده واز آن حالت عدول کرده است»

دیکتاتوری روسیه شوروی:

در تحلیل رژیم حکومت روسیهٔ شوروی گوید که «نوعی دیکتاتوری خیلی تازه و بی‌سابقه است و بین موادمرام کمونیسم باعمل دولت شوروی تضاد بسیار وجوددارد» سپس فهرستی ازمواد تضاد بین مرام کمونیسم و عمل دولت شوروی بدست داده که ذیلاخلاصه میشود. گوید:

(۱) آئین دیکتاتوری موقت پرولتاریا را تمرکز شدید

فعالیت اقتصادی و فرهنگی شوروی که درزمان معاصر روزافزون است و دردست حکومت میباشد عملا نسخ نموده‌است .

(۲) جامعهٔ بی دولت که از اصول مسلم کمونیسم مارکسیسم است درزوایای فراموشی نهاده‌شده ودیگر ذکری ازآن درمیان نیست و وعدهٔ آن بروز ۹ شنبه داده شده‌است.

(۳) جای آئین **حکومت** مردم را عنوان « **لزوم رعایت خط مشی حزبی** » گرفته و بقدری روی عنوان اخیراصرارشده وفشار کلام برآن‌قرارگرفته که عنوان آئین حکومت مردم‌ازمیان رفته‌است .

(٤) قانون اساسی دموکراتیك سال ۱۹۳٦ شوروی صریحاً اعلام نمود که : « **تمام قدرت‌سیاسی ناشی ازمردم کارگرشهرها ودهات ومتعلق بایشان است**» یك‌سلسله دستگاه انتخاباتی‌نیز درسراسرروسیه ازشوراهای محلی گرفته (۱) تاشورای اعظم برقرارگردیده . درهمه جا ظاهراًمحاکم‌مردم وکمیسرهای مردم وجود دارد اما درانتخابات همیشه پس ازاخذ رأی اتفاق‌آراء دیده میشود نه اکثریت آراء وکنترل کامل همیشه دردست یك حزب‌است وآن‌حزب‌کمونیست است‌که جمعیت آن نسبت بجمعیت روسیه شوری بسیارناچیزاست ویك اقلیت خیلی‌قلیل را تشکیل میدهد .

(۵) **آئین انحلال طبقات و تشکیل جامعهٔ بی‌طبقات** نیزبوسیلهٔ درجه‌بندی درپیشه‌ها ومشاغل‌مردم‌وبخصوص **ایجاد** هرم قدرت ودستگاه سلسلهٔ مراتب شوروی (که‌هرمی است عمیق وبمراتب شدیدتر وسخت تر ازهرم قدرت دررژیم تزاری) عملا لغوگردیده است .

---

(۱) سویت ها .

(٦) اصل« **بهرکس بقدر احتیاجش داده خواهدشد**» تجدید تحریر شده و مبدل گردیده است به اصل : « **بهرکس به تناسب مقدار کاری که انجام میدهد داده خواهد شد** » و تشخیص این مقدارکار وارزش آنهم بادیکتاتورهاست .

(۷) درادارهٔ امور روزمرهٔ مردم وکشورتنها دودسته از اشخاص دخالت دارند یکی کارمندان حزبی و مستخدمین رسمی دولت . دیگر مدیران کارخانجات وناظمین اموربازرگانی ومعاملات وضمناً بین عناصر مختلف دستهٔ اخیر ایجاد وحدت کامل گردیده‌است .

(۸) آئین « **آزادی مطبوعات وآزادی فرهنگ** » اسماً و درگفتار ها ستایش شده ولی افکارعمومی ووسائل ابراز افکار همه جا دقیقاً وشدیداً تحت کنترل وسانسوراست وتبلیغات و وسائل آن بوسیلهٔ ابداعات خاص دیکتاتوری جدید که اشاره شد مانند پلیس سری و دستگاه های جاسوسی و زندانهای کار اجباری در انحصار کامل دولت قرار دارد .

(۹) **آزادی مذهب** اسماً ضمانت شده‌ولی کلیسای ارتودوکس که اخیراً افتتاح یافته مطیع امر ودستور دولت است درحالیکه مذهب را اصول اولیهٔ کمونیسم تریاك ملت‌شناخته‌و برانداختن آنرالازم‌میشمارد . عمل فعلی روسیه شوروی ولو که مذهب مخصوص مورد نظر دولت تقویت شود باز مخالف یکی‌ازاصول مهم کمونیسم‌است .

(۱۰) **آئین انترناسیونالیسم** نیزکه یکی ازاصول مسلم کمونیسم است امروز درروسیهٔ شوروی زیر پاگذاشته شده‌کاملا منسوخ گردیده آفتاب‌عمر آن بخصوص پس از جنگ دوم جهانی غروب کرد و یك

ناسیونالیسم جدید وشدید در روسیه ظهور کرده که بامزاج دیکتاتوری ناسازگار نبود وجای انترناسیونالیسم مرامی‌را گرفت.»

مکیور گوید : « بطورکلی یك مشاجرهٔ اساسی بین عقاید مسلکی ومرامی (۱) وکلیهٔ دستگاه عمل حکومت درروسیه‌وجود دارد وبدیهی است که نه دیکتاتوری شوروی ونه هیچ دیکتاتوری دیگر تحمل‌قبول اصل آزادی فرهنگی را ندارد زیرا آزادی‌فرهنگی اصولا باهـرنوع دیکتاتوری منافات دارد ودیکتاتوری جدید در درجهٔ اول عبارت‌است از **کنترل دماغ وفکر بوسیلهٔ اعمال زور وقدرت** »

مکیور در اینجا به گفتهٔ **بنیامین کنستانت** (۲) استناد کـرده کـه میگوید :

« فرق بین استبداد بادیکتاتوری آن‌است که استبداد بمردم اجازه میدهد که خاموش باشند وسخن ، نگویند اما دیکتاتوری مردم را مجبور میکند که بوجدان خودهم دروغ بگویند و بدیطریق آنهارا ازتنها و آخرین وسیلهٔ تسلیت نفس که برای مظلوم وستمکش باقی مانده است نیزمحروم میدارد»

مکیور معتقد است که « مسلماً تاوقتیکه تنها به یك حزب اجازهٔ وجود وفعالیت داده میشود وتاوقتیکه خط مشی‌وسیاست دولت وکشور بوسیلهٔ برنامهٔ حزب انحصاری و از طرف پیشوا دیکته میشود، آزادی فرهنگی نمیتواند وجود خارجی پیـدا کند ونمایش‌های انتخاباتی کـه پارتیزانهای مصنوعی دولت دیکتاتوری بعنوان شهود وجود دموکراسی آنرااداره میکنند ونیزصندوقهائی که حاکی ازاتفاق آرا ویانزدیك بودن

---

(۱) ایدئولوژی

(۲) Benjamin Constant معاصر ناپلئون بناپارت که اصطلاح **غصب** را بجای دیکتاتوری بکاربرده است

باتفاق آراء در انتخابات است خود دلیلی است آشکار برعدم وجود آزادی».

(ح) انقلاب وانواع آن: (۱)

ریشهٔ ظهور انقلاب را چنین تحلیل وتعریف میکند که « چون پایهٔ سنت ها وعادات وعقاید وافسانه های اجتماعی سست و متزلزل گردد و ازمیان برود ویك سلسله سنت‌ها وافسانه‌های جدیدهم‌جای آنرا نگرفته باشد انقلاب بظهورمیرسد. »

مکیور برای انقلاب انواعی قائل گردیده مانند انقلاب ملی، و انقلاب طبقاتی وهریك را جداگانه مورد بحث قرار میدهد

انقلاب ملی را انقلابی میداند که بوسیلهٔ آن مردم حکومتی را که اجنبی ودشمن خود می‌پندارند براندازند. این نوع انقلاب را نهضت استقلال طلبی نیز اصطلاح میکند. کلیهٔ انقلاباتی راکه بوسیله آن فاتحین از تخت پائین کشیده شده وزمامداران محلی جای ایشانرا گرفته اند و همچنین انقلاباتی راکه منجر به تجزیهٔ قطعاتی ازامپراطوریها شده وانقلاباتی راکه موجب تجزیهٔ قطعاتی ازمستعمرات کشورمادری گردیده است، ازنوع انقلاب ملی می‌شمارد ومعتقداست که نتیجهٔ انقلابات ملی درصورت موفقیت، سیر وپیشروی بطرف ناسیونالیسم است.

انقلاب طبقاتی را نتیجهٔ شکاف بین طبقهٔ ممتازه و طبقات محروم دانسته وگوید روشی است که طبقات محروم بدان متوسل میشوند. از خواص وعلائم این نوع انقلاب آنکه رریم قبل از انقلاب الیگارشیك و ستمگراست ودرآن رژیم یك طبقهٔ حاکمه حکومت میکند که یاعمداَو یاازروی نادانی وعدم بصیرت حاجات وتقاضاهای یك جامعهٔ درحال تغییررا

(۱) «سیر حکومت» صفحه ت ۲۷۹-۲۸۷

نادیده گرفته و تجاهل میکند .

مکیور انواع دیگری از انقلاب را نیز ذکر نموده که از آنجمله است انقلاب صنعتی و انقلاب اجتماعی ودربارهٔ مراحل انقلاب نیز بحث مفصلی دارد که ذکر آن ازحدود گنجایش این مختصر خارج است .

(ط) فن و تخصص :

درمسئلهٔفن (۱) وتخصص ومسئلهٔ جمعیت شناسی (۲) نیز بتفصیل بحث کرده واین سه عامل را دراوضاع سیاسی و بین المللی ورژیم حکومتهای امروزه وجهان آینده بحداعلا دخیل میداند ومعتقد است این عوامل درتعیین سرنوشت مردم جهان آینده نقش مهم خواهند داشت . (۳)

(ی) در روابط بین الملل وجهان آینده (٤)

بعقیدهٔ مکیور « افعال واعمال حکومت درداخلهٔ کشور و وظائف محلی وداخلی هردولت بخصوص در زمان معاصر ارتباط کامل دارد با روابط آن کشور باملل دیگر ، وبطور کلی وقایع داخلی هر کشور رابطهٔ مستقیم دارد باروابط بین المللی . لذاتنظیم امور مالی واقتصادی ومسئلهٔ پول وارز واعتبارات ومعاملات درهر کشور بایدمرتباً باشرایط متغیرخارجی وفق داده شود و از آن روی استقلال اقتصادی (۵) در جهان معاصر و آینده مضر است ومفهومی ندارد و موجد جنگها و باعث تشدید اختلافات خواهد بود »

---

(۱) Technique

(۲) Demography

(۳) « نسج حکومت » صفحات ٤-٦ و ۲۹۵ - ۲۹۸

(٤) « نسج حکومت » صفحات ۳٦۰-۳٦۷

(۵) و تارکی یاس‌بیازی اقتصادی

« امروزه دراثر ترقی فن وصنعت (۱) دولتهای جهان مجبور شده اند دربسیاری از مسائل تابع تشکیلات ومؤسسات و انتظامات بین المللی شوند ازقبیل تعیین امواج فرستندهٔ رادیو وسایر وسائل مخابرات وارتباط ومقررات قرنطینه وسایر مقررات راجع به بهداشت عمومی وثبت اختراعات ونمونه ها وحقوق مسافرت افراد درکشورها وحقوق مهاجرین وحقوق اتباع خارجی ساکن هر کشور وحقوق خبرنگاران خارجی وامثال آن. بعضی از این روابط تابع یك سلسله عادات قرار گرفته که به حقوق بین الملل موسوم است وبعضی دیگر تابع مقرراتی است که درانجمن های بین المللی وضع گردیده است »

« کشورها هنوز یك مؤسسهٔ بزرك ومشترك بوجود نیاورده اند که کلیهٔ مسائل مشترك بین المللی را نظارت کند اگرچه بتازگی در مورد بعضی ازمواد بوسیلهٔ تشکیلات جدیدهٔ انجمن ملل متفق اقدام کرده اند ولی بسیاری از مطالب و مسائل هنوز در پردهٔ ابهام ولاینحل باقی مانده است، ودو افسانه یادوسنت است که مانع اقدام مهم فوق گردیده :

(اول) سنت حق حاکمیت ملی یااستقلال ملی (۲)

(دوم) سنت انحصار منافع ملی یا منافع انحصاری ملی.

باید دانست که خط مشی ها وسیاست های اقتصادی ملی اصولا برضد منافع ملتهای دیگر است ولذا موجب تشدید اختلافات میگردد. ازطرف دیگر مسلم است که کشورهائی که درزمان جنك یابعنوان پیش بینی یا امنیت وحفظ خویشتن درهنگام جنك، روش استقلال اقتصادی یابی نیازی اقتصادی را حمایت میکنند همانا هدف نظامی و مقاصد جنگی

---

(۱) تکنولوژی
(۲) Sovereignty

دارند و طالب صلح نیستند و بنا بنعقیب همین خط مشی و سیاست است که مقاصد استعماری و ایجاد منطقهٔ نفوذ را تعقیب نموده درصدد هستند اراضی کشورهائی را که دارای موادخام مهم مانند معادن نفت و لاستیك و مس و آهن وقلع و نیکل و منگانز و ذغال هستند بعناوین فوق تصاحب نمایند.

این نوع دولتهای استعماری بااتحادیه‌ها وشرکتهای بزرك تجارتی واقتصادی وارد بست وبند شده آنها را بمیدان استعمار میفرستند، مثلا شرکت‌های مزبور را ازشرایطی که بتجار داخلی تحمیل شده است معاف میدارند و برای آنان امتیازات ومعافیت هائی قائل میشوند تا بدینوسیله آنهارا تشویق بمجاهدهٔ دراستعمار واستثمار درکشورهای ضعیف مورد نظر نمایند. ونیزاین نوع کشورها سعی دارند برقدرت حمل و نقل دریائی وظرفیت کشتی رانی خودبیفزایند.»

«ایجاد تعرفه‌های گمرکی وبستن بنادر (۱)، وضع مالیاتها، کنترل های ارزی وسایرابداعات ازاین قبیل عموماً ابداعاتی مربوط باصل بی نیازی اقتصادی است (که آنرا درعلوم سیاسی ناسیونالیسم اقتصادی اصطلاح کنند) وبرای جلوگیری ازواردات وتعویض اجناس محلی بجای آنهاست وجلوگیری ازواردات یعنی مجاهدهٔ غیرمستقیم در ورشکست اقتصادی کشورهای همسایه. وبدیهی است که چنین اقدامات نه تنها موجب میشود که کشورهای دیگر نیز معاملهٔ بمثل کنند بلکه باعث تشدید خصومت میشود ومنتهی بجنك میگردد»

(۱) embargo بستن بنادر کشور بروی کشتیهای خارجی یا کشتیهای کشور مخصوص یابعضی از کشورها ویاتوقیف کشتی های مزبور دربندر طبق شرایط معین بمنظورتلافی یاعمل خصمانه یافشار بکشور دیگر.

دیگر آنکه تعقیب روش استقلال اقتصادی باعث تنزل سطح زندگی درجامعه ها گردیده وسبب می‌شود که بسیاری از اجناس بابهائی گران ترتهیه گردد . بدینمعنی که باخرج مبلغی بیشتر وصرف نیروئی بیشتر اجناسی گران تر تهیه میشود لذا استقلال اقتصادی کامل را باید بفقر کامل معنی کرد وبی‌نیازی نسبی را به‌فقرنسبی . وباابراز تعصب نسبت باین روش و اصرار درعمل کردن بدان ، درواقع حکومتها بظرفیت تمول ملت خود لطمه‌وارد ساخته و آنرا تقلیل‌داده وتخریب کرده‌اند ، همانطور که‌عملیات جنگی حکومتها ثروت ملت‌هارا تضییع کرده بباد میدهد »

بعقیدهٔ مکیور » اینکه بعضی حکومتها ادعا میکنند که استقلال اقتصادی اگرضررمالی وزیان اقتصادی دارد بازاء آن نفع دیگری دربر دارد یعنی حیثیت ملی و امنیت ملی را فزونی می بخشد صحیح نیست و چنانکه این دعوی را مورد تحقیق قرار دهیم بطلان آن مسلم میگردد .»

گوید : «بیشتر نتیجهٔ همین اصرار باستقلال اقتصادی است که‌جهان معاصر دریك حالت ابهام وپیچیدگی بیك عده کشورهای ملی کوچك و بزرك تقسیم شده وهرجامعه ای برای خود یك حوزهٔ قضائی و اتوریتهٔ جداگانه بوجود آورده‌است ، درحالیکه شرایط لازم‌برای حفظ بسیاری از منافع مردم این کشور ها بوجود نیامده وتعداد کثیری از منافع این جامعه های موسوم بملت‌ها درخطر است وضمانت تأمین ندارد»

بالاخره مکیور ازمقدمات فوق چنین نتیجه میگیرد که «تعقیب روش‌مزبور (یعنی‌اصرار به حفظ استقلال اقتصادی‌ملی) تمدن بشری را تهدید به زوال میکند زیرا جهان ما درتحت شرایط نوین نمیتواند بیش

ازیکی ازدوصورت‌داشته باشد یا نظم عمومی جهان ویاجنك‌عمومی عالم وچون ثابت کردیم که حصول اولی‌باتعقیب روش‌استقلال اقتصادی میسر نیست بدیهی است که جانشین آن جنك میباشد وطریق ثالثی بنظر نمیرسد . » (۱)

بعقیدهٔ مکیوراین‌است سبب اصلی بروز جنگهای زمان معاصر .

واما درباب جهان آینده ، هرچندمکیورچندان‌نسبت بدان‌ابراز خوش بینی‌ننموده ونیل‌بصلح عمومی عالم راچندان آسان وسهل الحصول نمیشمارد، معهذاراه نیل بدان را نشان میدهد . وی دراینمورد باعقیدهٔ کانت آلمانی‌موافقت‌دارد که‌میگوید:

« شرط مقدماتی ولازم برای ایجاد نظم عالم که منوط بوضع حقوق جهانی میباشد عبارت ازآن است که تمام کشورها قبلا شکل حکومت جمهوری را برای خودبپذیرند » (۲)

بعقیدهٔ مکیور هیچ نوع نظم نوین بدون زحمت و رنج بسیار و مشقات طولانی وبیشمار در طریق تغییر طرز فکر مردم جهان و مؤسسات ایشان بنحو شایسته ای که مناسب زمان باشد بوجود نخواهدآمد .

گوید : ایجاد نظم نوین بین المللی امروز ازواجبات درجه اول است وایجاد چنین نظم منوط استباینکه ملل متساویاً وجدا درقبول و عمل باصل وفق دادن خود باشرایط زمان (۳) بکوشند . امروزه باکشف جدید نیروی اتمی دیگر اتکاء دولتها تنها بزور و نیرو، فکری

(۱) «نسج حکومت» صفحه ۳۶۷

(۲) «نسج حکومت» صفحه ۳۸۷

(۳) Adaptation

است کهنه و بیهوده وزمانی بیاید که این نوك تفکر در زوایای فراموشی نهاده شود واز آن مانند روش قرون بر بریت و توحش یادشود . باید طرز فکر عوض شود وترس ها وشك وتردیدها وبدگمانیها ازمیان برود و قدرت بین المللی (۲) جانشین قدرت ملتها گردد. آنچه که امروز به ما امید میدهد که شاید چنین نظم نوین بین‌المللی در آینده بوجود آید آن است که می‌بینیم رشته های عقیدهٔ باستقلال اقتصادی نسبت بچند دههٔ قبل بالنسبه سست شده وبطلان این عقیده ثابت وشایع گردیده وچنانچه همکاری بین ملل تقویت گردد امید آن است که این همکاری به صلح بین‌المللی منجر شود . همانطور که در مردم امـروز ترس از بردگی و وغلامی وخرید وفروش بردگان که درقدیم ازمعمولات رایج بودمرتفع گردیده اگر روزی فرارسد که ترس مردم ازجنك هم بهمین نحو مرتفع گردد امید است از فرصت هائی که برای نمو نیروی خلاقه آدمی در جلو مردم جهان موجود است استفاده شود ومنابعی جدید ازطبیعت را که علم در جلو ما گذاشته است بمنظور رفاه و بهبودی زندگی بشری بکاربریم»

مکیور نسبت بمنشور ملل متفق و طرح دمبارتن اوکس (۳) وبخصوص قسمتی از آن که قدرت اصلی و حفظ صلح را منحصراً بدست چند قدرت بزرك جهان معاصر سپرده است انتقاد کرده و آنرا دور از

---

(۲) اتوریته بین المللی

(۳) Dumbarton Oaks نام محلی است نزدیك واشنگتن که اولین طرح منشور ملل متفق وتشکیلات آن بین نمایندگان چهار دولت امریکا و شوروی و انگلیس و چین ،راوت تااکتبر ۱۹٤٤ مورد مشاوره وتصویب قرار گرفت .

نیل بهدف اعلای صلح جهانی دانسته و معتقد است که قرارداد مجمع اتفاق ملل سابق (۱) ازاین حیث بهتر از منشور ملل متفق امروز بوده (۲) وهدفی عالی‌تر داشت زیرا فاقد چنین شرط غیر منصفانه‌ای بود ولااقل اسماً همه ملل جهان را بیک چشم نگریسته وبرای بعضی مزیت و رجحان نسبت ببعض دیگر قائل نشده قدرت جهانی را رسماً وعلناً بدست چند دولت بزرك نسپرده بود . (۳)

☆ ☆☆

---

(۱) League of Nations ' Convention

(۲) United Nations Charter

(۳) « نسج حکومت » صفحات ۳۹۹ و ۴۰۰

ششم - والترلیپ من و عقاید سیاسی وی

شرح حال و آثار:

والترلیپ من (۱) متولد سال ۱۸۸۹ در شهر نیویورک . تحصیل کردهٔ دردانشگاه هاروارد امریکااز نویسندگان مشهورواز مقاله نویسان (۲) معاصر امریکائی است که همه روزه مقالات وتفسیرهای سیاسی وی ازوقایع روزمره سیاسی داخلی امریکا وحوادث بین المللی دربعضی از جرائد امریکا دیده میشود .

البته لیپ من رایک فیلسوف سیاسی نمیشمارند بلکه اورایک مفسر سیاسی ویک نویسنده سیاسی میدانند معهذا درمسائل سیاسی و بحث و تفسیر وقایع سیاسی زمان معاصر صاحب نظرمیباشد وتحلیل وی ازبعضی ازمسائل سیاسی واجتماعی جالب توجه است . لیپ من از لحاظ مسلك سیاسی ابتدا سوسیالیست بود وبتدریج عقیده سیاسی ومسلك وی به لیبرال چپ مبدل گشت. بعداً بحزب جمهوری خواه امریکا پیوست . مجلات نیورپو بلیك (جمهوری نوین۳) و نیویورك ورلد (جهان نیویورك ٤) را تأسیس نمود . سالهاست کـه یکی از نویسندگان روزنامهٔ معروف نیویورك هرالد تریبون (٥) میباشد کتاب فلسفهٔ زیگموندفرایمد

---

(۱) Walter Lippmann
(۲) Columnist
(۳) New Republic
(٤) New York World
(٥) New York Herald Tribune



والتر لیپ من

(۱) فیلسوف روانشناس معروف آلمانی را بانگلیسی ترجمه کرده .در سال ۱۹۱۷ معاونت وزارت جنك امریکا را عهده داربود وبعد ازجنك اول جهانی درسالهای ۱۹۱۸ و۱۹۱۹ در تأسیس کنفرانس صلح و رسای پاریس شرکت داشته و تجارب سیاسی بسیار در سیاست و روابط بین المللی اندوخته . وی نویسندهٔ کتب متعدداست . معروفترین کتاب سیاسی لیپ من که بیش ازسایر آثار اوموجب شهرتش گردیده کتابی استموسوم به « افکارعامه »(۲) که درسال ۱۹۲۲ نوشته شده ومسئلهٔ افکارعمومی راکه چگونه متشکل میشود وکی اداره میکند وچه عواملی درآن مؤثر است نیك تحلیل و درآن بحث کرده وما اصول مندرجات کتاب مزبور را برای نشان دادن طرز فکر وی در اینجا خلاصه میکنیم .

دیگر از تألیفات وی کتاب « مقدمه سیاست » (۳) ،گرفتاری های دیپلماسی» (٤) ، « آزادی واخبار » (٥) « مقدمهٔ اخلاق » (٦) ، « روش آزادی» (۷) ، «صحنهٔ سیاست » (۸)

---

(۱) Sigmund Freud
(۲) Public Opinion
(۳) A Preface to Politics
(٤) The Stakes of Diplomacy
(٥) Liberty and the News
(٦) A Preface to Morals
(۷) The Method of Freedom
(۸) The Political Scene

« جامعهٔ نیکو » (۱) ، « یادداشتهای راجع بجنك وصلح » (۲) ، و کتاب « سیاست خارجی امریکا » (۳) است .

خلاصهٔ عقاید سیاسی والترلیپ من

(الف) افکار عمومی :

والترلیپ‌من در کلیهٔ مباحث سیاسی خود وبخصوص در کتات افکار عامه بعضی اصطلاحات مخصوصه برای تبیین مقاصد وافکار خود وضع کرده که چند اصطلاح آنرا دراینجا ذکر خواهیم کرد.

وی در کتاب افکار عامه برای کشف اینکه ببینیم افکار عمومی از کجا سرچشمه میگیرد وچگونه بوجود میآید وبچه‌نحوشکل‌میگیرد ابتدا وارد این بحث میشود که قضاوت کلیهٔ افراد ما درباره اموربشری وبخصوص دربارهٔ امورجهان ومسائل مربوط بسایر کشورها و مناطقیکه خارج ازدائرهٔ مرئی ومنظرما قراردار متباین باحقیقت وواقعیت میباشد زیرا قضاوت ما محدوداست :

اولا بحدود مرئی ومنظرما .

وثانیاً به‌حدوددائرهٔفکرماووسعت‌افق‌اطلاعات‌ما(٤)وی،جهان‌خارج ازحدوددرؤیت وبیرون‌ازحدود اطلاع‌وبصیرت مارا جهان برونی وآنچه راکه درحوزهٔ اطلاع ورؤیت ما قرارگرفته‌است جهان درونی مینامد

---

(۱) The Good Society

(۲) Notes on War and Peace

(۳) U . S . Foreign Policy

(٤) کتاب « افکار عامه نسخه Pelican چاپ موسسه نشریات Penguin سال ۱۹٤٦ صفحات ۱-۳

ومعتقد است جهانی که مابایدآنرابشناسیم واحتیاج‌به شناسائی آن‌داریم باجهانی که خیال میکنیم آنرا میشناسیم کاملا متباین میباشد.

هرچند لیپ من در اینمورد روی کلیات صحبت داشته وبیان وی شامل امور داخلی یك کشور نیز میباشدیعنی مثلامردم تبریز شهرتهران ومردم کرمان شهرمشهد راآنطور که مطابق باواقع است نمیشناسند و قضاوت ایشان در مورد جامعه های دورتر باحقیقت و واقعیت مطـابقت ندارد، ولی‌بیشتر دراین‌بحث توجه‌وی بمسائل خارج ازکشوروسیاست بین‌المللی وجهانی معطوف است.

لیپ من ازمقدمهٔ فوق اینطور نیتیجه میگیرد که قضاوت مادرباره محیط خارج ازحدود درك ورؤیت ما منوط است باینکه چگونه محیط مزبوررا دردماغ خود تصویر کنیم وخواص واوضاع‌این‌تصویر منوط‌بدان است که‌اطلاعاتی که‌برای ایجادآن تصویربدماغ ما واردشده است معلوم گردداز کجا آمده‌از کجاسرچشمه گرفته‌وچگونه‌بدماغ‌ماوارد گشته‌است. وی درواقع میخواهد ضرب المثل معروف فارسی را باثبات رساند که «انسان‌بنده چشم وگوش است»

نویسندهٔ مزبور برای اثبات این مطلب امثلهٔ متعددذکرنموده که چگونه عقاید مردم درمورد شخص معین یاموضوع مشخص یا یك واقعه یا یك موضوع علمی دراثرتغییرعوامل فوق یعنی منبع صدور اطلاع و چگونگی‌ورودآن بدماغ‌تغییر کرده‌یاتاخیر ورودیك خبر و اطلاع در طرز تفکرماتأثیر عمیق داشته است.

ازجمله واقعهٔ جزیرهٔ کوچکی را ذکر میکندکه درنقطه‌ای دور افتاده ازاقیانوس قرار دارد و درآن جزیره در سال ۱۹۱٤ عدهٔ معدود

انگلیسی وفرانسوی و آلمانی زندگی میکردند . در آن جزیره هنوز دستگاه تلگراف در آن سال دائر نشده وارتباط آن جزیره بادنیای خارج عبارت بود ازاینکه هردو ماه یکمرتبه یك کشتی پستی انگلیسی که از آن منطقه عبورمیکرد اندکی در آنجاتوقف مینمود .

دراوایل ماه سپتامبر سال ۱۹۱٤ هنوز کشتی واردنشده بود وساکنین بیخبر آن جزیره بدون آنکه از بروزجنك بزرك جهانی اطلاع داشته باشند مدت شش هفته باکمال رفاقت بایکدیگر بسر برده و زندگی میکردند وهنوز درباب آخرین خبری که شش هفته قبل بآنها رسیده بود یعنی محاکمهٔ مادام **کایو** (۱) که **گاستون کالمت** (۲) را بقتل رسانیده بود بحث میکردند .

روزی دراواسط ماه سپتامبر طرف عصر روی اسکله اجتماع کرده منتظر ورود کشتی بودند که ازدورنمایان بود تاااز ناخدای کشتی سئوال کنند که آیامادام کایو محکوم یاتبرئه گردید . اماکشتی بجای اخبارراجع بمحاکمه مادام کایو خبر وقوع جنك اروپا راکه بین انگلیس و فرانسه باآلمان آغاز شده بود آوردوبرساکنین جزیره معلوم شد که مدت شش هفته دراشتباه بوده اروپای دیگری راغیراز آنچه که صورت واقعیت داشته است دردماغ خودتصویر میکرده‌اند .

بدیهی است که این خبر دردماغ ایشان بلافاصله تأثیری شدید کرد ودوستی هارامبدل بدشمنی ومهررا بدل بکین ساخت چون شکل اروپا وتصویر آنرا دردماغ آنها تغییرداد .

---

(۱) Mme . Caillaux

(۲) Gaston Calmette

ونیز والترلیپ من گوید که «قبل ازظهور جنك جهانی اول وحتی تاروز شروع جنك مردم اروپا که انتظاروقوع جنك را نداشتند هر کدام بکاری مشغول بودند که قطعاً باوضاع اروپای آینده و چهار سال مدت جنك وفق نمیداد . فروشندگان وصادر کنندگان اجناسی را تهیه میکردند و برای صدور حاضر مینمودند که پس از شروع جنگ قادر بصدوران نبودندزیرادیگر کشتی برای حمل و نقل امتعهٔ تجارتی یافت نمیشدو کشتی‌ها باید بانجام مقاصد جنگی مشغول شوند .»

لیپ من مثال دیگری دراین باب آورده گوید : درسال ۳۸۹ بعد ازمیلاد سنت امبروز(۱)ازپیشوایان مذهبی مسیح دربارهٔ شکل وموقعیت زمین چنین نوشت که «بحث در اینکه آیا زمین در هوا معلق است یا بروی آب قرار گرفته ومشاجرهٔ دراینکه‌چگونه هوای رقیق جسم ثقیل را دربر گرفته و یاآنکه چرا زمین در آب فرو نمیرود و غرق نمیشود بیهوده است وبرای ما کافی است که تنها به آنچه که در کتب مقدس در این باب نوشته شده است مؤمن ومعتقد باشیم زیرا آنچه که ارادهٔ خداوند تعلق گیرد همان است . اگر ارادهٔ پروردگار تعلق گرفت که زمین درهوا معلق باشد یابرسطح آب تکیه کند همان اراده‌انجام‌خواهد گرفت وما نباید بیهوده دراینمورد فکر کنیم و علم باین مطلب به امید ما نسبت بزندگی در جهان آینده یعنی حیات پس از ممات کمکی نخواهد کرد » .

در آنزمان فتوای سنت امبروز غیرقابل تردید تلقی شد و همهٔ مردم آنرا پذیرفتند . ولی یك قرن‌ونیم‌بعد ازوی مردم دراین فکر فرو

(۱) St Ambrose

رفتند که چه باید گفت درباب مردمیکه در آنطرف زمین یعنی در نقاط متقاطر بامحل سکونت ما زندگی میکنند . بحث درا ینمسئله بنیان نظریهٔ امیروز راکه تا آنزمان رایج وغیر قابل تردید بود متزلزل کرد وباعث یك سلسله مشاجرات علمی گردید. یك نفر کشیش موسوم به **کوسماس** (۱) که شهرت بعلم وفضیلت داشت مأمور حل این مسئله و کشف وطرح نقشهٔ عالم گردید بطوریکه باعقاید مسیحیت‌هم وفق دهد. کشیس مزبور نقشه جهان‌را بشرح زیر طرح نمود ومشکل را بعقیدهٔ مردم آنزمان حل کرد بطوریکه تا مدتی مدید عقیدهٔ وی مورد قبول عامه بود .

وی البته مدعی شد که کشفیات حود را از کتب مقدسه آسمانی اقتباس واستنباط نموده گفت که «عالم متوازی‌الاضلاعی است مسطح که عرض آن‌ازشرق بغرب مضاعف طول آن ازشمال بجنوب میباشد . در جنوب این متوازی‌الاضلاع زمین است که محل سکونت ماست و محاط است باقیانوس واقیانوس هم بنوبهٔ خود محاط است به زمین دیگر که مسکن مردم قبل ازطوفان نوح بوده (آنرا زمین خارجی اصطلاح کنند) وبعداً کشتی نوح‌درسر زمین‌وسطی یازمین داخلی فرود آمده است‌که مسکن فعلی ما باشد. در طرف شمال یك کوه بلند مخروطی شکل وجود دارد که ماه وخورشیدبدور آن گردش‌میکنند. هنگامیکه آفتاب درپشت آن کوه‌قرار میگیردشب فرامیرسد. آسمان‌بزمین خارجی‌چسبیده وآسمان محاط به‌چهار دیوار بلند است که منتهی‌بیك سقف مقعر میشود بطوریکه زمین داخلی محل سکونت ما بمنزلهٔ کف اطاقی گنبدی شکل

---

(۱) Cosmas

میشود که سقف آن آسمان است .

درطرف دیگر آسمان نیز یك اقیانوس دیگر قرار دارد وآبهای مافوق فلك گردون‌راتشکیل میدهد . فاصلهٔ بین‌اقیانوس‌فلکی و آخرین سقف عالم به برکات تعلق دارد . فضـای بین زمین وآسمان متعلق‌به فرشتگان است . وچنانچه سنت پول (۱)گفته است سطح زمین مسکن بنی آدم است وچگونه میشود که بااین گفتهٔ صریح مقدس کسانی درنقطه متقاطرزمین سکونت‌داشته‌باشند ؟ »

بدیهی‌است پس ازآنکهٔ عقیده فـوق جای عقیدهٔ سابق‌را گرفت دیگر مردم حتی حق نداشتند در باب نقطهٔ متقاطـر زمین صحبت یـا فکر نمایند .

عوامل موجد افکار عمومی :

لیپ من سپس سعی میکند که بجهان خارج ازمحیط‌اطلاع ما نیز نفوذکرده عناصری راکه مؤثر در تشکیل تصویر دنیای خارج در دماغ ماست وموجدافکار عمومی است کشف نماید وبالاخره عناصر مزبور را بعقیدهٔ خودکشف نموده بشرح زیر نام میبرد وآنهارا **عوامل تشکیل افکارعمومی میشمارد :**

(۱) مذهب (۲) سنت وسابقه (۳) عادات ملی (۴) تربیت (۵) خانواده (۶) محیط (۷)همسایه (۸) میل‌طبقهٔ حاکمه وصلاح ومصلحت آن طبقه (۹) اوضاع بین‌المللی (۱۰) زمان (۱۱) مکان (۱۲)طرز توجه بمسائل ومیزان بیداری (۲) **(۱۳) فرصت ها** (۳)

---

(۱) St.Paul ازپیشوایـان اولیه مذهب‌مسیح

(۲) Attention

(۳) Opportunities

(۱۴) سرعت وصول اطلاعات و اخبار (۱) **(۱۵) کلمات** (۲) (که منظور از آن اصطلاحات موضوعه و کلمات معموله درمحاورات روزمره یاکلمات واصطلاحاتی است که نسبت به‌جریان اوضاع و احوال سیاسی وضع میشودومعمول‌میگردد)لیپ من درباب هریك ازعوامل‌فوق‌جداگانه بحث کرده وتوضیح میدهد

طرق ایجاد افکارعمومی:

بعقیدهٔ لیپ من عوامل زیرطرق ایجاد افکار عامه درزمان معاصر است:

(۱) مدرسه (۲) روزنامه ومجله وسایر مطبوعات

(۳) سینما (٤) رادیو (٥) نطق و بیان

(٦) تماس بادیگران (۳)

(ب) خلوت وجلوت رجال : (٤)

لیپ من عنوان فوق را موضوع بحث‌قرارداده گوید : « هرفردی واجد دوشصخیت است یکی شخصیت وی درخلوت وتنهائی که‌ازدیگران پوشیده وپنهان است (٥) ودیگر آنطور که درانظاردیگران خودراجلوه میدهد .

فاصلهٔ بین شخصیت خلوتی وشخصیت جلوتی افراد عادی بمراتب

---

(۱) Speed

(۲) Words

(۳) Contact

(٤) « افکار عامه » صفحات ۲۵-۳۳

(٥) Privacy

کمتراست ازافراد صاحب مقام وعمال حکومت وزمامداران وهرچه که مقام کسی بالاتررود این شکاف زیادترمیشود و درزمامداران درجهٔ اول این فاصله درحد اعلا است . مثلا تجلیلات و جاه و جلال و دستگاه و تشریفاتی که سلاطین برای خویش قائل میشوند عموماً مربوط بشخصیت جلوتی آنهاست وتنها معرف شخصیت‌ظاهری ایشان است وشخصیت‌اصلی خودرا بمردم‌نشان نمیدهند وهمین‌نکته مؤثر دراعمال وافعال‌زمامداران وباعث بروزخطا واشتباهات‌ازطرف ایشان‌است وعلاج آن بستن آنهاست بازنجیرهای‌نظارت(کنترل) ملی. شخصیت‌خلوتی‌اشخاص‌شخصیت‌طبیعی‌و اصلی ایشان است. اما شخصیت جلوتی اشخاص‌مصنوعی وساختگی‌است وهمین شخصیت ظاهری است‌که گاهی موجب گمراهی مردم میگرددو قضاوت صحیح مردم را منحرف میدارد چون قضاوت دراعمال و افعال سیاسی‌زمامداران رکن مهمی‌است درتشکیل‌افکارعمومی ،پس‌چه‌بسا که افکارعمومی هم باحقیقت واقع وفق نمیدهد .»

(ج) سانسور : (۱)

لیپ من سانسور رایکی ازعوامل مؤثر درتشکیل افکار عمومی دانسته وگوید که سانسور سبب میشود که حقایق عریان باطلاع مردم نرسد ولذا افکار عمومی بخطامیرود .

مقصود وی از سانسور این است که افراد طبقهٔ حاکمه اولا نیات درونی خود و خلوت خودرا بمردم نشان نمیدهند و آنچه راکه هستند وآنچه راکه نیت دارند ازمردم نهان داشته ومشکلات مردم‌را نادیده میگیرند (۲)

---

(۱) Censorship کتاب «افکار عامه» صفحات ۲۵ـ ۳۳

(۲) افکار عامه» صفحه ۲۱

(ثانیاً) چون منابع اطلاعات واخبار دردست افراد طبقهٔ حاکمه است آنچه راکه میل ندارند بسمع مردم برسد حذف یاضعیف نموده و تغییر شکل میدهند وآنچه راکه بمصلحت خودشان ومفید برای حفظ قدرت ایشان است بصورتی مبالغه آمیز به چشم وگوش مردم وارد میسازند وبدینطریق شکل افکارعمومی رابروفق دلخواه تغییرمیدهند.

نقش ذهنی و سانسور (۱)

بعقیدهٔ لیپ من مجموع اخبار واطلاعات وپیام هائی که از جهان خارجی دائره اطلاعات یك فرد بدماغ وی واردمیشود تشکیل نمونه‌ای میدهد (که لیپ من آنرا استرئوتیپ (۲) اصطلاح میکند وما آنرابه نقش ذهنی معنی کردیم) **چگونه** مجموع حروف وکلماتی را که یك نفرحروفچین چاپخانه دریك صفحه پهلوی یکدیگر گذاشته وتشکیل یك قالب یایك صفحهٔ نمونه رامیدهد که بعداً درزیرچاپ رفته وصفحات روزنامه را بوجود میآورد بهمان طریق مجموع کلمات وپیام های واصلهٔ بدماغ هریك ازما تشکیل یك استرئوتیپ یاصفحهٔ نمونهٔ مهیای چاپ را داده ومجموع این نقوش ذهنی تشکیل قالب **افکار عمومی یا ارادهٔ ملی** را میدهد.

درتحلیل افکارعمومی درجامعهٔ دموکراسی وطبق سنت دموکراسی چنین استدلال میکند که چون تصاویر درونی دماغ مردم باحقایق جهان خارج وفق نمیدهد و اصلاح طلبان یا مدعیان اصلاحات (۳) نیز اصل

---

(۱) « افکار عامه » صفحات ۲۰ و ۲۱

(۲) Stereotype

(۳) Reform

فوق‌رادرنظر نمیگیرندلذا اصلاحات لازم وشایستهٔ زمان دردموکراسی انجام نگرفته‌است .

گوید : «افکار عمومی بردونوع است: یکی آنچه دردرون‌مردم‌از خودشان ودیگران‌ودرنتیجهٔ احتیاجات وروابط‌بادیگران‌حاصل میشود. دیگرآنچه‌اشخاص یادستجاتی‌تهیه کرده وبذهن‌عامه‌تحمیل میشودکه آن درواقع افکارعمومی حقیقی نیست .ازعللی که مانع ایجاد افکار عمومی حقیقی میشودیکی سانسورساختگی ودیگرمحدودبودن روابطاجتماعی وسوم تنگی وقت وزیادی مسائل عمومی است که شخص مجبور میشود آنمسائل را بطورفشرده وملخص بشنود یابخواند یامطالعه‌کند وچهارم آنکه بیم آن‌است که مطالعهٔ دقیق امور اجتماعی‌ترتیب روزانهٔزندگانی مارا برهم‌زند

پس درواقع حدود و قیود خارجی و اغراض و افکار مسبوق بذهن سبب میشودکه ما معلومات محدود و ناقص از عالم خارج کسب کنیم و فکر ما بدینطریق محدود ومنجمد و یکنوع فکر قالبی بار میآید »

(د) مطبوعات

بعقیدهٔلیپ‌من باتوجه‌بانیکه چگونه‌وبچه‌منظوراخبار واطلاعات‌به روزنامه‌ها میرسد وهمچنین‌باتوجه باینکه فن‌ژورنالیسم یاروزنامه‌نگاری امروز برچه اساس اقتصادی قرار دارد حتی درکشورهای دموکراسی نمیتوان جرائد رامظهر افکارعمومی دانست . بلکه بایدگفت‌که جرائد ومطبوعات ازعواملی هستندکه موجد افکار عمومی یامؤثردرایجاد افکار عمومی است. وی‌معتقداست که اگربخواهیم به‌ترقی‌نائل آئیم‌وبزندگی

اجتماعی وفردی بهبودی بخشیم باید افکارعمومی را برای مطبوعات متشکل نمود(۱) اما نمیگوید که این افکار را که و کدام شخص یا اشخاص یادستجات یامؤسسات برای مطبوعات متشکل نمایند، چه اگر این وظیفه را بحکومت محول کنیم در حقیقت معتقد بیك نوع سانسور افکـار شده‌ایم . بعقیدهٔ بعضی دیگر از نویسندگان معاصر باید جرائد و مطبوعات عین وقایع و اخبار را بدون مبالغه بعضی ازاجزاء آن و بدون حذف چیزی از آن یا افزودن چیزی بر آن یعنی بدون اعمال نظر شخصی یا حزبی نشردهند و باید عین وقایع را درمعرض قضاوت افکار مردم گذارند . البته این شرط مربوط بجامعه هائی است کـه مردم آن تحصیلاتی در حدود متوسط داشته باشند . مردم خودشان عکس العملی نسبت به هرخبر و هرواقعه بنحو طبیعی وبدون انکه تحت تأثیر تلقینات واقع شوند نشان میدهند. بدیهی است که عوامل عادت وسنت را نمیتوان دراین میانه حذف نمود وبالطبع عوامل مزبور درقضاوت مردم مؤثر است .

بالاخره مجموعهٔ عکس العمل‌های طبیعی مردم که عاری از تأثیر نفوذ تبلیغات وتلقینات باشد میتوان گفت که افکار عمومی را نسبت به قضیهٔ تحت نظرتشکیل میدهد ودرغیر ازاینصورت آن افکارعمومی که بوسیلهٔ جرائد و سایر وسائل مانند اعمال نظر حکام ومتنفذین و مصادر امور و عناصر حاکمه بوجود آمده باشد مصنوعی و غیر حقیقی است یعنی بـا حقایق واحتیاجات وفق نمیدهد و مسلماً بنفع یکدسته مخصوص وبضرر دستهٔ دیگر یادستجات دیگر است .

---

(۱) «افکارعامه» صفحه ۲۲

(ه) نفوذ (۱) وقدرت :

لیپ من نفوذ (اتوریته) و قدرت را دوعنصر جداگانه شمرده و میگوید این دوعنصر است کـه شخصیت اجتماعی برای معدودی ازافراد جامعه بوجود آورده اصطلاح بزرگان یارجال را شامل حـال ایشان مینماید . بعقیدهٔ وی بهرشخص معمولی وعادی وعابرسبیل این دومزیت بخشیده شود بفوریت شخصیت عارضی و موقتی موسوم بـه شخصیت اجتماعی را دروی ایجاد میکند واین همان‌شخصیتی است که آنراتحت عنوان شخصیت جلوتی ذکرنمودیم.

معتقد است که شهرت اجتماعی وشخصیت اجتماعی افرادرا گمراه میکند وموجب اشتباه ایشان درمحاسبهٔ دررابطه‌خودشان بامردم‌میشود ومحیط خود واشخاص دیگر را بـرخلاف حقیقت وواقع میشناسند . و با تلقین بنفس برای خویشتن امتیازاتی طبیعی‌وآسمانی‌ومزایائی خداداد نسبت بدیگران قائل میشوند . درحقیقت خود را فریب میدهند و ازسایرین کناره‌گیری کرده بامردم دیگر فاصله میگیرند وتصور میکنند خداوند ازازل ایشان راقائد وپیشوا آفریده است . درنتیجه عکس‌العملی دراعمال ایشان بوجود میآیدکه همان باعث سقوطشان میگردد .

گوید : «شهرت عامه»(۲)بمنزله پرده‌ایست‌که خطاها رامیپوشاند وبهمین سبب است که همیشه بین زمامداران ومردم شکافی موجوداست واین‌خود یکی ازعللی است‌که معلوم میکند چرا انسان نتوانسته است

---

(۱) Authority چون هردو اصطلاح Authority , Power دراین کتاب به کلمه قدرت ترجمه شده است ناچار دراینجا اصطلاح اوریته به **نفوذ** ترجمه شد ومنظور همان نفوذ قدرت یانفوذ ناشی ازقدرت ویاقدرت مجاز ومتکی‌به‌مجوزاست

(۲) Publicity

تاکنون لاافل یك جهان نیمه ایدآل بوجود آورد کـه درآن مساوات وعدالت حکومت کند .

نتیجه آنکه همیشه‌مصائب‌ومتاعب‌برجماعات‌مردم‌نازل شده‌ورنجها وبدبختی‌ها برایشان تسلط داشته است وبالاخره جهان آدمی همیشه‌توام باناکامیها و نامرادیها بوده است . هنگامیکـه هیتلر قصد داشت بکشور روسیه‌حمله کند ویك جبههٔ طویل بی‌نظیرچندصدمیلی ایجادنمایدباآنکه ژنرالهای وی دربرابر تصمیمات دیکتاتور جرئت ابرازعقیده نداشتنددر اینمورد ابرازعقیده کرده اورا منع نمودند. ولی این‌ابراز عقیده راهیتلر حمل بنافرمانی‌کرده مزید خشم وغضب وی‌گردید وگوش به‌اندرزهای منطقی ژنرالها که باحقیقت وفق میداد نداده فرمان حمله صادرکرد وبا همان یـك فرمان بود که‌کار ملتی را ساخت و انواع بلاها و مصیبت‌ها وبدبختی‌ها را برای هفتاد ملیون جمعیت آلمان و چندین ملیون نفوس کشورهای‌متفق آلمان‌فراهم‌ساخت .»

لیپ من عقیدهٔ فلاسفهٔ دموکرات وسالفین را مبنی براینکه«علم ضروری برای ادارهٔ امور بشری لحظتاً از درون قلب انسان‌تجلی میکند» مردود دانسته و معتقد است‌که فرضیهٔ فوق موجب اغفال نفس میشود واعتقادبه‌الهام ودرون‌بینی وعلم وجدان‌وعات ومعلول سبب‌میشود که ازتحلیل مسائل جهانی‌که خارج‌ازدسترس ماست عاجزبمانیم .

(و)دموکراسی :(۱)

دموکراسی را چنین تعریف میکندکـه « عبارت است از ایجاد

---

(۱) «افکار عامه» صفحات ۱۸۷و۱۸۸

یکدستگاه (۱) صحیح که تاحدود امکان باتجلیات ارادهٔ اجتماعی مردم وفق دهد» ظاهراً به این تعریف چند ایراد وارد گردیده (اول) آنکه ممکن است ارادههای اجتماعی بخطا رود (دوم) آنکه ممکن است ارادهٔ اجتماعی مردم بسبب گمراهی وانحراف ازطریق حقیقت که نتیجه تبلیغات است باحوائج واقعی ملی وبین المللی وفق ندهد چنانچه لیپ من خود درجای دیگر مینویسد «درهر جامعه اشخاص هوشمند و زیرکی وجود دارند که متشکل ساختن اراء و افکار را دردست گرفته و بارمز اینکه چگونه درانتخابات تحصیل اکثریت نمایند آشنامیباشند.»

لیپ من معتقد است که درایدآلهای دموکراسی باید یك نوع اصلاحات (۲) بعمل آید تا باجامعهٔ صنعتی وزندگی صنعتی امروز وفق داده شود. وی کارخانه راواحد اساسی وطبیعی دموکراسی شمرده گوید: «اززمان روسو(۳) و جفرسن(٤) سالهاست گذشته ومرکزفعالیت وعلاقهٔ جماعات بشری ازصحراها ومزارع بشهرها انتقال یافته ولذا آن دموکراسی که روسو وجفرسون شرح دادهاند ومناسب زندگی زراعتی قدیم بوده شایستهٔ حیات صنعتی امروزنیست.»

دراینمورد شاید تا درجه ای حق با لیپ من باشد ولی اصل این مسئله مورد بحث است که آیا انتقال از صحراها ودهات و مزارع به شهرها بخودی خود مفید بوده یانه و سبب و علت این انتقال چه بود،

---

(۱) مکانیسم

(۲) Reform

(۳) Rousseau

(٤) Jefferson

چه مطابق آخرین تحقیقات جدیده سبب این انتقال همانا وجود تسهیلات جدید زندگی ومراکز تفریح و پارکها ومدرسه و برق و وسائط نقلیه وسایر وسائل ارتباط و بالاخره وجود فرصت برای کسب وشغل درشهرهاست که کشاورزان را از مزارع وازمناطق طبیعی وخوش آب و هوا بمناطق پر جمعیت شهرها کشانیده و اگر همین تسهیلات زندگی در نواحی کشاورزی ایجادشود ، بعضی ازفلاسفهٔ معاصر معتقدند که مردم مجدداً بصحراها ودهات مراجعت خواهندکرد و شهرها را تخلیه خواهند نمود وبعقیدهٔ بعضی ازعلمای جامعه شناسی (۱) باترقی روز افزون صنعت و بسط راههای شوسه بدهات وقصبات وامتداد رشته‌های سیم برق وتلفون وتهیهٔ سایر وسائل زندگی‌چنین روزی‌فرا خواهد رسیدکه مردم شهرها بار دیگر بصحراها برگردند زیرا درآن نقاط باداشتن کلیهٔ وسائل زندگی شهری آب وهوای بهتر ونور آفتاب بیشتر خواهند داشت و زندگی ایشان بیشتر قرین سلامت وسعادت خواهد بود ودلیلی ندارد که درصورت وجود آن اصلاحات ، زندگی‌درشهررا برزندگی درهوای آزاد ودرآغوش طبیعت ترجیح دهند

بدینطریق اصلاحاتی‌راکه‌لیپ‌من برای زندگی‌شهری لازم‌میداند نیز تأمین میگردد . زیراازجمعیت شهرهاکاسته شده وادارهٔ امورجامعه شهر سهل تر میشود .

رویهمرفته میتوان گفت که‌روح کتاب «افکار عامهٔ » لیب من بیشتر روح انتقاداست نسبت‌باوضاع زمان معاصرکه ضمن‌تحلیل افکار عمومی وبیان کیفیت تشکیل آن‌ابرازگردیده‌ولی ایرادی که بدان وارد میباشد

---

(۱) Sociology

این است که پیشنهادهائی مثبت وموجه وروشن برای بهبودی اوضاع به خواننده تقدیم نمیکندوچنان‌مینماید که کتاب‌خودرابا ابراز نومیدی‌نسبت باوضاع زمان خاتمه میدهد

(ز) سیاست خارجی امریکا

لیپ‌من‌در کتاب‌دیگرخودموسوم به «سیاست خارجی امریکا» که قبل‌ازجنگ دوم‌جهانی نوشته‌شده ودر آن‌هنگام کشورهای‌متحده‌امریکا هنوزسیاست کناره گیری‌سابق‌راتعقیب مینمودشدیداًسیاست‌خارجی‌امریکا را درزمان گذشته که طبق آئین‌مؤنرو(۱) سیاست عدم دخالت دراوضاع اروپا و کناره گیری‌از اوضاع بین‌المللی جهانی بوده مورد حمله وانتقاد شدید قرار میدهد واین‌نحو سیاست‌را مضر شمرده طرفدار تغییرسیاست کناره گیری (۲)وحامی شرکت امریکادرسیاست جهانی وامور بین‌المللی است ونیز اقرارمیکند که‌خودش نیز بعد ازجنگ اول جهانی که‌طرفدار سیاست کناره گیری‌امریکا دراوضاع‌جهان گردیده‌دراشتباه بوده‌ونتوانسته است شرایط متغیر جهان واوضاع آینده‌را پیش بینی‌نماید .

(ح) جامعهٔ نیکو

لیپ‌من درکتاب «جامعهٔ نیکو» (۳) شرایط یك جامعهٔ خوب‌را که شایستهٔ زمان معاصر باشدموردبحث‌وتحلیل قرار داده ودراین کتاب‌است که بعضی پیشنهاد های مثبت برای تشکیل یك جامعهٔ نیکو تقدیم خواننده میکند وما ذیلا اصول و کلیات کتاب مزبوررا با نهایت اختصار

---

(۱) Monroe Doctrine
(۲) Isolation Policy
(۳) The Good Society

ذکر میکنیم .

لیپ من نسبت بعقیدهٔ شایع دربعضی کشورها درزمان معاصر که « هرچه کنترل ونظارت حکومت ودولت نسبت بامور اجتماعی بیشتر باشد آسایش‌افراد بشربیشتر خواهد بود » انتقاد نموده وآنرا مردود میشمارد .

میگوید : درجامعهٔ‌معمائی زمان‌معاصر که ابهام وپیچیدگی مسائل اجتماعی روز افزون است شایستگی محدود انسان مانع امکان تمرکز کلیهٔ مظاهر زندگی درردولت‌است وباکنترل‌متمرکزمباینت دارد .درجهٔ ابهام سیاست وخط مشی دولتها درتمام جهان نسبت مستقیم دارد باابهام مسائل وابهام‌امور.

وی این عقیده راکه بعضی ازنویسندگان ابراز داشته وگفته‌اند که « اشتباهات‌جنبش اصالت جمع‌یاحکومت دسته جمعی (۱) که‌جانشین روش آزادیخواهی (لیبرالیسم) قرن گذشته است بر طرف خواهد شد وروش استبدادی این جنبش پایدار نخواهد ماند » نیز مردود میشمارد .

گوید « تسلیم حقوق مردم بخودشان‌تنها درصورتی میسراست که بگذارند مردم بامیل ورغبت و بنحو آزاد از عقیده و فکرخود پیروی نمایند »

ونیز معتقداست: عمل به‌آئین کمونیسم که گوید «سوسیالیزه کردن تمام محصولات موجب ازبین بردن اختلاف منافع میشود » محال است زیراتضمینی نیست که هرفردتبعهٔ کشوربنفع کل‌جماعت‌کارکند وتنهاراضی

(۱) کولکتیویسم

باشد .اینکه در برابر مجاهدهٔ خود برای کل جمعیت مـزد و اجرتی دریافت داردولو آنکه آن اجرت اجرتی متناسب با کارو کافی باشد.

بعقیدهٔ وی جنك مسلماً انحراف از آئین های کمونیستی را برای کشوریکه باحکومت استبدادی اداره میشود و ازوماً آنرا بیك قدرت نظامی مبدل ساخته است واجب کرده (البته نظر نویسنده به کشور روسیهٔ شوروی است)

گوید : « اقتصاد تابع نقشه وتحت کنترل نمیتواند درزمان صلح وجود داشته باشد زیرا اقتصاد تحت کنترل نمیتواند هدفی داشته باشد و هدف چنین اقتصاد میتواند متکی به تصمیم ورأی عامه باشد .»

معتقداست که حتی حکومت دسته جمعی (کولکتیویسم) تدریجی منتهی به استبداد وحکومت مطلقهٔ کلی (توتالیتاریانیسم) خواهد شدزیرا مردم قادربه تغییرومداخله ونقض مقررات عظیم اقتصادی که دولت وضع میکند نخواهند بود .

گوید : « جنك تنها وسیلهٔ تجدید نظر در طرز توزیع قدرت و وامتیازات است»

گوید « کولکتیویسم را بعضی اشخاص به لیبرالیسمی که نتواند قول هیچ نوع اصلاحات رابدهدترجیح میدهند . درهرحال کولکتیویسم مانع پیشرفت وبهبودی درتوزیع کار گردیده و حامی رجعت بطرز تهیهٔ محصول بطریق عهد بدویت است ومانع ترقی میشود »

وی برای اثبات ادعای فوق دومرتبه رجعت روسیه شوروی را از خط مشی سوسیالیسم مثال آورده و میگوید تغییر خط مشی سوسیالیسم درکشور مزبورخودبهترین دلیل عملی نبودن آئین سوسیالیسم است .

لیپ من بدینطریق سوسیالیسم راغیرعملی دانسته ومیگویدبرای اصلاح امور جهان باید، درنظم اجتماعی تجدیدنظر کرد واصلاحاتی در آن بعمل آورد واشتباهات لیبرالیسم را برطرف کرده خطاهای دموکراسی را تصحیح نمود. سرمایه باید بیش از کارگر حالت سیلان وجریان داشته باشد. پول که مقیاس توزیع منظم کاراست نبایدبراساس حوادث ومتکی باتفاق وتصادف باشد بلکه باید یك واحد پول بیطرف (نه براساس طلا) انتخاب شود تابدانوسیله دستگاه تهیهٔ موادصنعتی درهمه حالت استقلال پیدا کند ونیز انحصارات بایدجداً تحریم گردد

هفتم - ادوارد هالت کار وعقاید سیاسی وی
(۱۸۹۲ - .... -)

شرح حال وآثار:

پروفسور ادوار هالت کار (۱) متولدسال ۱۸۹۲ درانگلستان ازنویسندگان ومفسرین سیاسی معروف معاصر میباشدکه تحریرات و اقوال وی غالباً حجت و مورد توجه ومرجع است بخصوص در تفسیر اوضاع سیاسی معاصر وحوادث بین المللی ودورهٔبیست سالهٔ بین‌دوجنگ بزرگ جهانی که آنرا بحران بیست ساله یا « بیست سال بحران » نام میگذارد ودرتحلیل اسباب وعلل جنگ وپیش بینی اوضاع جهان آینده نظریاتش غالباً صائب ومتکی بمنطق واستدلال تاریخی وعلمی است.درامریکا نیز شهرت داشته بخصوص مطالعهٔ دوجلد از کتب وی بنام « بیست سال بحران » - ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ (۲) و کتاب « شرایط صلح » (۳) در

---

(۱) Edward Hallett Carr در سال ۱۹٤۸ از طرف دانشگاه معروف کلمبیا درنیویورك دعوت شدکه یکدورهٔ سال تحصیلی مزبور تدریس دورهٔ درسی تحت عنوان سیاست بین المللی International Politics را درعهده گیرد تا دانشجویان علوم سیاسی مستقیماً باوی مواجه شده بوسیلهٔ پرسش‌ها وشور و تحقیق از نظریات سیاسی او درباب اوضاع بین المللی زمان معاصر مستحضر شوند. نگارندهٔ این سطور نیز درآن سال دردانشگاه کلمبیا به تحقیق ومطالعات علمی اشتغال داشت ودرتمام کنفرانسها وجلسات بحث و تدریس وی حاضر بوده درپایان دورهٔ مزبور نیزنامه‌ای به نگارنده نوشته از حضوروی درکنفرانسها ابراز مسرت نمود.

(۲) The Twenty Years of Crisis 1919 to 1939

(۳) Conditions of Peace

غالب دانشگاه‌ها درشعبه های‌علوم سیاسی‌وروابط بین‌المللی بدانشجویان توصیه میشود .

پروفسور کار تحصیلات مقدماتی و متوسطهٔ خود را درلندن و تحصیلات عالیه را در کمبریج انجام داده درسال ۱۹۱٦ بخدمت اداری در وزارت خارجهٔ انگلیس وارد گردیده . در۱۹۱۹ همراه هیئت نمایندگی انگلیس بکنفرانس صلح پاریس رفت . در کنفرانس سفرا در پاریس نیز شرکت نمود بعداً بسمت دبیر سوم ودبیردوم دروزارت خارجهٔ انگلیس اشتغال بکار داشت وچندی بسمت نمایندهٔ دولت انگلستان به ریگا و لاتویا ماموریت یافت در سال ۱۹۲۹ مجدداً بوزارت خارجهٔ انگلیس منتقل گردید .

سپس بسمت معاون مستشارامور جامعهٔ ملل وبعد از آن بسمت دبیراول وزارت خارجه منصوب شد . چندی نیز در وزارت اطلاعات انگلیس ریاست اداره تبلیغات را داشته .

درسال ۱۹۳٦ ازخدمت دروزارت خارجه مستعفی و در دانشگاه موسوم به یونیورسیتی کالج واقع در شهر ابری ستویت در ویلز انگلستان (۱) بسمت استاد سیاست بین‌المللی تعیین گردید وتاکنون در آن سمت باقی وبتدریس اشتغال دارد .

تحریراتش جذاب ومؤثر است و درخواننده تأثیری بسزا میکند زیرا بواقعیات نزدیك شده وازتخیلات و حدسیات و فرضیات اجتناب میورزد

علاوه بردو کتاب « بیست سال بحران» و«شرایط صلح» که‌درسالهای

University College , Aberystwyth , Wales (۳)

١٩٤٠ و١٩٤٢ انتشار یافته وبدان اشاره‌شد درحدود هشت جلد کتب دیگر تحت عناوین مختلف عموما در(تحلیل) روابط بین المللی وسیاست جهانی ونقش انگلیس وامریکا وروسیه شوروی درجهان امروزنگاشته که ازآنجمله است :

« روابط بین المللی از آغاز پیمانهای صلح » نشریهٔ سال ١٩٣٧(١)

« ناسیونالیسم وبعد ..... » نشریهٔ سال ١٩٤٥ (٢)

آخرین کتاب وی که درسال ١٩٤٧ انتشار یافته به « تأثیر تماس روسیهٔ شوروی باجهان غربی » (٣) موسوم است وما تلخیصی از کتاب « بیست سال بحران » که ظاهراً مهمترین کتاب وی تلقی گردیده و هم مختصری ازعقایدسیاسی که‌در کتاب«شرایط صلح» ابرازداشته‌استدراینجا ذکرمیکنیم وهم یک‌فصل‌ازمتن آخرین کتاب اورادرتحلیل تماس‌روسیه شوری باجهان غرب وتأثیر انقلاب‌آن کشور درمغرب زمین برای نمونه عیناً ترجمه ونقل مینمائیم.

---

(٤) Internatioral Relations since th• Peace Treaties

(٥) Nationalism and after

(٦) The S vi.t Impact on the western World

درخلاصه واصول عقاید سیاسی پروفسور کار در تحلیل اوضاع سیاسی جهان معاصر

(الف) مقدمه در تز اصلی پروفسور کار

پروفسور کار در تحریرات خودبطور کلی این تز را تعقیب کرده واین عقیده را محور و مدار بحث خود قرار میدهد که « یکی از علل بحران واختلافات زمان معاصر،جنك بین مسلك خیال پرستی (ایدآلیسم یایوتوپیا ۱) بامسلك **اصالت واقع** (رئالیسم ۲) است »

بعقیدهٔ پروفسور کار مدت بحران بین دو جنك جهانی نتیجهٔ این مبارزه ونتیجهٔ اختلاف بین دوطبقهٔ افراطی وتفریطی طرفداران این دو مکتب بوده وبرای ایجاد صلح و آرامش در جهان باید ایندو عنصر را با یکدیگر ترکیب نموده موازنه ای بین یوتوپیا و رئالیسم برقرار سازیم (۳)

وهمچنین **اختلاف** بین دوروش **اصالت فرد** (٤) و روش **اصالت جمع** (٥) رایکی دیگر ازمظاهردواصل فوق وعلت جنگها وبحرانهای جهان معاصر شمرده روش‌اصالت فردرا مظهر فلسفهٔ خیال پرستی وروش اصالت جمع را از مظاهرفلسفهٔاصالت واقع یاواقع پرستی میداند واین

---

(۱) Utopia , Idealism

(۲) Realism

(۳) کتاب « بیست سال بحران » صفحه ۲۳ فصل ۲

(٤) Individualism

(٥) Collectivism

مطلب را نیز مربوط بهمان اصل یا تزاول دانسته درواقع منشأ واصل اختلافات و بحرانهای عالم بشری را همان جنك بین دو فلسفهٔ خیال پرستی و واقع پرستی میشمارد . میگوید مظاهر این دو فلسفه متعدد است ودرشئون مختلف زندگی بشری وحیات اجتماعی تحت عناوین مختلف جلوه میکند .

مثلا دموکراسی را مظهر فردیت وخیال پرستی و کمونیسم رامظهر روش اصالت جمع میشمارد .

وپس ازبحث مفصل دراین باره چنین نتیجه میگیرد که علاج بدبختی های بشر در زمان معاصر آن است که بین مظاهر دوفلسفهٔ ایدآلیسم و رئالیسم ودوروش اصالت فرد واصالت جمع وبعبارت دیگر بین دموکراسی غربی وکمونیسم آشتی وسازش برقرار سازیم و دستگاه وروشی بوجود آوریم که حد وسط بین این دوطریقه باشد وحاوی خواص مفیده هردو وشامل صفات شایستهٔ زمان باشد .

پروفسور کار درزمان معاصر ازجملهٔ نویسندگان ومتفکرینی است که مانند جان دیووی و ویلیام جیمز طرفدار وضع طریقه وروشی بین دموکراسی و کمونیسم است .

وی درجای دیگر دو عنصر اخلاق وقدرت را از مظاهر فلسفهٔ خیال پرستی و فلسفهٔ واقع پرستی معرفی کرده لزوم ترکیب ایندو وایجاد موازنه و هم آهنگی بین ایندو راتأکید میکند .

درجای دیگر روشن فکران (۱) رااز مظاهر خیال پرستی و اداره -

---

(۱) Intellectuals

پرستان (بوروکرآتها۱) رامظهر واقع پرستی شمرده وباز سازش بین ایندو طبقه را توصیه مینماید (۲)

هرچند این فکر واین‌پیشنهاد بسبب‌تضادهای مشخص ومشهودی که بین‌دو طریقهٔ حکومت دموکراسی وکمونیسم‌وادارهٔ اموراجتماع‌در این دوطریقه دیده‌میشود درنظر اول ممتنع وبعقیدهٔ بعضی این خودنیز جزء خیال‌پرستیها ودر زمرهٔ آمال و آرزوهای دور و دراز وغیر عملی (ایدالها ویوتوبیا) بنظر میرسد ولی‌درتوضیحات بیشتری که‌در زیردربارهٔ عقاید پروفسور کار خواهیم‌داد معلوم خواهدشدکه نظریات وی تا چه درجه به ایدالیسم یابه رئالیسم نزدیکتر است

رویهمرفته باتصدیق باینکه تحلیل پروفسور کار ازاوضاع سیاسی زمان معاصر جذاب ودلنشین‌است ونیکو انجام‌گرفته یك دستور صریح ومثبت ویك طرح عملی که عالم واقع‌شناس (رئالیست) و فلسفهٔ اصالت واقع بتواند آنرا هضم نماید بدست نمیدهد و در پایان درعین حال که خواننده را باقوت کلمات ومنطق‌خودشایدقانع‌ساخته ومؤمن بگفته‌های خود میکند بازاو را در عالم خیال و ابهام نسبت باوضاع سیاسی زمان معاصر وبخصوص درمورد صحنهٔ جهان آینده‌بحالت گیجی وسرگردانی رها مینماید.

پروفسور کار درکتاب «بیست سال بحران» که‌مینویسد درسال ۱۹۳۷ نقشه واصول مندرجات آنرا طرح کرده و در سال ۱۹۳۹ یعنی مصادف باآغاز جنگ دوم جهانی بچاپ رسیده ابتدا تاریخ علم سیاست

---

(۱) Bureaucrats

(۲) «بیست سال بحران» فصل ۲

بین‌المللی وسیرانرا بطورخلاصه ذکر کرده‌سپس وارد این بحث میشود که بیست سال و دو ماه فاصلهٔ بین جنگ اول و دوم‌یعنی ازسال ۱۹۱۹ (پیمان ورسای ۱) تاسال ۱۹۳۹ (یعنی آغاز جنك دوم) درحقیقت دنبالهٔ جنك اول بود و آرامش‌درجهان صورت حقیقت نپذیرفته لذا آنرابیست سال بحران نام نهاده . بیست سال مزبور را منشأ انقلابات وتحولات تازه در اوضاع بین‌المللی ودورهٔ‌تهیه جنك دوم جهانی‌میشمارد . سپس بتحقیق دربحران‌مزبوروﻣﺴﺌﻠﻪٔقدرت سیاسی‌و اخلاق واساس‌حقوق وقانون و مبنای پیمانها و بنیان مشاجرات بین‌المللی پرداخته در پایان در بارهٔ آینـدهٔ احتمالی یك نظم نـوین بین المللی و جهـانی بحث میکند .

هالت کار به‌پیمان ورسای انتقاد میکند وشکست پیمان مزبوررا مورد بحث قرارداده چنین‌نتیجه میگیرد که . « کنفرانسهای صلح باید هدف اصلی خود را حل مسائل اساسی‌قرار دهند نه تعیین حدود مرزها و نقشه‌کشی جغرافیائی روی‌کاغذ » (۲) ومیگوید بیست سال بحران مزبور بهترین موضوعی است برای تحقیق و مطالعه مدعیان‌آیندهٔ صلح‌که وقایع آنرا همیشه درمدنظر نگاهدارند و آئینهٔ عبرت شمارند .

گوید : «پیمان صلح ورسای واقدامات متفقین بعدازجنك اول که پیمان مزبور راحل‌وتصفیهٔ مسائل سیاسی‌جهانی‌پنداشتندا گرچه مقررات ناسیونالیسم آلمان را درهم‌شکست‌ولی‌اوضاع وشرایطی‌راکه‌موجدآثار

---

(۱) Treaty of Versailles

(۲) « بیست سال بحران » صفحه X مقدمه

ناسیونال سوسیالیسم بوده ووجود آنرا ممکن میساخت بحال خود باقی گذاشت» (۱) نویسنده دراینجا بطوروضوح توجیه نمیکند که آن شرایط واوضاع چه بوده وچه باید کرده باشندتا آنرا تغییر دهند.

هالت کار درجای دیگر نظریات اتحادیهٔ نظارت دموکراتیك انگلیس راکه تشکیلاتی بود از روشنفکران انگلیس و معتقد بودند جنك اول جهانی نتیجهٔ نظارت وکنترل دیپلماتهای انگلیس بود (۲) در سیاست خارجی تمام کشورهای جهان ردکرده (۳) و ظاهراً چنین بنظر میرسد که نظریهٔ اخیر با سایر نظریات نویسنده سازگار نیست.

(ب) نتیجهٔ جنك خیال‌پرستی با واقع پرستی

بطوریکه در مقدمهٔ این مبحث اشاره شد بیت‌الغزل و محور تحقیقات پروفسور کار تز فوق است که میگوید در جهان معاصر دو نوع عقیده متضاد وجود دارد ومردم جهان بدودسته تقسیم شده یکدسته خیال پرستان (٤) ودستهٔ دیگر آنهاکه طرفدارواقعیات بوده واقعیات و حقایق مشهودرا مبنای افکار واعمال و افعال خود قرارداده‌اند. این دو مکتب بعقیدهٔ وی مظاهر مختلف دارند وباعناوین و اسامی متنوع و متشتت در تمام شئون زندگی اجتماعی و صحنهٔ حیات بشری آشکار شده بمبارزه پرداخته‌اند و هریك ازسیاستمداران وزمامداران وسیاسیون ومتفکرین

(۱) کتاب مرور صه ه X مقدمه

(۲) **دیپلماتهای پروفسیو ل** : منظور مامورین وزارت خارجهٔ انگلیس است در سایر کشورهای جهان.

(۳) کتاب مربور فصل ۲ صفحه ۲٤

(٤) یوتوپیانیست‌ها Utopianists

و فلاسفهٔ سیاسی بنحوی وتحت عنوانی از آن نام برده‌اند معهذا همه از یك اصل و یك منبع ناشی گشته‌اند وفروع یك اصل‌اند که همان مبارزهٔ بین ایدالیسم و رئالیسم باشد.

برای وضوح مطلب وبمنظور سهولت مراجعه، اسامی متنوع ومظاهر مختلف دو مکتب فوق راکه پروفسور کار در فصول مختلف کتاب بیست سال بحران و سایرتحریرات خود نام برده و یا سایر نویسندگان سیاسی معاصردرتحریرات خوداز آن نام برده‌انداستخراج کرده درجدول صفحهٔ بعد ثبت میکنیم تا کمکی مفید به‌خوانندهٔ این کتاب باشد.

عناوین مختلف مظاهر دوگانه و متخالف عقاید و مکاتب سیاسی

(١) مسلك مدینهٔ فاضله یا خیال پرستی (یوتوپیانیسم)

١- اختیار

٢- مرحلهٔ بدوی یامرحلهٔ کودکی علوم سیاسی.

٣- اختیار یاارادهٔ آزاد انسان بنحو داو طلبی یعنی انسان آزاد و مختار است که بارادهٔ خود سیرحوادث را تغییردهد.

٤- توجه بآینده.

٥- روشنفکری وتوسعهٔ دماغ که خیال بافی نتیجه آن است (انتلکتوال یامرد قریحه و فکر که باایدآلها و فرضیه ها دلخوش است)

٦- اتکاء بعلم.

٧- افراطی (رادیکالیسم)

٨- چپ و افراطی

٩- متکی باخلاق (اتیکس) و منطق احساسات که درترجمه و تفسیر فرضیهٔ خود بعمل ضعیف است

١٠- میخواهد جهان را طبق نقشهٔ خود طرح واداره کند

١١- تابع عقیده و روش ثابت است ودرعین حال طرفدار تحول و تغییر.

١٢- پیرو عقلیون و طرفدار اصالت عقل است(راسیونالیست)

( ) مسلك واقعه یاواقع پرستی (رئالیسم)

١- جبر

٢- مرحلهٔ ثانوی یابلوغ علوم سیاسی که بعقیدهٔ بعضی پایان مرحلهٔ خیال پرستی است.

٣- جبر یاتبعیت ازسرنوشت و تقدیر یعنی اعتقاد باینکه نسبت بجریان وقایع قبلا تصمیم گرفته‌شده وانسان ضعیف ترازآن است که بتواند تغییری درآن دهد.

٤- توجه بگذشته وگرفتن درس وسرمشق ازگذشته

٥- کوته فکری وتنگی دماغ- بوروکرات‌ومردکار وفعالیت که توجه بعمل دارد.

٦- اتکاء به تجربه

٧- محافظه کار (کنسرواتیسم)

٨- راست و معتدل

٩- متکی بسیاست (پلیتیك) و بمشاهدات و زیرکی و فن برخورد باحوادث که کمتر بفرضیه توجه داردو تجربه را ملاك عمل قرار میدهد

١٠- نقشهٔ خود را طبق واقعیات جهان تنظیم میکنند و برطبق سیر واقعیات تغییر میدهد.

١١- ابن الوقت است و درعین حال طرفدار حفظ وضع موجود (استاتس کوئو)

١٢- پیرو تجربیون و طرفدار اصالت تجربه است (امپریست)

فهرست اسامی بعضی از خیال پرستان معروف

وودرو ویلسون رئیس سابق جمهوری امریکا

در روسیه :

بوخارین

کامنف

رادك (۱)

تروتسکی

فهرست اسامی بعضی از واقع پرستان معروف

ماکیاولی (ایتالی)

باکون (انگلیس)

در روسیه :

لنین

سوردلوف (۲)

استالین

پروفسور کار درفصول مختلف کتاب خود باین نتیجه میرسد که باید بین ایندو نوع فکر سیاسی و مظاهر مختلف آن ایجاد موازنه نمود و آندورا بایکدیگر سازگار ساخت چنانکه گوید :

« فکر سالم بشری وفعل صحیح انسانی بایدبین جبر واختیارایجاد موازنه وتعادل نماید»

درجای دیگر گوید:

« علوم سیاسی باید برپایهٔ ترکیبی ازفلسفهٔ جستجوی مدینهٔفاضله وفلسفهٔ واقع بینی گذاشتهشود » (۳)

معهذا ازسیاق تحریر وعقیدهٔ وی چنین استنباط میشود که بیشتر متمایل به بوروکراسی و رئالیسم و امپریسم است یعنی بیشتر بمظاهر اصالت واقع تمایل داردتاخیال پرستی چنانچه دروصف زمامداران انگلیسی مینویسد :

---

(۱) Radek

(۲) Sverdlov

(۳) کتاب مزبور فصل ۲ صفحه ۲۳

« اهمیت اعلای دستگاه اداری کشوری دولت انگلیس تادرجه‌ای نتیجهٔقریحه وطرزفکر اداری(بوروکراتیك) مستخدمین دولت انگلستان است که بسهولت وسرعت خود را باسنت تجربی (۱) سیاست انگلیس وفق میدهد . یك مستخدم کشوری بتمام معنی انگلیسی کاملا یك‌مظهر سیاست‌شناسی انگلیس‌است یعنی بقوانین اساسی وپیمانهائی که بسیارموقر ومحترم مینماید درصورت لزوم پشت‌پازده سابقه‌را بهدایت‌غریزهٔ قضاوت وتحلیل‌اینکه‌اخذچه طریق‌صحیح است مبنای‌عمل‌خود قرارمیدهد » (۲)

ولی درجای دیگر هم‌دیپلماتهای انگلیس‌رااز‌لحاظ اینکه‌سیاست رادر انحصار خودقرارداده‌اند مورد انتقاد قرارداده و به پیروی ازعقیدهٔ وودروویلسون (۳) رئیس جمهوری کشورهای‌متحدهٔ‌امریکا درزمان جنك اول جهانی که جداً مخالف انعقاد قراردادهای سری بین‌کشورها بود وتحریم آنرا یکی‌ازمواد پیشنهادی خود برای صلح عالم معروف به چهارده ماده ویلسون قرارداد پیمانهای‌سری بین کشورهاراازاسباب وعلل جنگهامیشمارد ودر این‌باره چنین مینویسد :

«جنك جهانی ۱۹۱٤تا ۱۹۱۸ به‌این دونظریه‌که میگوید (جنك تنها در سربازان پروفسیونل مؤثر است) و (مسائل بین‌المللی رامیتوان بااطمینان خاطر بدست دیپلماتهای پروفسیونل سپرد)خاتمه‌داده .مبارزه برای تعمیم سیاست بین‌المللی و خارج کردن آن از انحصار دیپلماتهای دولتی در کشورهای انگلیسی زبان بصورت یك‌نوع طغیان احساسات بر ضدپیمانهای سری‌بین دول‌جلوه گرشد وآ نرا یکی‌ازعلل‌جنك‌شمردند» .

(۱) Empirical

(۲) کتاب مزبور فصل ۲ صفحه ۲۲

(۳) Woodrow Wilson

تاریخ بحرانهای بین‌المللی

هالت کار نظری اجمالی بقرون ما قبل نموده و معتقد است که مقدمات بحرانهای بین‌المللی ازقرون وسطی آغاز گردیده . درقرون هفده و هیجده و نوزده نمو کرده و در قرن بیست بشدت خود رسیده . وی خواص قرون مزبور راازلحاظ سیر دومظهرعقایدسیاسی یعنی خیال‌پرستی وواقع پرستی‌ومبارزهٔ بین ایندوفلسفه بشرح زیر توجیه میکند :

(۱) **قرون وسطی** راعصر تولد فلسفهٔ خیال پرستی دانسته واعتقاد به قدرت پروردگار یاحکومت خداوند (اتوریتهٔ الهی) را که گوید « سلطنت وحکومت سیاسی وروحانی امری‌است‌من‌جانب‌الله » ازخواص عصرمزبور وموجب نشر ورواج خیال‌پرستی میشمارد .

(۲) **قرن هفده** : گوید دراین قرن معتقدین بفلسفهٔ خیال‌پرستی عقیدهٔ خود را تبدیل شکل داده وبجای **حکومت‌الهی** معتقد به**حقوق طبیعی یاحقوق طبیعت** گردیدند و واقع پرستها معتقد شدند به **حکومت دولت** ، وقدرت دولت‌رابخودی‌خود حقوقی‌ثابت وطبیعی‌وغیره قابل فسخ ونسخ دانستند .

(۳) **قرن هیجده** : بعقیدهٔوی قرن‌هیجده‌دارای خواص زیراست واین خواص عموماً موجب پرورش وتقویت فلسفهٔ خیال‌پرستی گردیدو باید آنرا **قرن خیال پرستی** (۱) نام‌گذاشت :

اول : نشر فلسفه لیبرالیسم بنتهام (۲) یا آزادیخواهی و طرفداری‌از آزادی فرد که‌منتج‌بظهورفلسفهٔ مفیدیت یا انتفاعی(۳) گردید.

---

(۱) قرن یوتوپیانیست یا اوتوپیا نیزم

(۲) Bentham فیلسوف انگلیسی

(۳) Utilitarianism

دوم رواج فلسفهٔ انتفاعی که معتقد بودکه «خوب آنست که اکثریت بپسندد وحداکثر خوبی‌ها برای عدهٔ اکثر مردم‌است»

سوم : توجه‌زیاد بمسئلهٔ‌افکارعمومی واهمیت‌دادن بدان که‌موجب نشرورواج دموکراسی گردید.

(۴) قرن وزده : این قرن را دورهٔ تنزل خیال پرستی و عصر ترقی وصعود واقع پرستی میدانند.

(۵) ربع اول قرن‌بیستم :بعقیدهٔ وی درربع اول‌این‌قرن‌بلافاصله درسالهای اول بعدازجنك بزرك جهانی اول فلسفه و عقیدهٔ خیال پرستی بوسیله وودروویلسون رئیس جمهور سابق امریکا احیا شد و ایجاد جامعهٔ ملل‌براساس همین‌خیال‌پرستی ویلسون وبرپایهٔ احیای‌فلسفهٔ مدینهٔ فاضله یاخیال‌پرستی‌بود.

(۶) ربع دوم قرن بیستم بعقیدهٔ وی دورهٔ مرك فلسفهٔ خیال پرستی است وسقوط‌جامعهٔ ملل‌وظهورفاشیسم‌ازآثارمرك این‌فلسفه است ونیز بعدازجنك اول جهانی ازترکیب فلسفهٔ « هم‌آهنگی منافع » منسوب به آدم اسمیت (۱)بافلسفهٔ «بقای انسب» داروین‌عقیدهٔ‌خاصی بوجود آمدکه ماحصل آن این بودکه « ملل ضعیف باید از میان بروند »

(ج) در نظم نوین بین المللی و رواج حکومت اخلاق: (۲)

پروفسورکار دراینجا وارد این بحث شده است که بحرانهای بین المللی امروزه منتج به گسیختن رشته‌های نظم بین‌المللی از یکدیگر گردیده ودرنتیجه‌نظم‌بین‌المللی‌ازمیان رفته ودرزمان‌حاضروجودنداردو

---

(۱) Adam Smith

(۲) « بیست سال بحران » صفحه ۲۹۰ فصل ۱٤

سبب آن همانا شدت بحرانهای بین‌المللی است که بحد اعلای خود رسیده وبعد گوید که « نظم نوین جهان را باید بر پایهٔ ترکیب دوعنصر قدرت و اخلاق بایکدیگر بنا گذاریم واگر بخواهیم یکی از ایندوعنصر را نادیده بگیریم امکان برقراری نظم نوین محال است.

(۵) رواج حکومت اخلاق بوسیلهٔ تغییر دستگاه و روش فرهنگی.

میگوید: «طبیعت وخلقت نوع بشر چنان است که ازلحاظ روانشناسی اززور نفرت داشته وقدرت را دوست ندارد و آنچه که بهتر و بیشتر و سریع‌تر میتواند دروی نفوذ یابد وطرز فکر آدمی را تغییر دهد ومستعد قبول نظم نوین نماید همانا قدرت اخلاقی است نه قدرت فیزیکی وزور. وطریق ایجاد بسط نفوذ اخلاقی تنها بوسیلهٔ تغییر دستگاه فرهنگی ملی وخلق یك سیستم فرهنك مشترك ونوین بین المللی است که عاری ازتعصبات ملی باشد وبتواند ملل جهان را بیشتر بیکدیگر نزدیك کرده بیشتر ایجاد تفاهم وهم آهنگی بین ایشان نماید وافکار وعقاید بین‌المللی (۱) را بیشتر بین مردم جهان رواج دهد وبالاخره بوسیلهٔ رواج طریقهٔ نوین فرهنگی زمینه ای فراهم سازد که عنصر اخلاق بتواند برجامعه‌های بشری حکومت کند نه عنصر قدرت که طبیعت انسانی ذاتاً از آن نفرت دارد.»

دراینجا نویسنده تصریح وتأکید میکند که : «......هردو نحوهٔ مجاهدتی که برای توجیه اخلاقی روابط بین‌المللی (از طریق تقویت عقیدهٔ هم آهنگی منافع آدم اسمیت و فلسفهٔ بقای انسب داروین) بعمل آمد به شکست منتهی شده امروز دیگر نه میتوانیم آئین داروین را بپذیریم که خوبی ومصلحت کل را عبارت ازخوبی ومصلحت الیق و انسب

---

(۱) انتر ناسیو نالیسم

میشمارد وبالنتیجه معتقدبحذف اضعف واز بین‌بردن غیرانسب‌و غیرالیق میشود ونه آنکه میتوانیم آئین هم آهنگی‌طبیعی منافع را قبول کنیم که‌نتیجهٔ آن توجیه حفظ امتیازات صاحبان منافع‌وامتیازات بودوزمانی درخلال قرن ۱۹ آنرا اصل مسلم وغیرقابل ردشمردند ولی مرورزمان ومواجههٔ باواقعیات اعتبار وصحت آنرا متزلزل نمود وخلاف آنرا ثابت کرد . وباشکست این هردو فلسفه یك فلسفهٔ نوین‌که خوبی ومصلحت یك ملت رابا خوبی ومصلحت‌کل جامعه جهانی سازش دهد وضع نشده بدینطریق اصل اخلاق بین‌المللی متزلزل‌گشته ودرنقطهٔ بحرانی سیر تاریخ قرار گرفته‌است .»

ازبیان فوق چنین استنباط میشودکه درعین حال که‌نویسنده‌علاج رفع بحران جهانی راایجاد نظم نوین براساس حکومت اخلاقی میداند نسبت بظهور وتحقق آن امیدوار نیست چنانچه مینویسد : «چنین بنظر میرسدکه دیگرممکن نیست بخرج دیگران یك‌نوع هم‌آهنگی‌ظاهری منافع خلق نمود» (۱) در این عبارت بدیهی است‌که نظرش به انگلیس وسایر قدرتهای بزرك جهانی است یعنی انگلیس و سایر قدرتهای بزرك هم‌برای نیل بهدف مزبور باید قدری‌گذشت وغمض عین داشته باشندو ازخود هم چیزی مایه بگذارند نه اینکه هر قدرتی بخواهد همین هم آهنگی‌ظاهری بین ملل‌ودول راهم‌بخرج سایرقدرتها‌وسایر کشورهای جهان‌بوجود آورد‌بدون آنکه‌خودش‌هم‌ازبعضی‌یاجزئی‌ازمنافع‌خود بگذرد. و نیزدر اینمورد گوید : «آنچه که برای‌یك‌فردیاملت شایسته ونیك بنظر آن‌فردیاملت‌میرسیددلیلی‌ندارد که‌برای‌سایرین‌پسندیده و نیك‌نباشد» (۲)

---

(۱) صفحه ۲۹۷ فصل ۱٤ کتاب مزبور

(۲) صفحات ۲۸۷ و۲۸۸ و ۲۹۷ فصل ۱٤ کتاب مزبور

(د) سقوط ناسیونالیسم و تشکیل دسته‌های چند ملتی :

دیگر از پیشنهاد هـای پروفسورکار بـرای تشکیل نظم نوین بین‌الملل، تشکیل گروپ‌ها یا دستجات مرکب ازچند ملت است که جای سیستم فعلی جهان راکه عبارت از وجـود کشورهـای واحد ملی است بگیرد . بعقیدهٔ وی دورهٔ ورشکست ناسیونالیسم وزمان سقوط آن فرا رسیده وثابت شده‌است که این طریقه قابل بقانیست وازاین‌پس ملت وملیت موضوع نداشته ومفهومی درجهان آینده نخواهدداشت وتـا هنگامیکه زمینه مساعد شود وموقع آن فرارسدکه حکومت کل عالم یاحکومت جهانی جانشین سیستم فعلی گردد باید هرچندکشور متحد شده تشکیل واحد های بزرگتر سیاسی و اقتصادی دهند . در نظم نوین آینده ملت باصطلاح زمان گذشته وامروز نمیتواند واحد قدرت باشدچنانچه‌امروز نیزدرعمل، ملت واحد قدرت نیست .

(ه) لزوم هم‌آهنگی بین ملت‌ها :(١)

پروفسورکار در اینمورد تحلیل تاریخی خاصی نموده گوید :

« (١) انقلاب‌فرانسه مدعی لزوم ایجاد مساوات بین افراد بود

(٢) در قرن ١٩ این تقاضا مبدل‌شدبتقاضای ایجاد مساوات بین دستجات اجتماعی یاطبقات اجتماعی وکارل مارکس نمایندهٔ ابرازاین نظریه گردید .

(٣) بیسمارك و دیزرائلی (٢) بوسیلهٔ دو عامـل فـرهنك و امپریالیسم هرکدام د٫ملت جداگانه‌را بایکدیگر متحد ساخته وراه‌را

(١) صفحات ٢٩٠ تا٢٩٧ فصل ١٤ کتاب مزبور

(٢) Benjamin Disraeli (١٨٠٤ ـ ١٨٨١) نخست وزیر سابق انگلیس و نویسنده کتب متعدد

برای ناسیونال سوسیالیم باز نمودند و بدینطریق قبل از سال ۱۹۱۴ (که آغاز جنك جهانی اول بود) تقاضای مساوات درغرب اروپا ازمرحلهٔ دوم بالاقدم بمرحلهٔ سوم گذاشت و مبدل گشت به تقاضای مساوات بین ملت ها . سپس پروفسورکار چنین نتیجه گرفته گوید:

« هم آهنگی نوینی که بایددر آینده ایجاد کنیم همانا هم آهنگی بین افرادویاهم آهنگی بین طبقات نبوده بلکه هم آهنگی بین ملل است» وبار دیگر چنین استدلال میکند که چون لازمهٔ وجود وفلسفهٔ ایجاد بزرگترین واحدهای قدرت سیاسی امروز جهان یك وحدت ارضی و یا حالت خاص ارضی ونژادی وطبقاتی یامذهبی نیست لذا باید واحدها بجای وضع فعلی مبدل شوند به واحدهای گروپی که متشکل ازاتحادیه مجموعه‌ای ازچند گروه اجتماعی یاملت ها باشند.

البته‌این نکته ازبیانات پروفسورکار که‌میگوید «باید هم آهنگی بین المللی یامساوات بین‌المللی‌را جا نشین مساوات بین‌افرادقرارداد» قابل بحث وتأمل میباشد زیرا ظاهراً بنظر نمیرسد که این مواد با یکدیگر مانعةالجمع باشند وتضادی بین مساوات بین ملل با مساوات بین طبقات وبین افراد وجود داشته‌باشد وچه بساکه‌بتوان‌این هرسه‌نوع مساوات را دریك طریقه نوین جمع نمود .

(و) سیاست خارجی امریکا : (۱)

با آنکه کتاب « بیست‌سال بحران» قبل‌ازشروع جنك دوم جهانی تحریر یافته که سیاست‌خارجی امریکا در آنموقع‌به پیروی از آئین مونرو همان سیاست کناره گیری ازامور اروپا و سایر نقاط جهان بحد افراط

(۱) صفحه ۳۰۰ فصل ۱۴ کتاب «بیست سال بحران»

بودودر آنزمان امید آن نمیرفت و پیش بینی نمیشد که دولت کشورهای متحدهٔ امریکا بار دیگر وارد میدان جنك اروپائی شود ، پروفسور کار پیش بینی میکند که امریکا مجدداً وارد سیاست جهانی خواهد شد واز سیاست کناره گیری دست خواهد برداشت .

وپیش بینی این نویسندهٔ متفکر نه تنها صورت تحقق پذیرفت و امریکا باردیگر درجنك های اروپائی شرکت نمود ، بلکه پس ازپایان جنك نیز مجبور گردید که رویهٔ بعدازجنك اول را ترك گفته یکباره وارد میدان سیاست بین المللی جهان گردد وجداً در امور جهانی و بین المللی شرکت نماید .

(ز) حقوق بین المللی و اقتصادیات :

حقوق بین المللی را نیروئی برای حفظ وضع موجود (۱) دانسته وفاقد سه قدرت قضائی ومقننه ومجریه میشمارد وچنین استدلال میکند که بسبب فوق ملل ودولی کـه مخالف حفظ وضع موجـود هستند بـه بهانه‌های اخلاقی (نه حقوقی وقضائی) پیمانهارامی‌شکنند لذا برای رفع بحران وایجاد آرامش لازم است که ملل عموماً از طریق صلح آمیز و درحالت صلـح وحسن تفاهم طرفـدار تغییر وضع موجود شوند تـا بدینطریق ازجنك جلوگیری بعمل آید . در غیر اینصورت جنك دوام خواهد داشت واختلاف بین ملل طرفدار حفظ وضع موجود وملل مخالف آن کـه دستهٔ اول (د را) یعنی واجد منابع ثروت هستند ودستهٔ دوم (ند را)یعنی فاقد منابع ثروت وامتیازات دیگراند مسلماً منجر به جنك میشود .

---

(۱) Status quo

بدینطریق پروفسور کارجنك های جهانی واختلاف مللرا به جنك بین دارا ونداراِ یاجنك بین طالبان حفظ وضع موجود ومخالفان آن معنی وتفسیر میکند .

این تحلیل البته صحیح است ولی ناقص بنظر میرسد وسبب نقص آن این است که قبل ازجنك دوم جهانی نوشته‌شده و آثاری راکه بعد ازجنك درروابط بین دوقدرت بزرك نوین جهانی یعنی امریکا وروسیه شوروی بظهور رسیده است پیش بینی ننموده زیرا اکنون بعقیدهٔ اکثر مفسرین سیاسی مسلم شده است که عامل فوق تنها عامل مؤثر دربقای اختلافات و احتمال جنگهای آینده نبوده بلکه اختلاف عقیده یا جنك ایدئولوژیك نیزدربقای اختلافات خالی ازتأثیر نیست ونمیتوان عامل‌اخیر را نادیده گرفت .

بهرحال درباب کیفیت قدرت درنظم‌نوین بین‌الملل پیشنهادی‌خود چنین مینویسد :

« نظم نوین بین‌المللی رامیتوان‌تنها براساس‌یك واحدقدرت‌بوجود آورد که بقدرکافی برای حفظ خود وحفظ تفوق خود قوی باشد بدون اینکه مجبور شود در رقابت های بین المللی جانبداری از واحد های کوچکتر نماید » (۱)

تجدید بنای اقتصادی

پروفسور کار بلزوم تغییر درطریقه ودستگاه اقتصادیات و تجدید بنای اقتصادی نیزاشاره کرده گوید :

«بالاخره درمورد بهترین امید نسبت به پیشرفت اصل سازش بین المللی چنین

(۱) صفحه ۳۰۱ فصل ۱٦ کتاب مزبور

بنظر میرسد که باید این سازش با تجدید اساس اقتصادیات همراه باشد» و اضافه میکند که «این اصل که آنچه که از لحاظ اقتصادی پسندیده است همیشه از لحاظ اخلاقی پسندیده نیست باید از حوزهٔ جامعه ملی بمنطقهٔ جامعهٔ بین‌المللی بسط داده شود.» (۱)

قانون و سیاست:

پروفسور کار سیاست را به ترکیبی از خیال پرستی وواقع پرستی تعریف کرده و همچنین گوید که قانون یا حقوق نیز ترکیبی است از اخلاق و قدرت که اولی ازمظاهر خیال پرستی ودومی از مظاهر واقع پرستی است.

آنگاه گوید که حقوق و سیاست نیز همیشه بیکدیگر پیوسته و منوط بیگدیگر اند اگرچه قدرت نهائی قانون ناشی ازسیاست است.

حکومت بین‌المللی یا فدراسیون جهانی

مؤلف درپایان کتاب برای جهان آینده خواب تشکیل یك فدراسیون جهانی رادیده و ایجاد حکومت بین‌المللی راپیش بینی میکند ولی پیش بینی وی دراینمورد بطوری آمیخته به بدبینی ویأس بنظرمیرسد که خود بحث مزبور رابه این جمله یأس آور خاتمه میدهد که:

«این نیز خیال پرستی (یوتوپیا) است»

---

(۱) «بیست سال بحران» صفحات ۳۰٤ تا ۳۰٦ فصل ١٤

کتاب « شرایط صلح »

(ح) درشرایط صلح

مندرجات کتاب « شرایط صلح » که درسال ۱۹٤۲ یعنی درخلال جنك دوم جهانی برشتهٔ تحریر درآمده درحول این محور دور میزند که « جهان قدیم را باید مرده پنداشت و آنرا فراموش کرد و جهان آینده بطور کلی در دست کسانی خواهد بود که کاملا بجهان گذشته پشت نموده بانیروی تفاهم وجرئت وقوهٔ دراکه بجهان نوین روی کنند »

بنابراین روح کتاب مزبور نمایندهٔ یك نوع مسلك افراطی(۱) است که سنت های دیرین رازیرپا گذارد وبارشادن وجرئت برای تغییرمجرای فکر حاضرشود وسعی میکند که براساس فکرفوق شرایط ایجاد وتثبیت وبقای صلح را درجهان آینده کشف نماید.

پروفسور کار تحلیل خود را در این کتاب بدو جزء عمده تقسیم نموده ·

(اول) نقائص واشکالات اقتصادی راکه بعقیدهٔ وی موجب بحران قبل ازجنك بوده است موردبحث وتحلیل قرار میدهد

(دوم) سعی میکند نتیجهٔ تحلیل فوق را درموقعیت بعد ازجنك بموقع عمل گذارد وموارد استعمال تجارب زمان جنك را درشرایط بعد ازجنك کشف نماید . وبالاخره بهاین نتیجه میرسد که آئین و اصولی که مردم وسیاستمداران درسال ۱۹۱۹ معتقدبودند وامید داشتند که موجب بقای صلح خواهدبود ازقبیل استقلال داخلی کشورها ، ازمیان برداشتن

(۱) Radicalism

سدود تجارتی ، خلع سلاح عمومی و تعیین مرزهای کشور ها براساس انصاف وعدالت، امروزدیگر مورد استعمال ندارد و بیهوده است واین شرایط و مطالب بروضعیت امروز صدق نمیکند ولو آنکه مورد قبول عمومی همهٔ کشور های جهان هم قرار گیرد وکم و بیش بموقع اجـرا گذاشته شود .

وی معتقد است که « ما باید کاملا به مسلك **آزادیخواهی** (۱) قرن‌نوزدهم که‌شامل اصل **آزادی معاملات** (۲) وجلب‌منافع وهمچنین شامل عشق باستقلال ملی است پشت‌پابزنیم وازاین‌ببعد به اصول مزبور پشت‌نموده مقتضیات جهان‌آینده راوجههٔ نظرخود قراردهیم باید یك نوع جهان نوین خلق کنیم که در آن مرزها دردرجهٔ دوم اهمیت‌باشندو در آن طریقهٔ‌نوین ملت هارابوسیلهٔ همکاری وتوحید مساعی بایکدیگر نزدیك سازیم . باید درآ جهان نوعی عقاید و تعلقات تازه وضع نموده ومعمول داریم که کاملا مخالف ونقطهٔ مقابل ناسیونالیسم واصل ملیت و ملت پرستی‌باشد .»

میگوید « ما اکنون‌درمتن جریان بزرگترین‌انقلابات‌تاریخی‌قرار گرفته‌ایم که اززمان سقوط رم تااکنون چنین انقلابی دیده نشده وبرما لازم است که این انقلاب وطبیعت آنرانادیده‌نگرفته اهمیت آنرا درك نمائیم وبوجود آن اقرار کنیم »

گوید : مثلا « هیتلر دارای‌افکار وعقایدی معین است که تقریباً نصف آن مقرون بحقیقت میباشد وازآنجمله‌است‌مسئلهٔ لزوم وحدت

---

(۱) Liberalism

(۲) Laissez Faire

اروپا یاتشکیل اتحادیهٔ اروپائی . (۱) ودیگر بیدار کردن حس یك نوع تازه ازهدف اخلاقی که باهدفهای سابق فرق داشته باشد . وزمامدارانی که پس ازپایان این جنك (مقصودجنك دوم جهانی است) اختیار حل وعقد امور جهانی بدست ایشان مفوض میگرددباید این نیمه حقیقت‌ها واین عقاید تازه راپذیرفته و آنرا تکمیل کنند وازحالت نیمه‌تمام بحالت اتمام رسانند»

گوید : « این کتاب را برای مردمی نوشته ام که از خیال کردن دربارهٔ واقعیات‌وهم ازمواجهه ومقابلهٔ‌باواقعیات واهمه ندارند »(۲)

(ط) دراسباب وعلل جنك دوم جهانی :

مینویسد «جنك‌دوم بمنزلهٔ‌انقلابی است برضد اصول دموکراتیك وایدالهای دموکراسی که‌چون ملل‌دموکراسی نتوانستند مسئولیت‌هائی راکه قبول کرده بودندانجام دهند وازعهده نیامدندالزاماتی‌راکه دعاوی دموکراتیك برای ایشان بوجود آورده بود صورت تحقق دهند اصول وایدالهای مزبور رو بفساد وپوسیدگی گذاشت وبالطبع موجد انقلابی برضد دموکراسی وایدالهای آن گردید .

ملت‌های دارا موجب شدند که یکنوع عدم تعادل اقتصادی‌جهان را فراگیرد و بدینطریق حصول موازنهٔ لازم برای امنیت بین المللی مشکل گردید .

برای حصول و تأمین امنیت بیشتری درجهان ، آن ملتهائی که تعدادشان معدود است وازمنافع حاصلهٔ از تجارت جهانی وبضررملتهای

(۱) « شرایط صلح » صفحات ۲۵۹ و ۱۶۷

(۲) مقدمهٔ کتاب شرایط صلح صفحات IX تا XXII

ضعیف تر و کم اقبال تر و بخرج ایشان بهره وافی برده اند بایـد راضی شوند که لااقل ازجزئی ازاین منافع بگذرند .

باید درتجارت جهانی تجدید نظر و درتوزیع وتقسیم منافع نیز تجدید نظر بعمل آیـد بطوریکه سهم منصفا نه تـری نصیب مناطـق کشاورزی گردد . اگر بخواهیم نژادهای آینده‌را ازاشتغال به این نوع جنگهانجات دهیم بایددراوضاع اقتصادی ووظائف وعمل نیروهای‌اقتصادی تجدید نظر نموده حالتی رضایت بخش بدان دهیم» وهم گوید : «بعضی اوقات بعضی اعمال براساس انسان برستی انجام میشود کـه بهیچ روی مشکل اختلافات جهانی‌را حل‌نمیکند ونیز تجدید تقسیم ثروت جهانی کاری عملی بنظر نمیرسد زیرا طولی‌نمیکشد کـه چنین امـوال بشکل دیگر وبعناوین دیگر درصورت حفظ سیاست اقتصادی فعلی بار دیگر در دست همین مالکین فعلی ثروت جمع میشود باید یك نقشهٔ صحیح اقتصادی بین‌المللی طرح‌نمود که این عدم موازنهٔ فعلی‌را از میان بردارد ومانع بروز اختلافات آینده شود و این معنی بدینطریق حاصل میشود که برمـا محقق گردد کـه آنچـه برای همهٔ جهان نیك و مفید است ممکن است برای‌هرملت نیزنیکووفایده بخش‌باشد ولذاشاید ارزش آنرا داشته باشد که مورد حمایت‌قلبی همهٔ مردم جهان قرار گیرد . وما نباید سیاست خود را محـدود در دائـرهٔ تنك و کوچك منافـع ملی بنمائیم . »

پروفسور کار درقسمت دوم کتاب شرایط صلح موقعیت بریتانیا و فرانسه‌را درجهان بعد ازجنك دوم ورد بحث قرار داده . از آنجمله گوید : «انگلستان دیگر محال است بتوانـد سیاست بعد از جنك اول

جهانی‌راکه عبارت از کناره گیری نسبی از امور اروپابود پیش گیرد . .. وفرانسه محال است دیگر بتواند آن قدرت نظامی‌واقتصادی سابق‌خود را بدست آورد وامکان ندارد بتواند موقعیت سابق خود را در توازن وتعادل قدرتهای اروپائی در برابـر آلمان احراز نمایـد » و همچنین معتقداست که قدرتهای کوچك اروپای شرقی را نمیتوان بـدون قیادت روسیهٔ شوروی سنك وزنه وقدرتی دربرابر آلمان قـرار داد . بعـلاوه معتقداست که‌هر قدرتی‌راکه انگلستان‌برای مقابلهٔ با آلمان خلق وتقویت کند همان قدرت خطر آنرا هم دربردارد که خود موجب تهدید ومنبع ایجادخطری برای انگلستان شود لذا ، راه ایجاد صلح و امنیت در جهان آن‌است که‌سه قدرت بزرك (امریـکا و انگلیس و روسیه) مشترکا مسئولیت خودرا در اصـلاح اوضـاع اقتصادی اروپا و تجدید نظر در سیستم اقتصادی قارهٔ مزبور شناخته و آنرا بکار بندند. بعلاوه دراوضاع کشاورزی وصنعتی‌اروپانیزباید تجدید نظر نموده آنرا بر اساس نوین بناگذارند تابدینوسیله از جنك آینده جـلوگیری بعمل آید . درجهان آینده لااقل بهمان اندازه که منافع ملی‌را هرملت درنظردارد، بمنافع‌جهانی وبین‌المللی نیز باید اهمیت دهد تابتوان‌صلح را پایدار ساخت»

(ی) هدف اخلاقی :

پروفسور کار در این کتاب برای ایجاد شرایط صلح بـه اصل هدف‌اخلاقی اهمیت داده میگوید : «هدف‌جنك دوم جهانی هم همین است که یك هدف اخـلاقی نوین بـرای بشریت بوجود آورد » سپس شرایطی را که برای تهیهٔ زمینهٔ لازم جهة ایجاد هـدف اخلاقی نـوین بعد ازجنك بنظروی ضروری میرسددرنه مطلب زیرخلاصه میکند:

(۱) باید افعال و اعمال ملل بعد از جنگ مثبت باشد برای نیل بخوبی و نیکی نه جلوگیری از بدی‌ها و منع زشتی‌ها .

(۲) باید درحل مسائل جهانی از این پس توجه همیشه بمردم کوچه و بازار یعنی مردم عادی (که اورا مرد کوچه میخواند) باشد و آن مردم عبارت اند از مصرف کنندگان اجناس که متشکل نیستند .

(۳) باید درحل مشکلات اقتصادی بخصوص مسئلهٔ بیکاری وعدم تساوی مجاهدهٔ خاص مبذول گردد .

(٤) طرح نقشه در مورد مصرف اجناس ،تعیین سطح زندگی ، خلق کارهای عام المنفعه ، ایجاد مشاغل باید مورد توجه قرار گیرد ودر طرح این نقشه‌ها باید همیشه اخلاقیات درمد نظر باشد یعنی هر نقشه‌ای که طرح میشود ارزش اخلاقی داشته باشد .

(٥) تجدید معنی وتجدید نظر درعقیدهٔ (ایدال) مساوات ازطریق بالا بردن سطح زندگی توده‌ها نه پائین آوردن سطح زندگی موجود درکشورها وجامعه‌های جهانی .

(٦) برخلاف سابق که بیشتر نسبت بحقوق اعضاء جامعه اهمیت داده میشد درآینده باید نسبت بوظائف والزامات افراد جامعه توجه شود ووظیفه بیشتر ازحق مورد نظر قرار گیرد .

(۷) بهمین طریق درمورد اعضاء جامعه بین المللی یعنی ملت ها باید بمسئلهٔ وظیفه بیشتر ازحق وحقوق اهمیت داده شود.

(۸) باید راه‌حلی جدید برای موازنهٔ بین آزادی وقدرت(اتوریته) کشف واجرا شود .

(۹) باید موقعیت زمان ومقتضیات روزراهمه روزه درنظر گرفت ودرصورت لزوم در خط مشی وسیاست روزبروز برحسب اقتضاوضرورت اصلاحات لازم‌را بعمل آورد.

(ك) آلمان بعد ازجنك (۱)

پروفسور کار مانند آنکه شکست آلمان‌را در سال ۱۹۴۲ پیش بینی کرده باشد درکتاب خود به متفقین اندرز داده آنهارا ممنوع از بد سلوکی نسبت بآلمانها مینماید (۲) و بالحن طعنه میگوید: «اگرما بخواهیم بنحو پایدار قدرت آلمان‌را درهم شکنیم تنهاراه مطمئن آن این است که پنجاه میلیون نفوس آلمانی‌را قتل عام کنیم ویاآنکه آنهارا به بیابانهای دوردست وجزائر غیر مسکون انتقال دهیم تاازقحطی تلف شوند ویامانند وحشیان وبدویان زندگی نمایند»

سپس اضافه میکند که «چنانچه بر خلاف نظر نویسنده و مانند وقایع بعد از جنك اول با آلمانها بد سلوکی شود مسلماً چندی بعد عکس‌العملی مشابه عکس‌العمل بعد ازجنك اول یعنی ظهور حزب نازی خواهدداشت» ونیز گوید: «آنهاکه بعنوان تبلیغات برای صلح هدفشان آن است که بنحو ثابت‌ودائم حالت آلمان رابحالت یك ملت زیردست ومطیع مبدل‌سازند مسئولیتی عظیم‌خواهندداشت . . . . وحل‌معمای آلمان باتخریب واز بین‌بردن آلمان یاکوچك کردن آن میسر نخواهد بود بلکه حل قضیهٔ آلمان بدینطریق میسراست که وی راشریك‌واحدی بزرگتر در اروپا قرار دهیم که بریتانیای‌کبیر نیز جزئی از آن واحد

(۱) «شرایط صلح» صفحات ۲۱۴و۲۲۱و۲۲۲

(۲) کتاب مزبور صفحات ۲۲۲تا۲۲۹

بزرگتر باشدو آلمان مکان شایستهٔ خودرا در آن واحد بزرگتر داشته باشد»

البته از بیان فوق مشهود است که نظر نویسنده همان تشکیل اتحادیهٔ اروپاست که بعداز پایان جنك دوم مورد نظر تمام متفکرین بیطرف وصلح طلبان وفلاسفهٔ بی نظر بود واین نظریه بعد از جنك در محافل سیاسی اروپا مطرح گردیده. برای اجرای این نقشه ، مجامع و مراکز ومحافل سیاسی متعدد غربی چند سال است مشغول کار میباشند ولی تا بامروز هنوز جداً بمرحلهٔ عمل نرسیده است .

فی الحقیقه این نوع بیان یك نفر نویسندهٔ غربی مقیم انگلستان در مورد آلمان آنهم در خلال جنك که همه روزه هواپیماهای آلمانی شهرهای انگلیس رادرزیر آتش بمباران قرارداده بودندوزیر دریائی های آلمان کشتی های انگلیسی را بزیر دریاها فرستاده و آن کشور را در مضیقه و زحمت شدید گذاشته بودندقابل تحسین است والحق که شأن یك فیلسوف ومتفکر بیطرف همین است که تبعیت ازخشم واحساسات حیوانی نکند وهمیشه به محیطی بزرگتر نگریسته افق فکرو نظرخودرا توسعه دهد وبتمام افراد بشر با چشم بشر دوستی و بر اساس نصفت و عدالت بنگرد . ؛ همین نظر را فلاسفه و نویسندگان سیاسی امریکائی دربارهٔ آلمان درسالهای آخرجنك وهم بعد از جنك در نشریات و کتب خود تأئیدنمودند وباسیاست شدت عمل وسختگیری نسبت بآلمان که دیپلماسی فرانسه ازآن طرفداری میکرد مخالف بوده وهستند . اما باکمال تأسف باوجود تجربهٔ تلخ بعدازجنك اول وباوجود ابراز این نوع نظریات از طرف فلاسفهٔ خیرخواه معاصر، دیپلماتها وسران نظامی که معمولا بعداز هرجنك متصدیان حل وعقد امورسیاسی میشوند این دستورها واندرزهای منطقی رابکار نمی بندند چنانچه بعداز جنك اخیر نیزبکارنبستند. تقسیم

آلمان و همچنین تقسیم شهر برلن بچهار منطقهٔ متصرفی قوای روس و انگلیس وفرانسه وامریکا وهمچنین مسئلهٔ محاکمات نورنبرگ باآنهمه تبلیغات دامنه‌دار وپرسروصدا وبدار آویختن یازده نفراز سران حزب نازی که موجب خشم و تحریك احساسات مردم آلمان برضد متفقین گردید و خودمؤید این مطلب است، بعقیده اکثر ازمتفکرین بیطرف معاصر از اشتباهاتی بودکه بعداز جنك بوقوع پیوست ومسلماً بدون عکس‌العمل نخواهدبود زیرا بااین عمل بجزآنکه ایجاد چند شهید ملی برای ملت آلمان نموده وخشم وکینهٔ ایشانرا بیش‌از بیش برانگیختند نتیجهٔ دیگر نگرفتند .

پروفسورکار درکتاب شرایط صلح پیشنهاد میکند که بعداز جنك باید انجمنی بنام «ادارهٔ طرح امور اروپا» (۱) ازکلیهٔ کشورهای اروپائی که شامل نمایندهٔ آلمان نیز باشد برای حل کلیهٔ مسائل ومشکلات کشورهای اروپا وآلمان تشکیل شود » ولی درعمل ملاحظه شدکه بر خلاف نظر منصفانهٔ فوق جلساتی بنام «دوبزرك» و «سه بزرك» و «چهاربزرك» (۲) از پیشوایان کشورهای انگلیس وروسیه و امریکا واحیاناً فرانسه یاچین تشکیل گردید و سرنوشت میلیونها مردم اروپاو سایر ملل جهان را این جلسات تعیین نمودند بدون آنکه نمایندگان ملل دیگر رادراین مشاوره‌ها ونظریات شرکت دهندوحتی اساس تشکیل انجمن ملل متفق را ابتدا روزولت وچرچیل و بعد روزولت وچرچیل واستالین گذاشتند وبرای هریك ازپنج نماینده (روسیه وانگلیس وامریکا

(۱) صفحه ۲۵۹ کتاب شرایط صلح European Planning Authority که آنرا باختصار وتخفیف E . P . A . نام میگذارد

(۲) Big Four , Big Three , Big Two

و فرانسه و چین ملی) در شورای امیت حق ویتو (۱) قائل گشتند واین حق‌را درانحصار همین پنج قدرت قراردادند . بدینطریق درمعنی بنیان‌انجمن ملل‌متفق‌رابر آب گذاشتند وتابامروزکه چندین سال‌است‌از پایان‌جنك‌دوم‌میگذردهیچگاه‌اتفاق نیفتاده‌است که درمسائل‌اساسی‌ومؤثر درحفظ صلح عالم‌این‌پنج‌قدرت درشورای امنیت‌موافقت کرده‌باشند. نفاق واختلاف بین‌ایشان‌روزافزون‌است‌وپس‌ازتصرف‌چین‌بوسیلهٔقوای کمونیسم وتشکیل چین‌کمونیسم و فرار پیشوایان چین ملی بجزیرهٔ فرمز مسئلهٔ چین خودیکی ازمسائل بغرنج ولاینحل درشورای امنیت وسایر محافل وابستهٔ بانجمن ملل متفق وهم‌ازمشکلات مهم‌جهانی‌شده‌است که ممکن است موجب افروختن‌آتش جنك سوم گردد .

(ل)در مقایسهٔ دو کتاب«بیست‌سال بحران»و«شرایط‌صلح»

درمقایسهٔ این‌دو اثر چنین احساس میشودکه بطورکلی ازهنگام تحریر کتاب‌اول تازمان تحریر ونشر کتاب دوم تحولی طبیعی در روحیهٔ نویسنده حادث شده وآن‌دماغی که درسال۱۹۳۷ مخالف باخیال‌پرستی (یوتوپیانیسم و ایدآلیسم) و اصالت عقل (راسیونالیسم) ومسلك های چپ وافراطی(رادیکالیسم) بود درسال ۱۹٤۲ مبدل بدماغی انقلابی یا نیمه انقلابی یالااقل ترقیخواه (۲) واخلاق‌پرست (۳) گردیده وبسیار از اخلاقیات صحبت‌میکند ودرآنمورد تأکید نموده برای آن‌اهمیتی‌خاص قائل میشودکه‌این خود فصلی از ایدآلیسم‌است چنین بنظر میرسدکه این‌سیرعقیدهٔ وی‌واین تحول‌فکری‌نویسنده نتیجهٔ مواجههٔواقعی‌باواقعیات

---

(۱) Veto
(۲) Progressive
(۳) Moralist

زمان جنك است نه‌مواجهۀ خیالی‌واین‌خود درحل مشکل و نزدیک‌شدن به‌کشف راه علاج مشکلات به نویسنده کمك کرده‌است.

قبل از آنکه بحث در مورد کتاب شرایط صلح را خاتمه دهیم بی‌مناسبت نیست‌ترجمۀ عین چند گفتۀ مهم وقابل‌توجه پروفسور کاررا که شاید بمنزلۀ جوهر عقاید واصول‌نظریات وی در کتاب مزبور است برای سهولت مراجعه و بعنوان ملخص آنچه که ذکرشد فهرست مانند دراینجا نقل نمائیم :

(۱) «جهان کهنه‌وقدیم مرده وجهان آینده و نوین دردست کسانی است که بتوانندباعزمی راسخ پشت‌بگذشته نموده، وبدنیای نوین‌باتفاهم واندیشه روی‌کنند»

(۲) «اولین هدف اخلاقی پیروزی در جنك حاضر (مقصود جنك دوم جهانی است) آن نیست که درجستجوی اصولی برای راهنمائی حل اختلافات‌بعدازجنك بعقب‌خودبنگریم . . . . تاریخ‌نشان‌داده‌است که‌یکی ازچیزهائی راکه جنك هرگز حفظ نمیکندواعاده نمیدهد همانا وضع موجود (۱) است .»

(۳) «اعم ازاینکه باآن موافق باشیم یامخالف خواهی‌نخواهی‌در متن یك‌انقلاب قرارگرفته‌ایم . هرنوع مجاهده برای تجاهل این‌حقیقت و یا برای نقض و طرد این حقیقت بوسیلۀ اعادۀ اوضاع گذشته بیهوده، مصیبت آور و مخرب است ما محتاج هستیم به اتخاذ یك خط مشی سیاسی که هم مثبت و هم انقلابی باشد .»

(٤) همانطورکه دموکراسی سیاسی را اگر بخواهیم از این مهلکه جان بدر برد باید بعبارات ومفاهیم اقتصادی جدید معنی وتفسیر

(۱) Status quo

کنیم، حقوق سیاسی اصل استقلال ملی را نیز باید با مقتضیات استقلال اقتصادی داخلی آشتی داده و آنها را بایکدیگر هم آهنك وساز گار نمائیم »

(۵) «فقدان مساوات ورواج بیکاری که دراینجا منظور هم بیکاری افراد بشر وهم عاطل و باطل ماندن منابع مادی میباشد از جملهٔ ننگهای افتضاح آور زمان ماست. برای یافتن علاج این بدبختی باید کلیهٔ روابط بین تولید ومصرف راکه برپایهٔ اقتصاد کهن (۱) درصد سال گذشته بوجود آمده است تغییر دهیم»

(۶) «طبیعت اصلی بحرانی که اکنون مادرخلال آن بسر میبریم نه نظامی است نه سیاسی و نه اقتصادی، بلکه بحرانی است اخلاقی. یك ایمان نوین نسبت بیك هدف اخلاقی نوین لازم است که دستگاه سیاسی و اقتصادی خود رابوسیلهٔ آن تجدید حیات بخشیم»

(۷) «آن ایمان نوینی که خط سیر تاریخ قرن نوزدهم راتغییر داده است به الزامات ووظائف مابیشتر اهمیت میدهد تابه حقوق ماونیز بانجام خدمات نسبت بجامعه بیشتر اهمیت میدهد تاجلب منافع ازطرف جامعه»

(۸) «پس از جنگ کنونی (مقصود جنك دوم جهانی است) شرط عقل آن است که ایجاد صلح رایك حادثه نشناخته بلکه آنرا یك جریان استمراری تلقی کنیم که باید درامکنهٔ متعدد درتحت شرایط متغیر و بوسیلهٔ روشهای مختلف ودرخلال یك زمان طولانی تعقیب شود هرکس تصور کند که صلح مثلا درخلال مدت شش سال تحصیل وتأمین میشود باید نظر اورا بابدگمانی تلقی نمود.»



---

(۱) که آنرا اقتصاد ارتو دوکس Orthodoxy نام میگذارد

(۴) « تأثیر تماس روسیهٔ شوروی باجهان غربی »

این کتاب که تحت عنوان فوق درسال ۱۹٤۷ انتشار یافته مجموعه ایست ازشش نطق یادرس که پروفسور کار در فوریه و مارس ۱۹٤٦ در دانشگاه آکسفورد انگلستان ایراد نموده ودرتحقیق و تحلیل وضعیت سیاسی روسیه درجهان بین‌المللی وروابط آن‌دولت باقدرتهای غربی بحث کرده . نطقهای مزبور شش فصل کتاب‌را تحت عناوین زیر بترتیب تشکیل میدهد :

(۱) تأثیرسیاسی روسیه شوروی (در کشورهای غربی)

(۲) تأثیر اقتصادی آن .

(۳) تأثیر اجتماعی آن

(٤) تأثیر آن درروابط بین‌الملل

(٥) تأثیر ایدئولوزیکی آن

(٦) چنددورنمای تاریخی.

دراین کتاب درباب طریقهٔ حکومت روسیه شوروی ودموکراسی غربی نیز بحث کرده و معتقداست که روسیهٔ‌شوروی‌ازلحاظ طریقهٔ‌حکومت خود وروابط سیاسی بین‌المللی خود تاآنجا رفته است که اکنون درجهان اروپا ودرجهان بین‌المللی سکونت گزیده ودیگر عقب نشینی نخواهد کرد . لذااعمال وافعال آن دولت مؤثر درکلیه اوضاع اروپاوروابط بین المللی گردیده‌ومؤثرخواهدبود، بخصوص دراروپاهم ازلحاظ‌فیزیکی(مادی) وهم‌ازلحاظ عقیده (ایدئولوژی)قدرتی عظیم‌اعمال‌خواهد کرد .وهمچنین تأثیر تماس روسیهٔ شوروی را باسایر ملل‌جهان موردبحث قرارمیدهد. حتی مدعی است‌اعمال‌وافعال‌حکومت‌انکلیس درخلال جنك دوم جهانی

وهم بعداز جنك تحت تأثیرروش های روسیهٔشوردی درطرح نقشهٔانجام امور کشور وجامعه قرار گرفته است وهمچنین‌روشهای روسیه درتجارت خارجی ودرتبلیغات ودرسایرموارد دیگر نیزدرملل مغرب‌زمین منعکس گردیده ومؤثر افتاده است .(۱)

دراین کتاب خط مشی ودیپلماسی‌روسیهٔ شوروی رانیزموردبحث قرارداده سعی میکند که اسباب وعلل خط مشی شوروی رابعد ازجنك کشف کندو بخواننده نشان‌دهد.

درفصل اول کتاب که در بارهٔ تأثیر سیاسی تماس شوروی باجهان باختر بحث میکند معتقداست که « دموکراسی درمدت بین دوجنك در اروپا روبه‌تنزل گذاشت وعقایدمردم نسبت بدان متزلزل گردیده و گفتند دموکراسی سیاسی کافی نیست و مسائل اقتصادی و اجتماعی را حل نمیکنند بلکه بایدبه دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی نیز توجه داشت (۲)

پروفسور کار برخلاف بعضی‌ازنویسندگان معاصر غربی که دعوی روسیه‌را بعدازجنك دوم که کشورخودرامظهردموکراسی معرفی میکند (۳) رد کرده‌اند ومعتقداندکه روسیه بعدازجنك دوم تنها برای تخریب اصطلاح دموکراسی آنراپذیرفته وبخود بسته است وارد توجیه مطلب میشود که‌چرا کشورشوروی‌نیزخودرا کشور دموکراتیك‌نامیده وچگونه

---

(۱) کتاب « تأثیر تماس روسیه شوروی باجهان‌غربی » چاپ نیویورك ۱۹٤۷قسمت مقدمه صفحات VII و VIII

(۲) کتاب مزبور صفحه ۱

(۳) باید دانست که روسیهٔ شوروی قبل ازجنك دوم وبعد از جنك اول جهانی رژیم دموکراسی را مردود میدانست و اصطلاح دموکراسی کمتر در آنکشور مورد استعمال داشت .

جهان مغرب‌زمین یعنی جهان دموکراسی پس‌از شکست آلمان که دشمن دموکراسی بود با مبارز جدیدی مواجه شده که خود را پیشقدم نوعی جدید ومترقی ازدموکراسی معرفی میکند (۱). نویسندگان معاصر غربی بطوریکه اشاره شد اساساً این دعوی شوروی را مردود دانسته میگویند اصطلاح دموکراسی را مطلقاً نمیتوان برروسیهٔ شوروی اطلاق کرد زیرا آن کشور فاقد شرط اصلی دموکراسی است که متضمن آزادی فرد و احترام فرد میباشد و برخلاف معتقد است که فرد مضمحل ومنحل درجمع است وارزشی برای فرد قائل نیست. پروفسور کار درحالیکه دعوی شوروی را درمورد مزبور ردنکرده، سعی میکند آنرا توجیه کند وخلاصه آنکه روسیهٔ شوروی را درمعنی مظهر دموکراسی اقتصادی میشمارد وکشور های غربی رامظهر دموکراسی سیاسی. آنگاه میخواهد چنین نتیجه بگیرد که « بهترین طریقه وروشی که صلح عالم را تأمین نماید آن است که جمع بین دموکراسی اقتصادی و دموکراسی سیاسی نماید » .

تحلیل پروفسور کار دراینمورد بار دیگر درحول محور همان تز قدیمی او دورمیزند که سعی میکند بین روش خیالپرستی (ایدآلیسم و یوتوپیا) وفلسفهٔ واقع پرستی (رئالیسم) سازشی برقرارسازد وروشی در حد اعتدال ودرحد وسط بین این طریقه پیدا کند . دراینجا چنان مینماید که دموکراسی سیاسی را مظهر ایدآلیسم و دموکراسی اقتصادی را مظهر رئالیسم میشناسد ومعتقد به ایجادسازش وهمکاری بین ایندوطریقه است .

باید دانست که دربارهٔ این مطلب مهم درزمان معاصر زیادبحث

(۱) صفحه ۱ کتاب مزبور .

بعمل آمده وعده ای از متفکرین را عقیده بر آن است که در دو طریقهٔ دموکراسی سیاسی ودموکراسی اقتصادی تضادهائی صریح وشدید موجود است که قابل جمع کردن بایکدیگر نیست وجمع آنها بمنزلهٔ جمع اضداد است .

پروفسور کار شمه ای درتاریخ ورود اصطلاح دموکراسی به حوزهٔ روابط بین المللی ذکر کرده میگوید این اصطلاح را اولین مرتبه ویلسون رئیس جمهور اسبق امریکا بعداز جنك اول جهانی بصحنهٔ بین المللی وارد کرده وگفت که «باید جهان رامحیطی سالم برای دموکراسی قرارداد» (۱)وپیروزی متفقین درسال ۱۹۱۸ به پیروزی دموکراسی موسوم گشت . اما باآنکه درمنشور اتلانتیك (شاید بخاطر خوش آمد استالین)کلمهٔ دموکراسی ذکر نشده، درخلال همان جنك دوم وبالاخص ازاواخر جنك استالین همان نقش ویلسون را درجنگ اول غصب کرده حفظ وتقویت دموکراسی رادرردیف اول هدفهای متفقین معرفی نمود وهمان نقش ویلسون را درجنگ اول بازی کرد .

اولین مرتبه دراعلامیهٔ استالین- سیکورسکی در ٤ دسامبر ۱۹٤۱ اظهارداشت که «یك صلح عادلانه وقابل دوام تنها بوسیلهٔ ایجاد یك تشکیلات نوین بین المللی براساس اتحاد پایدار بین کشورهای دموکراتیك میسر است» واین اولین مرتبه است کـه روسیهٔ شوروی دراسنـاد ومقاولات بین المللی نامی ازدموکراسی برده وآنرا میستاید. عبارت فوق تجدید عین بیـان ویلسون است درسـال ۱۹۱۷ . سپس در کنفرانسهای سه نفر پیشوایان سه کشور بزرگ که بعداز تاریخ فوق تشکیل شد همیشه از

---

(۱) صفحه ۲ همان کتاب

دموکراسی نام برده شد چنانچه در کنفرانس مسکو در سال ۱۹۴۳ در اعلامیهٔ خود اظهار داشتند که «حکومت ایتالیا باید بیشتر دموکراتیك شود». ویکماه پس از آن در اعلامیهٔ تهران این جمله دیده میشود «یك خانوادهٔ جهانی ملل دموکراتیك» . وهم در کنفرانس یالتا قصد خودرا بنحوزیر ابراز داشتند : «حل مشکلات سیاسی واقتصادی اروپای آزادشده برطبق موازین واصول دموکراتیك» و«کمك به ملل اروپائی که مسائل سیاسی و اقتصادی خود را بوسائل دموکراتیك حل نمایند . . . . و مؤسسات دموکراتیك مطابق میل خود ایجاد کنند . . . . وبخصوص حکومت لهستان بر پایهٔ دموکراتیك بیشتری باید تجدید تشکیلات دهد . . . . وکلیهٔ احزاب دموکراتیك وضد نازی باید حق شرکت درانتخابات داشته باشند» . همچنین در اعلامیهٔ پوتسدام برای تعیین تکلیف آلمان مکرر نام از دموکراسی برده شد و گفتند که «کشور آلمان باید براساس دموکراسی تجدید بنا شود .» بدینطریق درواقع همان نقشی را که ویلسون تحت عنوان دموکراسی امریکائی درسال ۱۹۱۹ درجهان بین المللی عهده دار شده بود مارشال استالین درجنگ دوم جهانی وبعداز جنگ مزبور تحت عنوان دموکراسی شوروی درعهده گرفت .(۱)

درمقایسهٔ بین تأثیرات دو جنگ جهانی گوید که : «بعداز جنگ جهانی اول بسیاری ازکشورهای جهان تحت تأثیر نفوذ اخلاقی ویلسون بلافاصله رژیم دموکراتیك امریکائی را پذیرفتند وبعداز جنگ دوم کشورهای شرق اروپا بنام رژیم جدید روسیه یادموکراسی شوروی معرفی شدند . (البته این بیان رادیگران توجیه کرده اند که مابین دونوع قبول

---

(۱) کتاب مزبور صفحه ۲

فرق بسیار بوده، دستهٔ اول بامیل آزاد خود بدموکراسی غربی اقبال نمودند درحالتیکه طریقهٔ حکومت شوروی دراثر فشار نظامی ودرتحت اشغال قوای نظامی وارد این کشورها گردیده ومنطقی بنظر نمیرسد که درچنین وضعیتی کشوری وملتی رژیم وطریقهٔ حکومت کشور فاتح را بامیل آزاد بپذیرد) پروفسور کار میگوید این مبارزه بین دو نوع دموکراسی (که اکنون هردوطرف دموکراسی راعنوان میکنند) تازگی نداشته ولنین نیز بدان اشاره کرده آنگاه دوقسمت ازاقوال لنین رابشرح زیر شاهد آورده که گوید : (١)

« دموکراسی پرولتاریا یك میلیون مرتبه بیشتر دموکراتیك است تا دموکراسی بورژوا وقدرت شوروی یك میلیون مرتبه بیشتر دموکراتیك است تا دموکراتیك ترین جمهوری بورژوا » ولنین درجای دیگر گوید: « سیستم شوروی حداکثر دموکراسی است برای کارگران و دهقانان و درعین حال مفهوم آن جدائی آن است از دموکراسی بورژوا و ظهـور نوعی تازه و تاریخی جهانی از دموکراسی » .

وهمچنین پروفسور کار نقل قول میکند ازاستالین درسال ١٩٣٦ در باب قانون اساسی جدید شوروی کـه قانون مزبور را « تنها قانون اساسی دموکراتیك کامل درجهان » خوانده ومیگوید « اگرچه مارکس و لنین همیشه دموکـراسی بورژوا را نسبت بطریقهٔ حکومت ملوك ـ الطوایفی (٢) رژیمی بسیار مترقی خوانده‌اند ولی دموکراسی شوروی را نوعی تازه و مترقی‌تر از دموکراسی شمرده‌اند . »

---

(١) صفحه ٤ کتاب مزبور

(٢) فئودالیسم

درتوجیه‌سبب این‌واقعه، پروفسور کارمیگوید:«سنت‌وسابقهٔ کشور روسیه بوده است که به عمل دسته‌جمعی (۱) اهمیت بسیار گذارد و مقام جامعه را بالاتر ازفرد گذاشته ، برای جامعه حیات سیاسی و اجتماعی قائل‌شود ، درحالیکه در میان ملل غربی بواسطه تأثیر رنسانس (۲) و رفورماسیون (۳) سنت این بوده‌است که بفرد وحیات فردی‌در درجهٔ اول اهمیت داده شود و این سنت و فرضیه بروسیه نفوذ نکرد . ولی از طرف دیگر زمامداران روسیه هم موفق بایجاد هم آهنگی و سازش‌بین قدرت و آزادی نگشتند و آزادی در روسیه همیشه منجر به هرج ومرج (٤) شده (زیرا طبق فرضیهٔ استوارت میل تا در یك جامعه‌زمینهٔ آزادی قبلا فراهم نشده وآن جامعه قابل قبول آزادی نباشد محال‌است درخت آزادی درآنجا ریشه کند یا ثمردهد) و بالاخره باید رابطهٔ‌بین دموکراسی روسی را با دموکراسی غربی معلوم و مشخص نمود .

آنگاه در تحلیل دموکراسی غربی گوید : (٥)

« دموکراسی غربی از دوفرضیهٔ مختلف ناشی شده که محصول انقلاب فرانسه و جنگهای داخلی انگلیس است و هردو نتیجهٔ شورش یکدسته اواسط‌الناس (٦) جدیدالولاده بود برضد سلطنت قانونی که بر پایهٔ کلیسای متشکل قرارگرفته بود و هدف هردو شورش عبارت بوداز

---

(۱) کولکتیو

(۲) Renaissance

(۳) Reformati n

(٤) آنارشی

(٥) کتاب مزبور صفحه ٥

(٦) بورژواری

برانداختن بقایای فئودالیسم وتأسیس حکومت طبقهٔ متوسط . پیشوایان هردو شورش یعنی کرومول (۱) و روبسپیر (۲) یك رژیم دیکتاتوری انقلابی واستبداد جمعی (۳) را بوجود آوردند تااینکه منجر بتولد دموکراسی طبقهٔ متوسط گردید ویك سابقهٔ مؤثر تاریخی گشت برای مارکس و لنین . دراینجا هالت کار خلاصه‌ای ازتاریخچهٔ انقلاب انگلیس را ذکر میکندکه عبارت بود از کشمکش بین طبقهٔ متوسط با سلطنت ومذهب که منجرشدبقبول ورواج فلسفهٔ جان لاك (٤) فیلسوف انگلیسی یعنی شناختن حقوق فرد هم در برابر کلیسا و هم در مقابل دولت جوهر دموکراسی انگلیس بعقیدهٔ هالت کار عبارت است ازحق مخالفت فرد با نظر دولت یعنی حفظ حقوق اقلیت . حکومت قانون یعنی اجرای حقوق افراد در مقابل دولت و حکومت دموکراسی درعرف جامعهٔ انگلیس یعنی برقراری حکومتی ضعیف وکم اقتدار (یعنی کم اقتداردر برابر ملت) وهرچه که حکومت ازاین حیث ضعیف‌تر باشد یعنی هرچه که قدرت ودخالت حکومت درامور افرادکمتر باشد دموکراسی قوی‌تر است (بدینطریق فقدان حکومت ودولت یعنی دموکراسی کامل) . واما اصول دموکراسی فرانسه بعقیدهٔ پروفسور کاربرپایهٔ مسلك فردیت افراطی بنا شده که نتیجهٔ نفوذ عقیدهٔ ولتر (٥) وامثال او در فرانسهٔ قرن ۱۹

---

(۱) Cromwell

(۲) Robespiere

(۳) Totalitarian

(٤) John Lock

(٥) Voltaire

است .وی‌از فردیون‌افراطی‌بود. فرق بین‌دموکراسی انگلیس بافرانسه دراین نکته نهفته‌که انگلیس معتقد است بحفظ نزاکت درروابط فردبا دولت وفرانسه‌معتقد است بعدم‌نزاکت درروابط فردبا دولت . امارروسو (۱)پدرروحانی انقلاب‌فرانسه‌رابایدپدردموکراسی‌استبدادی‌دسته جمعی (توتالیتاریائی) جدید نیز شمرد زیرا وی معتقد شدکه‌ارادهٔ عامه که قدرت بزرگی‌است،خود تشکیل‌دولت وکشور میدهد ودراینموقع‌است که فرد حقوق خود را تسلیم اجتماع میکند وجوهر توتالیتاریانیسم همین است . تاریخ انقلاب فرانسه تمایل به دموکراسی توتالیتاریائی را پرورش داد وچون بعد از انقلاب فرانسه اعادهٔ سلطنت در آنجا بدست خارجیان انجام شدلذا سازش بین این دوقوه‌مانند انگلستان‌میسروعملی نشد ومانند آن‌کشور موازنه وتعادل بین قدرتهای متعارض‌بعمل نیامد . درانگلستـان نتیجهٔ‌کشمکش دو چیز شـد(اول)نزاکت‌سیاسی (دوم) حفظ حقوق فـرد در بـرابر دولت . اما در فرانسه‌کشمکش ومبارزه نتیجهٔ دیگری داد و آن‌عبارت‌بود از تقویت قـدرت دولـت . سلتا (۲) مورخ معاصر فرانسوی وفیاسوف‌سیاسی گوید‌که «نتیجهٔ انقلاب فرانسه سه‌چیز بود: (اول) انتقال سیستم موجوداز یك زمامدار بزمامدار دیگر (دوم)تفویض‌حق‌حاکمیت‌حکمران‌به‌عامه (سوم)تفویض‌قدرت ملوك‌بمردم ولی بدون اینکه نظارت وکنترلی نسبت باین قدرت بوجود آورند یا مبارزی‌دربرابر آن‌ایجاد نمایند . خصوصیت عجیب‌حکومت ناپلئون‌همین بود که دموکراسی‌انقلابی را باقدرت مطلقه دریکجا جمع کرد، چنانچه

---

(۱) Rousseau

(۲) R soltau درکتاب افکار سیاسی فرانسه درقرن ۱۹ صفحه XX

گیزو (۱) مورخ فرانسوی گوید : (۲) «قدرت مطلقه در فرانسه تنها به انقلاب ووارثین انقلاب تعلق دارد زیرا تنها آنها هستندکه سالیان دراز بمردم درباب منافع وعلایق ایشان اطمینان میدهند در حالیکه آزادی ایشان راتضمین نمیکنند» وظهور ناپلئون سوم اولین دیکتاتور دموکراتیک جدید بسبب سنت فوق بود .

بعقیدهٔ پروفسورکار فرضیهٔ دموکراسی انگلیس در اروپا در مدت نیم قرن بعداز انقلاب فرانسه تأثیر قلیل داشته زیرا عدهٔ بسیار معدود، انگلستان رادموکراسی می پنداشتندچنانچه توکویل (۳) درکتاب خودکه در سال ۱۸۴۰ نگاشته انگلستان را جمهوری اشرافی (٤) نام‌نهاده‌است . درخلال اینمدت یعنی تاقبل از سال ۱۸٤۸ دموکراسی را در تمام قلمرو اروپا اعم ازکشورهای دوست یا دشمن باانقلاب فرانسه سنجیده ونتایج انقلاب فرانسه را نتایج دموکراسی می پنداشتند چنانچه مارکس وانگلس هم‌ابتداخود را کمونیستهای دموکراتیك خواندند ودراعلامیهٔ معروف حزب‌کمونیست بقلم‌دونفر مزبورنیز جمله‌های «برای تأسیس دموکراسی» و «بمنظوربالابردن طبقهٔ رنجبر تامکان طبقهٔ حاکمه» دیده میشود. قبل‌از سال ۱۸٤۸ احدی شك‌وتردیدنداشت که‌دموکراسی سیاسی (یعنی هرفرد صاحب یك‌رأی) مفهوم دموکراسی اجتماعی (یعنی اصل مساوات وهم سطح‌کردن تمام طبقات) را نیز دربر دارد و طبقهٔ متوسط مترقی که طالب‌تعمیم انتخابات به‌تمام‌طبقات‌ناس بودبالطبع

---

(۱) Guizot درکتاب« یادداشتهائی برای خدمت بتاریخ زمان‌ما» جلد اول صفحه ۳٤

(۲) صفحات ٥ تا ٦ کتاب «تاثیرتماس روسیهٔ شوروی بجهان‌غربی»

(۳) Tocqueville درکتاب«دموکراسی درامریکا» چاپ ۱۸۳٥ پاریس قسمت دوم صفحه ۱۸٦

(٤) اریستوکراتیك

بنفع توده‌ها هم کار میکرد چنانچه اعلامیهٔ حکومت موقتی فرانسه در سال ۱۸٤۸ گوید که :

«هرفرد بدون استثنا صاحب یك رأی است . . . . وچون این قانون و این حق اعلام شده است دیگر در فرانسه طبقهٔ پرولتاریائی وجودندارد»(۱)

ولی همینقدر که طبقهٔ متوسط بمقصود خود نائل شد و ازانقلاب نهائی توده‌ها بوحشت افتاد خاصیت انقلابی خودرا ازدست داده محافظه کار شد و آثار این تغییر نیز در اعمال وافعال طبقهٔ حاکمه ظاهر گردید چنانچه کاونیاك (۲) در فرانسه کارگران را درهم شکست ونظائر این واقعه در تمام اروپا نیز اتفاق افتاد .

بدینطریق ازسال ۱۸٤۸ ببعد دموکراسی سیاسی (یادموکراسی لیبرال) و دموکراسی اجتماعی (که به سوسیالیسم یا کمونیسم موسوم گشت) در کلیهٔ قلمرو اروپا دردوسمت مخالف یکدیگر قرار گرفتند و نباید تصور کرد که سوسیالیسم و کمونیسم ازسال ۱۸٤۸ ببعد حالت انقلابی بخود گرفتند بلکه ایندو همیشه انقلابی بوده اند امادموکراسی ازاین تاریخ ببعد خاصیت انقلابی خودرا ازکف داد ومخالف انقلاب شد یعنی بطرف محافظه کاری (۳) سیر کردو ناچار طبعاً درقطب مخالف سوسیالیسم و کمونیسم قرار گرفت . » (٤)

---

(۱) Lamartine لامارتین درکتاب «تاریخ انقلاب ۱۸٤۸ صفحه ۳۹۶

(۲) Cavaignac

(۳) کنسروانیسم

(٤) صفحات ۸و۹ کتاب فوق

گوید: « اصطلاح سوسیال دموکرات را حزب کارگران آلمان درسال ۱۸٦٤ وضع کردند وباآنکه موردقبول مارکس وانگلس واقع شد ولی نسبت بدان اعتراض وپروتست کردند . بالاخره کشمکش بین دموکراسی وکمونیسم (یابین دموکراسی‌سیاسی ودموکراسی اجتماعی بنا بنام‌گذاری نویسنده) از آن تاریخ درجریان‌بود .

ناپلئون سوم وبیزمارك ثابت کردندکه‌انتخابات عمومی را ممکن است بعنوان حربهٔ قوی برضد دموکراسی اجتماعی بکاربرد .

درانگلستان که‌انقلابی نظیرانقلاب ۱۸٤۸ بوقوع نپیوست بازسیر وجریانی مشابه فوق پیش آمد واز آن پس بنحو استمرار دموکراسی بعنوان یك سنگر دفاع دربرابر حملات انقلابی سوسیالیسم وکمونیسم مورد حمایت محافظه‌کاران قرار گرفت .»

پروفسور کار گوید : (۱)

« چون هریك ازحقایق بالارادرمحل تاریخی خودقراردهیم آنگاه درك‌موقعیت دموکراسی شوروی سهل میشود . روسیهٔ شوروی همیشه از سنت انقلابی انگلیسی دوربوده و فاصله داشته و درتحت تأثیر سنت انقلابی دموکراسی فرانسه قرار گرفته‌بود . خودپیشوایان ونویسندگان سیاسی روسیه مطلب را چنین‌توجیه میکنند که طبقهٔ متوسط بوسیلهٔقیام واقدام برضد طبقهٔ رنجبر درحقیقت نسبت به سنت دموکراتیك خیانت ورزید وپیروزی دموکراسی بورژوا دراروپای غربی هنوز بمرحلهٔکمال نرسیده و بمرتبهٔ غائی ونتیجهٔ منطقی خود که عبارت است از پیروزی دموکراسی پرولتاریایعنی‌سوسیالیسم‌نائل‌نگشته است . اماتنها درشوروی

---

(۱) صفحات ۹ و ۱۰ کتاب مزبور

است که باین‌مرحله ونتیجهٔ منطقی رسیده زیرادرآنجاانقلاب بورژوائی مارس ۱۹۱۷ بسرعت بوسیله انقلاب پرولتاریائی نوامبر ۱۹۱۷ بمرحلهٔ کمال رسید ومبارزه ای که اکنون دموکراسی شوروی در برابـر جهان غربی درپیش گرفته مبارزه‌ایست برای‌تکمیل انقلاب ناتمام درکشورهای غربی »

این‌مبارزه‌راپروفسور کاردر تحت‌چهارعنوان‌خلاصه کرده وملخصی است از **ایرادات واعتراضات روسیهٔ شوروی بدموکراسی غربی** وبعقیدهٔ پررفسورکار درتماس روسیهٔ شوروی باکشورهای غربی هریك ازاین دعاوی‌تأثیراتی دردموکراسی غربی‌نموده‌است (۱) روسیهٔ‌شوروی مدعی است که:

(۱) دموکراسی غربی تنها ظاهری و صوری و بصورت رسمی و مؤسساتی (۲) باقی مانده و مشاجـرهٔ طبقاتی در دولت نادیـده گرفته شده است.

(۲) دموکراسی غربی تنها بحالت سیاسی باقی‌مانده وبحوزهٔامور اجتماعی واقتصادی بسط نیافته‌است.

(۳) دموکراسی‌غربی فاقداعتقاد وایمان مثبت‌نسبت به خوداست لذا بنحوی خطـرناك نسبت بمخالف حالت اغماض و مـدارا بخود گرفته است .

(٤) شرکت توده ها دراداره‌امورحکومت درآن ، شرط قـرار داده نشده . »

---

(۱) صفحه ۱۰ کتاب مزبور

(۲) Institutional ، Formal

سپس پرفسور کارهر یك ازمواد فوق راموردبحث وتحلیل انتقادی قرارداده که ذکر آن موجب تطویل کلام است. ضمناً مؤلف در مورد دعاوی فوق استناد میکند به بعضی از اقــوال پیشوایان و نویسندگان شوروی‌چنانچه استالین درنطق خود دراعلام قانون اساسی سال ۱۹۳٦ گفته است : (۱)

« دموکراسی‌در کشورهای‌سرمایه‌داری که‌درآنجا طبقات متخاصم وجوددارند، درتحلیل‌نهائی عبارت است‌ازدموکراسی اقویا ودموکراسی طبقات مالدار. درروسیهٔ شوروی برعکس دموکراسی دموکراسی‌مردم کارگراست‌یعنی دموکراسی‌عموم .»

پروفسورکار میگوید که «روسیهٔ شوروی بیان فوق راچنین‌توجیه میکند که اولین‌ترازوی‌سنجش‌دموکراسی آن است که باید طبقهٔاکثریت را تفوق وحاکمیت دهد وچون این‌طبقه بقدرت رسیدند خودبخودتمام طبقات دیگر را از میان برده ایجادجامعهٔ بی‌طبقات مینمایند که عبارت ازهمان تودهٔ کارگران‌باشد .»

ونیز شاهد میاورداز گفته‌های بردایف (۲)فیلسوف ارتودوکسی مارکسیست که دررد دموکراسی غربی چنین نوشته: (۳)

« نیك وبد، متساویاًبرای دموکراسی یکسان است ودموکراسی نسبت‌بهردوخونسرد میباشد وبسبب همین خونسردی‌وفقدان‌ایمان نسبت بحقیقت است که نسبت به‌نیك وبد متساویاً حالت مدارا و اغماض دارد

---

(۱) صفحه ۱۱ کتاب مزبور

(۲) درکتاب «پایان‌زمـان ما» صفحات۱۷٤ و ۱۷۵ N . Berdyaev

(۳) کتاب تأثیر تماس روسیهٔ شوروی صفحه ۱۵

دموکراسی یك نسبی کامل است (۱) یعنی نفی تمام مطلقها»

البته پروفسورکار اقوال مزبور را برای اینکه نمونه‌ای از دعاوی واظهارات فلاسفه ونویسندگان روسیهٔ شوروی وعقاید ایشان را نسبت بدموکراسی غربی بنظر خواننده کتاب برساند بمثابهٔ شاهد آورده و شخصاً این گفته ها را تأییدنمیکند ومنظورش این است که دعاوی و گفته های روسیهٔ شوروی ودعاوی دموکراسی غربی هردورا درمعرض بحث و تحلیل قرار دهد وبعد ملاحظه کند که آیا میتوان راه حلی برای سازش بین این دوطریقه واین دونوع دعوی بدست آورد یانه و اکنون مابرای آشنائی بیشترخواننده به‌طرزفکروکلیات‌عقاید ونظریات‌نویسندهٔ مزبور درسالهای‌اخیر، عین فصل ششم کتاب‌اخیر وی راکه عنوان آن « چند دورنمای تاریخی » است و بعقیدهٔ مترجم و مؤلف این کتاب حاوی مهم‌ترین قسمت تحلیلی کتاب پروفسورکارودارای نکاتی جالب است در پایان‌این مبحث‌ترجمه‌ونقل میکنیم:

(ن)چند دورنمای تاریخی : وجنك بین فرد وجمع

پروفسورکار مینویسد (۲)

« بامرور بتاریخ دوهزار سالهٔ‌اخیرملاحظه میکنیم که درهزارسال اول‌یك سلسلهٔ مهاجرتهاوهجوم های متوالی‌ازمشرق زمین بطرف مغرب زمین یعنی ازآسیابارو‌پا انجام گرفته ولی دیده میشود پس‌ازآنکه قرون موسوم بقرون تاریك سپری شد وقرون وسطی آغازگردید، این جریان متوقف میشود واگرچه روسیه دراین‌ادوارناگزیر بمقابلهٔ با اقوام‌مهاجر

---

(۱) Relativism

(۲) صفحات ۱۰۳ تا۱۱۳ کتاب « تأثیر تماس روسیه شوری باجهان‌غربی

تاتار بود وترکها نیز چنگال خود راحتی تاقرن ۱۷ درجسد اروپا فرو برده بودند، معهذا هجوم و مهاجرت افراد وعقاید از شرق بغرب بمقدار عظیم انجام نشده ودیگر اروپا درمعرض تاخت و تازشدید شرق واقع نگشته است .

واما بعد، چون دورهٔ قرون وسطی پایان یافت وقرون جدیده و معاصر آغاز گردید اروپائی که دراثر **رنسانس و رفورماسیون تجدید** حیات کرده بود آغاز تجاوز بمحیط خارج ازاروپا نمود ودرخلال سه قرن نهضت کشورگشائی وتوسعه که مرکز آن دراروپای غربی بود سبب شد که اروپا بقسمت اعظم جهان دست یافت .

قسمتی ازاین جنبش توسعهٔ اروپائی شکل هجوم بطرف شرق راگرفت که آلمانیها آنرا «**سوق بسوی خاور**» Drang nach Osten اصطلاح کنند وجمعیت هائی ازاروپای غربی ومرکزی بطرف نواحی نیمه متمدن اروپای شرقی روی آوردند. ازجملهٔ پیشقدمان این مهاجرت شوالیه‌های **تیوتونیک** (۱) بودند(که البته تمام ایشان تیوتن یا از نژاد ژرمن نبودند) که از سمتی بطرف سواحل بالتیك پیشروی نموده به‌امپراطوری کوته عمرلیتوانی رسیدند وازسمت دیگر تاسواحل دریای سیاه دست یافتند و ازآنجمله بود حملات لهستانیان بروسیه دراوایل قرن ۱۷ .

ولی نفوذ مؤثرغرب درشرق اززمان پطرکبیر وبوسیلهٔ وی آغاز گردید که ایالت بالتیك را متصرف شده وشهر پطرسبورگ‌را بنا نمود وطبق جملهٔ معروف خودش **دریچه ای بطرف اروپا** باز کردوازمجرای همین دریچه بود که نفوذ اروپائی بسرعت درروسیه توسعه یافت و تاریخ

---

(۱) Tutonic

روسیه‌را اعم‌ازنیك یابد مدت دویست سال در دست گرفته و شکل داده روشنفکران فرانسوی آئین های عقلی(۱) و آئین های جهانی (۲) عصر روشنفکری آنزمان رابرای طبقات‌حاکمهٔ روسیه هدیه آوردند.

معماران ایتالیائی آثار خودرا در قصور وابنیهٔ پطرسبورك و سایر نقاط روسیه بیادگار گذاشتند و بازرگانان‌انگلیسی که اولین تماس‌ایشان باروسیه درقرن ۱٦ آغاز میشود جای خودرا بمهندسین‌وانواع متخصصین انگلیسی دادندولی مؤثرترین وقوی‌ترین نفوذ درروسیه ازناحیهٔ آلمان آمد . سلسلهٔ پادشاهان روسیه در آن هنگام بیشتر خون آلمانی‌داشتند. دربارشاه روسیه یك دربار آلمانی بود . عدهٔ کثیر بلکه‌اکثریت‌ژنرالهای لایق روسیه ومدیران امورحکومت آن کشور از طبقات حاکمهٔ آلمانی مقیم ایالات بالتیك‌بودند وبطورکلی مجموعهٔ حیات رسمی دولت روسیه درقرن ۱۹ یك رنك تمام آلمانی بخودگرفته‌بود وبالاخره دراواخرقرن ۱۹ بوسیلهٔ تکنیك وفنون صنعتی مغرب زمین وهم‌بوسیلهٔ سرمایه‌داران باختری تحولات اقتصادی درروسیه انجام گرفت واین جریان تحولات اقتصادی‌شبه غربی‌البته در۱۹۱٤ هنوز تکمیل‌نشده وناقص بود .

« دراین دویست سال نفوذ صلح‌آمیز اروپا درروسیه،تنهافقط‌یك مجاهده برای فتوحات نظامی در روسیه ازطرف غربیان بعمل آمدکه آنهم بنحوی افسانه‌مانند (۳) به‌شکست غربیان منتهی شد و آن عبارت بود ازشکست ناپلئون درمسکو که تأثیری دقیق ونتایجی عمیق‌درتاریخ

---

(۱) راسیوتالیسم

(۲) Cosm politanism

(۳) دراماتیك

روسیه بخشید و در واقع شکست مزبور خبر از یك بیداری حس ملی وسیاسی درروسیهٔ آینده میداد والبته تا آنزمان چنین حس ناسیونالیسم در روسیهٔوجود نداشت وبامقایسهٔ باناسیونالیسم‌های اروپای غربی‌بسیار ضعیف بود . لذاپس‌ازاین واقعه عکس العملی درآن کشور برضد نفوذ اروپائی آغاز گشته و احساس وجود نفوذ اروپائی و هم احساس تفوق اروپائیان در محیط اروپا موجب ایجاد یك‌حس خشم وکینه در روسیه گردید .

بدینطریق تاریخ روسیهٔ قرن ۱۹ واجد دو حالت متضاد بود .

(اول) آنکه تماس تمدن غربی با روسیه موجب شدکه تمدن مادی مغرب در آنجا نفوذ نموده بحد اعلای خود رسد و بدینطریق روسیه از حیث ظواهر بیش از هرزمان از ازمنهٔ سابق باروپا شباهت یافته بود .

(دوم) آنکه دراین قرن یك نوع بیداری وجدان در مردم‌آن کشور بوجود آمده احساس یك نوع استقلال وجدانی وسوائی با اروپا میکردند وبرای فرهنك وآداب وسنت ورسوم خود بتدریج یك نوع استقلال وجدائی از اروپا قائل میشدند وبخصوص ادبیات اصلی و ملی روسیه در این عصر در اثرهمین‌احساس روبه نمو وترقی گذاشت

این دو حس‌متضاد یادوگانگی (۱) درکلیهٔ تحریرات ونوشتجات ادبی وافکارروسیه‌قرن ۱۹ ودر مشاجرات ادبی و مباحثات بین غربیان و سلاوفیل‌ها (۲)منعکس است .

---

(۱) Duality

(۲) Slavophils

غربیان که معرف سنت نفوذ اروپائی بودند عقیده داشتند که آنچه در زندگی روسیه از مسائل مترقی و حیاتی دیده میشود مأخوذ از اروپای غربی بوده و کاری که متفکرین وزمامداران روسی انجام داده اند آن بود که چون ترقیات اقتصادی و فرهنگی روسیه مدتها از تمدن اروپائی عقب بوده وعقب افتاده بودسعی کردند آنرا بپای اروپا برسانند تاعقب افتادگی روسیه از کشورهای اروپائی مشهود نباشد .

اما سلاوفیل ها میگفتند کـه روسیه جایگاه سنت بومی قـوم سلاو است که از جهات بسیار، عالی‌تر ازتمدن اروپائی است و خدماتی بتمدن اروپائی انجام داده وچیزهائی به آن تمدن تفویض کرده که قابل تبدیل نیست .

سلاوفیل‌ها در موردسر نوشت روسیه‌یك نوع اندیشهٔ مسیحائی(۱) وضع نموده مسکو را روم سـوم خوانده ، دعوی کردند که مسکو روزی منبع روشن فکری و کانون تجدید حیات اروپای فاسد و پوسیده خواهد شد .

دوستووسکی (۲) که درتبلیغ عقاید سلاوفیل‌ها مجاهدهٔ بسیار نموده درنامهٔ خود بتاریخ اول مارس ۱۸٦۸ مینویسد .

«درظرف یکصد سال تمام جهان بوسیلهٔ افکار روسی‌حیاتی نوین خواهند یافت وزندگی‌را ازسر خواهند گرفت ».

نظیر همین دعوی که در خلال تاریخ قرن ۱۹ در سراسر روسیه ابراز میشدعیناً درانقلاب‌بلشویکی نیز مشهود افتاد وانقلاب بلشویکی

---

(۱) نوید مسیحائی (بانتظار ظهور مسیح) Messianic

(۲) Dost evsky

نیز مانند همان سیرافکار وعقاید درروسیهٔ قرن۱۹ دارای دوجنبهٔ متضاد یادووجه بود. یك‌وجه‌آن اکمال سیر غربی شدن روسیه رانشان میدادو وجه‌دیگران معرف‌شورشی‌بودبرضد نفوذ اروپائی‌در روسیه. بلشویکهای اولیه ازغربی بودن ابراز ندامت یا توبه ننموده بلکه سرسخت ماندند دراینکه خود راغربی جلوه دهند ودرنظر ایشان روسیه یك‌کشورعقب مانده‌ای بودکه‌بایدبوسیلهٔ آیین‌های‌انقلابی مأخوذ ازمغرب زندگی راااز سرگیرد وتجدید حیات‌نماید. وهمچنین بالشویکهای دوره اول‌انقلاب‌از صمیم‌قلب انترناسیونالیست بوده‌وجداً معتقدبودندکه کارگران، کشور و وطن ندارند وانقلاب‌روسیه‌راتنها جزئی ازیك‌انقلاب دامنه‌داراروپائی میدانستند .ولی در اواسط سال ۱۹۲۰ که‌تز «سوسیالیسم تنها دریك کشور» (یعنی روسیه) جای تز « انقلاب جهانی » راگرفت ، نقطهٔ تأکیدکلام درعـرف اجتماع وسیاست روسیه تغییرکرد. تا درسال ۱۹۳۰ و بعدکه کاملا این مطلب چـه در روسیه وچه درخارج روسیه معمول وتقریبا عادی ومورد قبول عموم گردیدکه اعمال و افعال دولت انقلابی روسیه دنبالهٔ همان تاریخ روسیه و استمرار همان افتخارات وشوکت و جلال گذشتهٔ روسیه‌است.وحتی ممکن بود درمقایسهٔ دقیق بین ایدالهای بالشویسم بانوید مسیحائی‌سلاوفیلهای‌سابق‌وجوه تشابهی‌نیزیافت.

مثلا هردو مدعی بودندکه یك روسیهٔ قوی وفاسد نشده بوسیلهٔ شورش برضدتمدن‌پوسیدهٔ‌غربی مأموریت دارد وسر نوشتش چنین‌است که بانیروی افکارش جهان‌را بطرف تجدیدحیات وترقی هدایت نماید. وازاین نقطهٔ‌نظر مقایسهٔ‌کلی که دراین‌اواخر بین پطرکبیر واستالین بعمل آمده و شیوع یافت قابل بحث و مورد تامل است .

هریك ازایندو مرد خالق و آغاز کنندهٔ یك دورهٔ نوین در حیات روسیه‌شدند، اما پطرکبیر مبدأ نفوذ اروپادرروسیه گردیددرحالیکه استالین مبدأ نفوذ روسیه دراروپا شده‌است.

« اگر این نظریه صحیح باشدباید گفت که انقلاب بالشویك صرف نظر ازصحت یاعدم صحت آئین های‌موضوعه‌اش یکی ازنقاط عظیم‌ومهم تغییر خط سیر تاریخ است »

« استالینگراد و شکست هیتلر حس ملیت‌را کـه پس از سقوط ناپلئون در روسیه بیدار شده‌بود وبا انقلاب بالشویك کامل شده بود به اشد مراتب بمرحلهٔ کمال رسانیده . خود آگاهی عمومی یا آگاهـی وجدان عامه‌رابمراتب بیش‌ازپیش‌تقویت‌نموده وتوسعه داد ومیتوان گفت در اینموقع بود که جنبش سیر افکار از طرف باختر که مدت ۲۵۰ سال دوام یافته بود متوقف گردید و اکنون جهان روزهائی را طی میکنند که سیر مزبور دارد معکوس میشود یعنی بار دیگر دورهٔ سیر افـکار از شرق بغرب آغاز گردیده، هم‌افکار وهم مسافرین ومهاجریـن از خاور بطرف‌باختر بحرکت آمده‌اند.»

فن سیاست را نمیتوان‌بدون‌توجه‌بقدرت مادی درك نمود ودرعین حال که‌ارقام واعداد بخودی خودارزشی‌نداشته وقطعیت ندارند، قدرت درمیان سایرعوامل متکی‌بارقام واعداد است. لنین میگوید : «سیاست باتوده ها آغاز میشود نه‌آنجاکه هزاران نفر هستند بلکه آنجا که میلیونهانفرهستند، آنجاست که سیاست جدی آغاز میگردد » (۱) رجوع به یك‌چند رقم استاتیستیکی‌مبین این‌مطلب خواهدبود که چراتوقف‌سیر

(۱) « منتخبات لنین» جلد ۷ ترجمه انگلیسی صفحه ۲۹۵

افکار وافراد ازغرب به شرق و تبدیل آن به نهضت سیر افکار و افراد از شرق بغرب در قرن ۱۹ پیش بینی میشد و در قرن ۲۰ آغاز گردید

در سال ۱۸۰۰ مردم سلاو معتقد بودند که ربع جمعیت اروپا را تشکیل داده اند ودرست درروزهای قبل ازجنك دوم جهانی تقریباً نصف جمعیت اروپا را سلاوها تشکیل میدادند و اگرهمین سیر ازدیاد جمعیت سلاو یك ادامه یابددرسال ۲۰۰۰ بعد ازمیلاد (یعنی ٤٥ سال دیگر) دوثلث جمعیت اروپا ازمردم سلاو خواهندبود .

ازجمعیت سلاو اروپا تقریباً دو ثلث ایشان روسها هستند و این نسبت تقریباً محفوظ وثابت خواهدماند .

جنك ۱۹٤۱ هیتلر را باید آخرین تشبث مأیوسانهٔ غرب برای اجرای‌دنبالهٔ‌نهضت« پیش بطرف خاور » دانست‌دربرابرناسازگاریهای روز افزون که بسرعت نهضت مزبور را از میان میبرد . اما شکست ناگهانی هیتلر راه را برای ظهور یك نهضت معکوس « پیش بطرف باختر » Drang nach Westen باز وآماده نمود .

نهضت«سیر غرب بشرق»بدوطریق‌مختلف‌انجام‌گردیدیکی‌بطریق فعالیت مستقیم سیاسی ونظامی ودیگر ازطریق نفوذ صلح آمیز افکارو عقاید .

اما درسنت روسی‌علائمی‌دیده نمیشودکه خط مشی وسیاست‌عمل مستقیم نظامی را دراروپا تأییدکند و عملیات نظامی روسیه طبق سنت وسابقه غالباً روبطرف خاور.روسیه انجام‌گرفته. بعلاوه شکست‌ناپلئون وهیتلر خود بمنزلهٔ اعلام خطری است برای‌روسیه نسبت‌به‌اجرای افکار

ماجراجویانهٔ نظامی درجهة معکوس (یعنی ازروسیه بسمت اروپا)»

« دیگر آنکه اروپای مرکزی وغربی صاحب منابع مهم طبیعی نیست که مورد احتیاج روسیهٔ شوروی باشدوازطرف دیگرمسکن جمعیت های کثیر صنعتی است که عادت کرده اند بیك نوع زندگی که سطح آن نسبت بسطح زندگی کارگران ومردم صنعتی شوروی بالا تربوده وهضم چنین جمعیت و کشورهائی برای روسیه شوروی خالی ازاشکال نیست، درحالیکه این شرایط دربسیاری ازمناطق آسیائی که مطامع روسیهٔ شوروی ممکن است مجذوب آن شده باشد وجودندارد. بطورکلی سیستم اجتماعی و اقتصادی درروسیهٔ شوروی امکاناتی نامحدود برای ترقیات داخلی آن کشور ایجاد نموده وشرایطی که سیاست توسعه طلبی رابرای بریتانیای کاپیتالیست قرن ۱۹ تجویز مینمود و ممکن است برای امریکای ثروتمند درقرن ۲۰ تجویز نماید در روسیه موجود نیست که همان خط مشی توسعه طلبی انگلیس را درروسیه تجویز کند .

این است سبب آنکه انگیزه های اقتصادی درسیاست خارجی روسیه نسبت بسیاست خارجی سایرقدرتهای بزرك نقشی کوچکتر را عهده دار میباشد .

البته نمیتوان این مطلب راجداً انکارنمود که درسیاست خارجی دراروپا مسئلهٔ تأمین و امنیت برای روسیه دردرجه اول اهمیت قراردارد وتاچندی دیگر نیز این حالت ادامه خواهد داشت . مشقات و زحماتی راکه حملات مغربیان برضد روسیهٔ شوروی در سالهای اولیه رژیم بلشویکی برای آن کشور ایجاد نمود بوسیلهٔ حملهٔ آلمان تجدید و تشدید شد .»

« مدت ۲۵ سال همیشه مسئلهٔ عدم امنیت و تأمین از خارجیان فکر زمامداران روسیهٔ شوروی را بخود مشغول داشته بود و روشهای مختلف برای مقابلهٔ با این مطلب بکار میبردند.

مثلا تاسال۱۹۳۳ که هنوز دولت‌شوروی بقدرت نرسیده وضعیف بود، دولت مزبور از خلع سلاح عمومی جهانی حمایت میکرد.

ازسال ۱۹۳٤ ببعد دولت شوروی مردم روسیه را وادار به تهیهٔ اسلحه وساختن سلاح های جنگی برای دفاع نمود.

چندی کناره گیری از جنگهای جهان کاپیتالیستی را میستودند. چندی هم تشکیلات بین المللی وهمکاری باملل کاپیتالیست صلح طلب را طرفداری میکردند.

ازسال ۱۹۳۹ ببعد موضوع تصرف نقاط سوق‌الجیشی (استراتژیکی) خارج‌ازکشور بیش‌ازپیش مورد توجه دولت‌روسیهٔ شوروی قرار گرفت‌و این‌مطلب واردمحاسبات سیاسی آن کشورشدواین‌عین‌همان‌روشی‌است که درزمان گذشته ازطرف قدرتهای بزرك‌جهانی‌عمل میشد. نظریهٔ فوق در اروپای شرقی‌این‌شکل را گرفت که کمربندی وسیع بنام منطقهٔ دولتهای دوست در مغرب روسیه از کشورهای مجاور ایجاد شود که این کشور ها در برابر نفوذ های خصمانه نسبت بروسیهٔ شوروی نفوذ ناپذیر باشند.

مرز غربی این کمربند تادرجه‌ای با جهان سلاو منطبق است ولی شمول فنلاند وررومانی دراین‌منطقه نشان میدهد که هدف سوق‌الجیشی بیشتر موردتوجه‌بوده تامسئلهٔ هم نژادی، آنچه که در درجهٔاول وهمیشه مطمح نظراولیای حکومت شوروی بوده‌این است که این مناطق‌درتحت

کنترل حکومت هائی باشد که ضمانت موثر برای جلوگیری ازمداخلهٔ سایر قدرتهای بزرك در امورخودشان بدست دهند. تجربهٔ سالهای اول انقلاب یعنی هنگامیکه این کشور به پشتیبانی قدرتهای غربی بمنزلهٔ پایگاه هائی برای ایجاد جنگهای داخلی برضد رژیم شوروی بکار رفتند هنوز درمد نظر زمامداران روسیه میباشد.

این مناطق درنظر روسیهٔ امروز بمنزلهٔ آئین مونرو برای امریکا درزمان گذشته، یا کشورهای بنلوکس (۱) برای بریتانیا ویا ناحیهٔ رن برای فرانسه است. معهذا درسیاست و خط مشی روسیهٔ شوروی علائم و آثاری دیده نمیشود که ثابت کند که جنبش سیر ازمشرق به مغرب بصورت تجاوز مسلحانه یافتوحات نظامی درآید.»

« نفوذ صلح آمیز جهان باختر بخاور بوسیلهٔ نشر عقاید وافکار که روسیهٔ شوروی مظهر تجلی و کانون ظهور آن گردیده وچنین بنظرمیرسد که همین شیوه را نگاه خواهدداشت بمراتب مهم تر واثری بارزتر است تانهضت سیر افکار ازمشرق بمغرب (دریك قرن پیش) . تأکید واصرار دولت شوروی دراینکه روسیهٔ امروز را دنبالهٔ مستمر و پیوستهٔ تاریخ روسیه جلوه دهد وبدینطریق انقلاب ۱۹۱۷ رانوعی تجلی فرعی ازیك جریان عظیم ووسیع نشان دهد ممکن است مارا بدو استنباط غلط یعنی دو نتیجهٔ نادرست هدایت نماید :

(اول) آنکه بالسویسم را یك اثرخاص روسی تلقی کنیم بدون قائل شدن باینکه تمدن غربی درآن دخالتی داشته .

(دوم) آنکه نفوذ بالشویسم را در جهان باختر بمنزلهٔ تماس و

---

(۱) Benelux که شامل هلند وبلژیك ولوکزامبورگ است

تأثیر یك ایدئولوژی‌شرقی وخارجی وغیرمأنوس درغرب‌تلقی نمائیم‌واین هردو‌نظریه‌اشتباه و گمراه‌کننده است .

بسیاری‌ازوقایع خاص وحوادث درروسیه بدون شك مارك خاص روسیهٔ گذشته را دارد که آن نیز بنوبت خود ناشی از نفوذ تمدن غربی در روسیه است.البته امکان دارد که مثلانمونه‌ای از مزرعهٔ دسته‌جمعی (یاکشاورزی دسته جمعی) (۱) را در جامعهٔ دهقانی روسیهٔ قدیم پیدا کرد مانند میر (۲) ویاآنکه چکا (۳) وگ . پ . ئو (٤)رادردستگاه گاردمخصوص ایوان‌مخوف(٥) جستجو نمائیم‌وهمچنین میتوان‌استدلال کرد که مسلك فردیت و فلسفهٔاصالت فرد که درمتن سنت غربی همراه رنساس و رفورماسیون وارد حوزهٔ اروپا گشت هرگز در روسیه نمو نکرده و قدرت نیافت و لذا روسیه بیشتر مستعد افکار و اعمال وافعال مناسب تمدن استبداد دسته جمعی (کولکتیف)وتمدن‌توده ای است .

اما بالشویسم‌خودازافکارغربی‌است ومبدأ ومنشأآن‌ازغرب‌میباشد وحتی درافکار باختری ودرحیات غربی شکل وقالب گرفته است وبهمان اندازه که انقلاب‌فرانسه درمتن رودخانهٔ عظیم واصلی سیرافکار وتاریخ اروپائی قراردارد ، بالشویسم نیزجزئی ازهمان جریان عظیم است وربط

---

(۱) کولکتیف .

(۲) mir نام انجمن یا واحد اجتماعی ناحیه روستائی دسته جمعی (کولکتیف) در روسیهٔ سابق که قسمتی از اراضی‌را باشتراك درتصرف داشته زراعت میکردند واین حق تصرف واستفاده به ارث بفرزندانشان منتقل میشد وهرخانواده ازاین واحد میتوانست سهم خودرا ازاراضی تفکیك کرده ازدولت خریداری کند رئیس هرمیر به Starotza موسوم بود . این طریقه تا سال ۱۹۱۷ در روسیه معمول بود .

(۳) چکا Cheka دستگاه پلیسی وجاسوسی روسیهٔ سابق

(٤) G . P . U . دستگاه پلیسی وجاسوسی شوروی .

(٥) Ivan the Terrible امپراطور سابق روسیه

کامل باجهان باختر داشته واز آنجا سرچشمه گرفته‌است .»

« بحران معاصر درتمدن غربی‌شاید درمعنی بحران فردوفردیت باشد. عصر اصالت فرد (۱) اکنون چنان مینماید که دارد بپایان میرسد وموقعیت آن درسیر تاریخ بمنزلهٔ مرغزار یاواحه‌ای بنظرمیرسد که بین دوکویر واقع شده ودرخطرخشکیدن افتاده باشد وبعبارت دیگردورهٔ رواج فردیت بمنزلهٔ مرحله‌ای بودکه‌بین دودوره استبداد دسته جمعی یااستبداد مطلقهٔ کلی (توتالیتاریانیسم) واقع شد . یکی توتالیتاریانیسم کلیسا و امپراطوری قرون وسطی و دیگر توتالیتاریانیسم نوین جهان جدید .

هرگاه فلسفهٔ اصالت فرد را چنین تعریف کنیم که عقیده‌ایست که گوید :

دماغ فرد یاوجدان فرد مدفن‌نهائی حقیقت بوده وهرفرد درآخرین تحلیل باید خود درتمیز حق ازباطل قضاوت نماید پس فلسفهٔ اصالت جمع عقیده‌ایست که گوید :

« یك گروه متشکل یایك مؤسسهٔ متشکل خواه کلیساباشد یاحکومت یاحزب، دسترسی‌خاص‌به حقیقت داردکه فرد نداردلذا حق خاص ووظیفهٔ خاصی دارد برای‌تلقین حقیقت بزور در دماغ اعضاء جامعه بهر وسیله‌که ثابت شود مؤثرتر است »

« مدت چهار قرن یعنی از ۱۵۰۰ تا ۱۹۰۰ فلسفهٔ اصالت فرد نیروی محرکهٔ اصلی تمدن قرارگرفت .

رنسانس بمنزلهٔ‌شورشی بود برضد فلسفهٔ اصالت جمع فرهنگی

---

(۱) Individualism

(توتالیتاریانیسم فرهنگی) بنام عقل فردی انسان. رفورماسیون بمنزلهٔ شورشی بود برضد فلسفهٔ اصالت جمع مذهبی (توتالیتاریانیسم مذهبی) بنام وجدان فردی انسان. پیشرفت عظیم علم واکتشافات و کنترل محیط طبیعی انسان، ترکیب دو عنصر مزبور یعنی عنصر کلاسیك وعنصر مسیحیت را بایکدیگر که بالقوه بایکدیگر سازگار نیستند تقویت نمود ودرقرن ۱۸ که آنرا قرن روشنفکری مینامنداین ترکیب بحد اعلا رسیده انسان عصر جدید را درقالبی تازه بریخت.

درخلال این دوره پرستش فرد واصول فردیت وایمان بقدرت فرد عاملی قوی گشته وبقدری مؤثر درمذهب واخلاق وسیاست واقتصاد جهان غربی گردید که هنوز مشکل است بتوان وجود حالات استثنائی آنرا باور کرد ودرك نمود.

قبل ازاین دوره تنها یکمرتبه درخلال تاریخ عالم (یعنی درتمدنی که درقرن پنجم قبل ازمیلاد درآتن بوجود آمد ونور ضعیفی ازآن بعد ازپایان آن دوره بجهان رومی تابید) انسان منفرد یافردیت انسان آنهم بنحوی مبهم نسبت بخود ایمان پیدا کرده وخودرا محور جهان ومرکز عالم پنداشت.

تجدید حیات این ایمان درخلال تجدید اکتشاف قدمت کلاسیك درحقیقت جوهر وروح حادثهٔ رنسانس است وآغاز یك عصر بزرك ترقی بشر شمرده میشود. نغمهٔ زیرین که در یکی دو قرن طلائی یونان ورد زبانها بود مدت دو هـزار سال بگوش نرسید. این نغمه چنین میخواند که:

« چه اعجوبه ایست انسان؟ چقدر درعقل شریف وچگونه

استعدادی بی‌حد و بی‌پایان دارد! وه که چگونه از لحاظ شکل بصورت فرشتگان ودرادراك همچون خداوند است!»

ولی درمدت چهارقرن ازقرن ۱٦ تا ۱۹ نغمهٔ فوق بار دیگر زنده گشت و کمتر زمانی بود که در مدت چندقرن مزبور این نغمهٔ شیرین بگوش نرسد.»

«سالهای قبل از ۱۹۰۰ را باید در اینجا بخاطر آورد که چگونه جنبشی بزرك برای ترقیات علمی وصنعتی درآن قرن عظیم و پربرکت دیده میشد وقدرت خلاقهٔ بشری درهنرها وادبیات وعلوم در تحت تأثیر این آزادی نوین فکر وانتقاد تا بکجا رسیده بود وچگونه تجارت توسعه یافته وصنعت وپیشرفتهای مادی رو به ترقی ونمو بود وبالاتر از آن تشویقاتی بود که از طرف جامعه نسبت بمجاهدهٔ خستگی ناپذیر فرد وترغیب حس مسئولیت فردی بعمل‌میآمد. اما درخلال نیمهٔ اول قرن بیستم این موج بسرعت خط سیر وحرکت خود را معکوس نمود ودر زمان معاصر سیر بطرف استبداد دسته جمعی یا حکومت دسته جمعی و برخلاف جهة آزادی‌فردی و برضد فلسفهٔ اصالت‌فرد درهمه‌جا مشهود است. فشارهای اجتماعی، سیرافکار راقویاً بطرف آئین پرستی (ارتودوکسی) میبرد. تقواهائی که به‌فردیت شکست‌ناپذیر موسوم‌شده‌بود تحت‌الشعاع تهدیدات «تجزیهٔ اجتماعی» قرار گرفته. در میان کلیساهای مسیحی آنهاکه ازاصل فردیت حادثهٔ رفورماسیون سرچشمه گرفته بودند عموماً رو به تنزل وزوال گذاشته وتنها آن‌کلیساهائی که اصل فردیت در آنها کمتر وضعیف‌تر واستبداد جمعی بیشتر وقوی‌تر است فوت دارند. در میان فلسفه‌های سیاسی، جدید مارکسیسم چون حالت استبدادی جمعی

(توتالیتاریائی) آن بیشتر است ، بیشتر ازسایر مسالك سیاسی مورد توجه قرار گرفته وتوسعه یافته‌است . ترقیات عظیم صنعتی ، روحیهٔ مردم‌ونمو سریع قدرت آن کشوری‌که مارکسیسم را رسماً پذیرفته و هیچگاه در طی تاریخ خود شریك سنت فردیت مابقی کشورهای اروپائی نگشته و اساساً مسلك فردیت واصالت فرد را درك نکرده است ، امروز چشم جهانیان راخیره ساخته . دوجنك جهانی ویك سلسلهٔ انقلابات عمده‌ویك دورهٔ ورشکست اقتصادی که شدت آن‌تنها بوسیلهٔ حرکت دسته‌جمعی و عمومی مردم کشور از سنت فردیت قدیم به‌استبداد جمعی تعدیل گردید وتخفیف یافت ومدت آنرا همان توسل بوسیلهٔ فوق کوتاه نمود کافی بود که‌موجد یك‌تغییر سریع درآتمسفر اخلاقی کشور روسیه شود وبرتمام مردم جهان باستثنای کوران وبیماران شفاناپذیر این حقیقت را آشکار نماید که‌نیروهای اصل‌فردیت تادرجه‌ای آن‌عزم وتندی وقدرت وجریان خود را ازکف داده وچنان مینماید که باجهان معاصر جورنیست .»

«لذا چون دور نمای تاریخ جهانی را از افقی وسیع‌تر بنگریم احساس‌میکنیم که تماس روسیهٔ شوروی باجهان با ختری و تأثیری که در آن نموده معرف پایان یك دورهٔ تاریخ است که از قرون ۱۶ و ۱۷ آغاز گشته وصعود عظیم اروپای غربی وبالاخص مردم انگلیسی زبان‌از خواص بارز آن دوره بوده‌است .

انقلاب بالشویك نیز مانند همهٔ نهضت های بزرك تاریخی صورت یك نمایش برجسته ومؤثر راداشته‌که در ناظرین مؤثرافتد واین‌انقلاب نتایج موثرنیزدربر داشت ، اما باید دانست‌که انقلاب مزبور مانندکلیهٔ جنبش‌های تاریخی بزرك دیگر موفقیت خود را تنها مدیون قدرت خود

ومدیون شوق وحرارتی که در میان شاگردان مکتب خود ایجاد نمود نبوده بلکه مدیون پوسیدگی ودرهم شکستگی نظم درحال نزع وزوالی بوده که بر ضدنظم مزبور قیام کرده و هدفش درهم شکستن آن نظم بود و بعبارت دیگر فساد نظم موجود زمان ، عاملی مؤثر در پیشرفت بالشویك گردید .

واکنون روسیهٔ شوروی درحالی با جهان غربی تماس یافته که بسیاری از بنیانهای فلسفهٔ فردیت و روش اصالت فرد درآن جامعه ها پوسیده ورو بفساد گذاشته وایمان نسبت باصل کفایت نفس فرد (۱) وکفایت عقل فرد ضعیف گشته وتحت الشعاع انتقادات تابع اصل نسبیت (۲) قرارگرفته و **جامعه‌های دموکراتیك اکنون احتیاج آنی و فوری به تجدیدقوا برای مقابله بانیروهای محرك تجزیهٔ اجتماعی حاصلهٔ ازاصل فردیت (اندیویدوالیسم) دارند .**

اکنون شرایط فنی تولید از طرفی وفشارهای اجتماعی تمدن دسته جمعی (۳) و تمدن توده‌ای (٤) از طرف دیگر مستلزم ایجاد تشکیلاتی بر اساس اصل دسته جمعی (کولکتیف) است و خواهی نخواهی باید کشورهای مزبور آنرا بموقع عمل واجرا گذارند.

«بدینطریق افکاری را که تماس روسیهٔ شوروی باکشورهای غربی همراه آورده‌است در زمینهٔ مستعدی وارد گشته که موجبات نمو آن افکار ازمدتها قبل بخوبی فراهم شده بود .

---

(۱) Individual Self-sufficiency

(۲) Relativism

(۳) Collective

(٤) mass civilisation

افراد هرملت که به نشر عقاید کمونیستی در مغرب زمین کمك کرده‌اند نمیتوان حکم کرد که عموماً وبدون استثنا اشخاصی مزدور و پول‌بگیر وعقیده فروش‌یعنی از ستون پنجم بوده اند. اگر چه بدون شك افرادی از این قبیل نیز در میان ایشان بوده است ولی عده ای از ایشان مردمانی بوده‌اند که ازصمیم قلب معتقد شده اند که این عقاید و افکار علاج دردها و بدبختی های کشور ایشان را خواهدنمود واین خود یکی‌ازاسباب وعلل موفقیت تبلیغات روسیهٔ شوروی بوده ونقشی مهم در شیوهٔ سیاست‌خارجی‌شوروی وهم‌درنموقدرت‌روسیه‌بازی‌نموده است.»

« حال ببینیم جهان باختر‌چگونه میتواند بابهترین وجهی که دراثر تماس باشوروی برای وی پیش آمده است مبارزه نماید ؟

دراینجا اولین‌عنصری که جلب‌توجه میکند مسئلهٔ قدرت است که دیده میشود شوروی مقتدر گشته و اکنون مسئلهٔ مورد توجه موضوع نیرو وقدرت است‌و کسب قدرت‌البته منوط‌است‌به رقابت درقدرت‌نظامی و اقتصادی در میان حریفان و رقیبان متقابل . اما این نظر نظری است توخالی ودرهرحال ناقص است وغیر کامل .

بیشتر حل مشکل منوط است به طرز فکر و تمایلات فکری مردمیکه مقیم‌قارهٔ اروپا وهم درخارج آن قاره قرار گرفته اند وتاکنون صریحاً یکی ازدوطریق یعنی دموکراسی غربی یاکمونیسم را نپذیرفته اند وممکن است اشکالی ازحکومت را ترجیح هند که حد وسط بین دوطریقهٔ فوق باشد واین طرز تمایل اصولا تابع‌احساسات ایدئولوژیکی وتعصبات تابع عقیده‌نخواهدبودبلکه منوط است‌باتخاذ روشهای‌اقتصادی واجرای برنامه های اجتماعی در دموکراسی غربی وهم در کشورهای

کمونیسم . قسمتی مهم ازاین مطلب نیز منوط است بمیزان کمکی که روسیهٔ شوروی بطریق غیر مستقیم ازعده‌ای ازمردان وزنان جامعهٔغربی اخذمیکندکه آن مردان وزنان درتحلیل علل مفاسد جامعهٔ غربی معتقد شده اندکه بعضی از عقایدی که ذاتی انقلاب بالشویك میباشد باشرور ومفاسد جامعهٔ غربی ارتباط داشته ومیتوان بابکاربستن آن‌افکار وعقاید، آن مفاسد را معالجه‌نمود .

«درتحلیل این مطلب که آیاعقیدهٔ فوق تاچه درجه مقرون بحقیقت است به‌این‌نتیجه میرسیم وکسی هم امروز انکار نمیکندکه‌نظریات این قبیل اشخاص تاحدی‌وتادرجه معبنی صائب‌است واگرچنین‌باشد دورنما ومنظرهٔ جهان‌آینده نشان نمیدهدکه یکی ازاین دوعقیده وایدئولوژی غربی یاشرقی (یعنی دموکراسی وکمونیسم) به‌پیروزی تمام نائل آید وقادر شودکه‌آندیگری رانابودکند وازمیان بردارد بلکه چنین‌پیش بینی میشودکه راه سازش واصلاحی بین دو ایدئولوژی غربی و شرقی‌کشف وپیدا خواهد شدکه عبارت باشد ازحد وسط بین دو طریقه ، و ترکیبی بین این دوروش زندگی‌که در حال حاضر متباین ومتخالف بایکدیکر اند .»

«خطری‌که دراین‌مرحله درجلو جهان انگلیسی زبان‌بنظرمیرسد شاید بیش ازهرچیز عبارت باشد ازفقدان مرونت ونرمی وقابلیت تغییر آن جامعه وتمایل جامعهٔ مزبور باینکه متکی به‌افتخارات گذشتهٔ خود بوده وتغییرروش وخطمشی راموجب لطمه به‌آن افتخارات میداند .

امابایدتوجه داشت‌که هیچ مؤسسهٔ‌بشری وهیچ نوع نظم بشری وهیچ جامعهٔ بشری ابدیت نداشته و الی‌الابد مستدام وپایدار نمانده و نخواهد ماند . پس سرنوشت جهان باختری منوط است بقابلیت جهان

مزبور در اینکه درمقابله ومواجهۀ بااین مبارزۀ باشوروی درجستجوی اشکالی نوین‌ازفعالیت اجتماعی واقتصادی برخیزدکه‌موفقیت آمیز باشد ودر آن طریقۀ جدید ، آنچه راکه درفلسفۀ فردیت وسنت دموکراتیك مفید و قابل نگاهداری باشددرتمدن نوین جمعی‌ومسائل مربوط به‌آن بموقع عمل واجراگذارد .»

کتاب پروفسورکار وعقاید وی درباب مشکلات جهان معاصر و اختلاف عظیم بین این دوقدرت بزرگ جهانی بهمین جاپایان می‌یابد و بطوریکه ملاحظه کردیم ، وی‌معتقد به‌یافتن راه حلی برای‌سازش بین‌دو طریقۀ شرقی وغربی و کشف یك‌طریقۀ نوین است که حاوی فوائد هردو سیستم ادارۀ اموراجتماع وشایستۀزمان باشد ولی باکمال تأسف نتیجه راکه از حدودکلیات تجاوز نمیکند بهمین جاخاتمه داده وارد بحث در جزئیات‌امروکیفیت‌وچگونگی‌یافتن راه‌حل‌نشده‌ونمیگویدکه‌طرفداران هریك ازدوعقیدۀ شرقی وغربی تاچه درجه بایدگذشت داشته باشندواز چه‌قسمت ازدعاوی وعقاید خود باید صرف نظر نمایند تابتوان سیستمی بوجود آوردکه جامع‌بین‌دو طریقه باشد وجهان آینده رابطرف صلح‌و آرامش هدایت‌کند وحیاتی بهتر ومرفه‌تر ونیکوتر برای مردم جهان معاصر تهیه نماید .



فهرست مآخذ و مراجع
و منابع مستقیم این کتاب

BIBLIOGRAPHY.

(۱) چاپ نیویورک . WILL DURANT : « The Story of Philosophy »

(۲) چاپ نیویورک — ۱۹۳۹ GEORGE CATLIN : « The Story of Political Philosop' ers . »

(۳) چاپ نیویورک - ۱۹۰۶ GEORGE SANTAYANA : « Reason in Society » .

(۳) چاپ لندن - ۱۹۲۳ GEORGE SANTAYANA : « Scepticism and Animal Faith »

(۵) چاپ نیویورک — ۱۹۰۷ WILLIAM JAMES : « Pragmatism » .

(٦) چاپ نیویورک - ۱۸۹۰ WILLIAM JAMES : « Principles of Psychology » .

(۷) چاپ نیویورک - ۱۹۰۲ WILLIAM JAMES : « Varieties of Reilgious Experience »

(۸) چاپ نیویورک - ۱۹۳۹ JOSEPH RATNER : « Intelligence in the Modern World »

(۹) چاپ نیویورک - ۱۹۲۲ JOHN DEWEY : « Human . Nature and Conduct »

(۱۰) چاپ نیویورک - ۱۹۱۷ JOHN DEWEY : « Creative Intelligence »

(۱۱) چاپ نیویورک - ۱۹۲۰ JOHN DEWEY : « Reconstruction in Philosophy »

(۱۲) چاپ نیویورک –۱۸۹۹ JOHN DEWEY :
« School and Society » .
(۱۳) چاپ نیویورک ـ ۱۹۳۵ HAROLD LASWELL :
« World Politics and Personal Insecurity »
(۱٤) چاپ نیویورک ـ ۱۹۳٦ HAROLD LASWELL :
« Politics : who gets what , when how ? »
(۱٥) چاپ نیویورک ـ ۱۹٤٦ ROBERT MACIVER :
« The Web of Government »
(۱٦) چاپ نیویورک – ۱۹٥۲ ROBERT MACIVER :
«Democracy and the Economic Challenge»
(۱۷) چاپ نیویورک ۱۹۲۲و۱۹٤٦ WALTER LIPPMANN:
« Public Opinion »
(۱۸) چاپ نیویورک – ۱۹٤۳ WALTER LIPPMANN:
« U S . Foreign Policy » .
(۱۹) چاپ نیویورک WALTER LIPPMANN :
« The Good Society »
(۲۰) چاپ نیویورک ـ ۱۹٤۰ EDWARD HALLETT CARR :
« The Twenty Years of Crisis ـ 1919 — 1939 »
(۲۱) چاپ نیویورک –۱۹٤۲ EDWARD HALLETT CARR:
« Conditions of Peace »
(۲۲) چاپ نیویورک ـ ۱۹٤۷ EDWARD HALLETT CARR :
« The Soviet Impact on the Western World »

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	٤	متخالف	متغایر
۷	۲۲	Colleetive	Collective
۱۱	۲۱	Harward	Harvard
۱۲	۲٤	Scepticisn anb	Scepricism and
۲۳	۵	قرارداد	قراردارد
۳۲	۱۷	Pedantie	Pedantic
٤۷	۲۲	نویسند	نویسندهٔ
٦۸	۲۱	انتی تزها	انتی‌تزها وسین تزها
۷۹	۱۷	متنفدین	متنفذین
۱۰۱	۱۸	Fre dom	Freedom
۱۰۹	۱۱	سیداه	سپاه
۱۰۹	۲۰	De gure	De Jure
۱۰۱	۲۳	Iufluence	Influence
۱۱۳	۲	حامعه	جامعه
۱.۵	۱	متخالف	متخاصم
۱۳۰	۲۲	چین راوت	چین ازماه ارت
۱۳٤	۱۸	T e	The
۱۳.	۲۰	For ign	Foreign
۱۳۵	۱۳	انشگاه	دآنشگاه
۱۵۵	۱۸	S viet	Soviet
۱٦۰	۱۹	پروفسیول	پروفسیونل
۱٦۲	۱	متخالف	متغایر
۱٦۵	۲۳	ɯ	m
۱۹۰	۸	موکراتیك	دموکراتیك
۱۹۱	۲۰	دمرکراسی	دموکراسی
۱۹۲	۱	بوده	چنین بوده
۲۰۲	۲۰	راسیوتالیسم	راسیو نالیسم
۲۰۲	۲۱	Cosm politanism	Cosmopolitanism